

# کلیات مسلم و لا

مشتبه قصائد که ببحر اعظم حضرت حضور پر نور بندگان عالی متعالی مد ظله العالی  
والی سلطنت آصفیه نظم آمده و غزلیات و قطعات تاریخ و غیر ذلک  
نتیجہ فکر

خان بہادر شمس العلماء نواب عزیز جنگ بہادر لا تخلیص

وظیفہ یا حسن خدمت

جميع حقوق این کتاب بزرگ اثر قانون جستری سرکار عالی مصنف  
راست دیگر کسی نتواند کہین را جزاً یا کلاً چاپ کند الا با اجازت مصنف

مہربان غریب المطالع حیدر آبادی

1150831m  
1199  
1111

CHECKED-2002

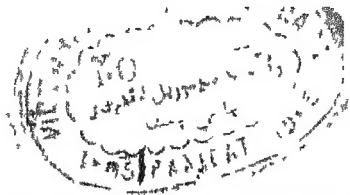


M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE3888

CHECKED 18.01



تقریبات

کلیات نظم و آ

تقریبات تاریخی منظوم گوهر فکر بحر العلوم - ریخته کلک فصاحت رقم زبدة الشعراى  
عجم آقا میرزا ابوالفضل خاقانی ثانی مؤید اشعار و مؤید تخلص اصفهانی

تبارک الله ازین باهنر وجود غریز  
عزیز خیاگ بهادر ستوده خان و لا  
زهی ازین تمیز وجود دانشور  
یگانہ جوهر کان کمال ناموری  
کند ز خویش بهر لحظه دفترى اثنا  
یکی نبوده چو از مصنفان زمین  
مصنقى که تصانیف دیگران آمد  
زهی قصائد و دیوان نغز نیایش  
خوبی کلام یلغ شہیر ہند نژاد  
بجنب گوهر نقش نیز زوی چو حرف  
بر بیان فصیح لسان سجان چیت  
در ابتدای همین کلیات نظم و لا  
کہ از سواخ ایام زندگانی خود  
چہ فرخجستہ کتاب بدیع آشمارى

کہ کس چو ادبچان نیت در کمال تمیز  
کہ هست یوسف قدرش بمصرد ہر غریز  
کہ دانش صدف خاطر است گوہر نیز  
کہ هست گنج ضمیرش چو بحر و لو خیر  
ز نظم و نثر کہ حیران شوند اہل تمیز  
کہ بودہ اند و ازین پیش و ہر چہ آیند نیز  
بجنب نغز تصانیف او ملالت خیر  
کہ دادہ است نگارش ز کلک سحر انگیز  
فکند شہرہ ز ملک عراق تا بس نیز  
بہای نقد کلام کسان بہ نیم پیش  
کہ داس کند چہ باشد بر پلاک تیز  
یکی کتاب حیوۃ الغریز آمد نیش  
در و نمود نگارش ز کلک گوہر نیز  
کہ جاودانہ عروس زمانہ راست جہیز



بهد و دولت شاه دکن نظام الملک	که شان و شوکت او برتر است از پرویز
بهت آن ششین آصف سلیمان قلد	که صیت حشمت او رفته تا عراق و حجاز
شید ز یور طبع خجسته در بر خویش	مرا این کتاب که باقیست تا بر ستاینیز

مؤید از پی تقریفات طبعش گفت

نمود صرف عطای بهر حیات غریز  
۱۳۲۸ هجری

تقریظ در شریخته کلک و حید العصر - فضل العلماء - الشیخ علی اکبر بن الشیخ مصطفی  
اشروانی الشماخی

(بسم من جعل لسان الشعراء مفتاح خزائنه)

بر طایبان آلالی و جواهر کنوز - و عاشقان مضامین دقایق رموز مستور غامد که درین زمان بهجت توان  
و سعادت قران موافق شدم بملاحظه کلیات نظم عالیجناب فضائل آب خان بهادر بدر الفضلاء  
و شمس العلماء نواب مستطاب عزیز جنگ بهادر را متخلص به لادام مجده و زرا و توفیق مادیت الامراض  
و اسما که مثل است بقصائد مدح ولی انعمه خود علیحضرت حضور پر نور بنده گانعالی تعالی دامت  
و بفریات و رباعیات و قطعات تاریخی بطور عجیب و طرز غریب مانند بوستان و گلستان پر از  
انواع معانی شقائق و ریحان و مثل خزان و دفائن ملو از در و جواهر بیان (رباعی)  
این نسخه کز آتشکی چون چمن است و چون صحن چمن پراز گل و یاسمن است و تشبیه توان کرد به چمنش  
لیکن چون نظر کنی در اینجا سخن است و (ه) هر نکته از و شکفته باغی و افروخته تر ز شب چراغی و

نقش چہ طراوت جوانی پختیش چہ آب زندگانی نہ نہ چہ نہ سبست این معانی را لعل در این  
 (س) گل درین چند روز میباشند وین گلستان ہمیشہ می باشد و چہ شایست این دقائق  
 را بترش (س) سخن گشت و دل گنج را این گنج و درو میزان عقل و جان گهرنج و درین بین  
 عدل گنج بنمان پند کہ عقلش کفہ نش کفہ جان پسخن و رکفہ ریز و آنقدر و پند کہ چون خالی شود  
 زالم شود و پند الحق قلم از تحریر مداح این کتاب فاتر و زبان از تقریر منقلب آن قاصر چگونہ  
 نباشد ملاحظہ دقائق و دقائق این کتاب مستطاب کہ بالفاظ شیرین و بیانات نکین خالی از  
 طاق و اضطراب و عاری از اندماج جلیاب است چشم را ضیاست و دل را اجلاست  
 و فکر را صیقل و عقل را راه نماست - سلاست بیانش مایہ ذوق نمایان اہل زبان و مضامین  
 و دقیق لطافت نشانش علالت بخش جان - خلاصہ انیست کہ وجود با جو و مصنفش کہ ہندی ترا داد  
 مایہ نماز معاصرین عجم و زبدہ سخوران حید را باد است طالبان کمالات و خواستگاران مقامات  
 را سزاوار است رجوع باین کتاب و التذاد و پیرہ وری از وی کہ بمنزلہ شرف فاضل و شاد  
 کمال است در ترقی بہدارج کمالات در این باب ہمین قدر کافیت کہ حضرت تہی مرتب  
 فرمودند صلوة اللہ علیہ وآلہ - ان من الشعر لحکمة و ان من البیان لیسحر (س) سخن  
 طفر است منشور قدم را پند معلّم شد سخن لوح و قلم را پند و بتان ازل در ہا کشاوند و قلم را لوح در ہا  
 نہاوند و چہان اورا دبستان پراطفال پند الف باخوان او عقل کہن سال و

ختم شد



## حیوة الغریز

یعنی

مختصر سوانح عمری مصنف این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین یادگار و درخور اعتبار سوانح کسی است که بجز خودش قلمبند کرد آیدگان  
از احوال پیشینان هیچ خبر ندارند و با وصف مساعی جمیله و احتیاط کامله سوانح نگار را بعد از قیام  
مشتان آنرا درخور اعتبار شمارند - مگر به پنجاه و هفت سالگی رسیده ایم اگر از احوال ماضیه خود  
وقت بوقت مضمونی مرتب نداشتیم و این کار را بر حافظه خود می گذاشتیم - خود ما را آسان نبود  
که از عهده این کار بر آییم و هر واقعه را بصداقت و اطمینان - زبان کشاییم تا به آیندگان چه رسد  
بنابر علیه مناسب خیال کردیم که در آنما کلیات نظم خود مختصری از سوانح عمر خویش هدیه ناظرین  
بنا کنیم - تا آنکه این راز انداز ضرورت شمارند - عیبی ندارد که بگذارد -

## (۱) نام و حسب و نسب و هریوم

(۱) احمد عبید الغریز ناظمی - شافعی المذهب - تاشلی لقب - پدر بزرگوارم مولوی حاجی محمد

نظام الدین بن مولوی محمد حسین بن محمد عبداللہ بن مولوی ادیس بن محمد عبداللہ بن حافظ  
عبد القادر بن حافظ درویش بن حافظ ابراهیم عرب - قریشی - ناظمی - شافعی و مادر فقیده

زهراسکیم بنت غازي الدين خان بن رفیع الدین خان برادر محمد عبدالقدیر اول بن مولوی ادریس  
ناکلی که ذکرش بالا گذشت - مادر و الدم مغفور از پتی اعظام اوست و مادر و الدم فاطمه اسم  
بنت محمد سعید پسر توفیق ناکلی است که با خانوادۀ ثواب رئیس الامر و دبیر الدوله نشی ملوک  
امیر و بارکر ناک تعلیق داشت - حافظ ابراهیم عرب در سنه هفصد و هشتاد و هجری با اهل قوم  
و علائق خود از بلاد عرب بهند آمد و در منصبه کون آقا است اختیار کرد - قبیله ایشان بنو الناط  
معروف که تحقیقش را در تالیف خود (تاریخ النواط) نوشته ایم - سلسله نسب حسب این سیدنا  
جعفر طیار میرسد - رضی الله تعالی عنه -

(۲) گویند که ولادت ما بر مستقر ضلع تلور بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و صد و  
هشتاد و دو و هجری واقع شد جد فاسد ما غازي الدين خان مغفور را پرتبیت همین دختر خود پسر  
که اهلیم محمد کن الدین مغفور بود و بیا و داریم که بجهتیه ما جد فاسد ما تعلیم می داد و بسیار دوست  
سیداشت و بنجیال داریم که در عمرش سالکی لفظی که می شنیدیم به قافیه آن نظم می آورد  
و غازي الدين خان مغفور میفرمود که این علامت شاعریت که قضا و قدر به فطرت این  
پسر ودیعت کرده فراموش نه کرده ایم که روزی منجی با او ملاقات کرد و ز آنچه ما را دید و  
که بخت و اقبال این صاحبزاده درخور آن است که حکومت این ضلع بدست او باشد  
جد فاسد ما آب چشم آورد و گفت که این علامت قوت زندگی است که در پیرایه دیگر  
نشانش میدی زیرا چه درین روزها حکومت شاهی باقی نمانده است منصوبه تو امر محال است  
بیچاره بچشم حیا منفعیل شد و گفت که چنین باشد - از قدرت آبی نباید که عیب کنید و گفت

کہ شما بسزائی دیگر بودید و مقولہ من کہ منی بر علم من است صادق آید جد فاسد ما شکر خندی کرد  
و گفت کہ (ع) این خیال است و محال است و چون پادشاه خود را چہ طور از دست ہم  
و کجا برویم۔ سلسلہ کلام طول نکشد منجم بیچارہ بہند است برخاست و گفت نیکو است کہ شما اینگونه  
خیالات فاسدہ دارید۔ بالآخر ہر شہت ساکنی تا پارہ سید قول و گریہ رسیدیم کہ ورق جمیعت بہ ہم  
خورد و جد فاسد ما در علالت یک روزہ بمرض فالج پرد۔ در خاندان ما تہلکہ عظیم برپا شد (ع)  
کہ ننگ تفرقہ دوران در آستین دارد پد

(۳) چون این خبر بہ بنی عم پد ما (وجہ الدین خان معنی تخلص) بہ حیدر آباد رسید با جازت  
سالار جنگ فتحار الملک اعظم اورا طلب کرد و اصرار فرمود کہ نزد دی ہر چہ تا متر خود را بردارد  
خود را بحدید آباد و نیوسواد برساند تا والدہ ماجدہ و سہنہ ہزار و ہشتاد ہجری بحیدر آباد آمد و در قرب  
نہان حکم سالار جنگ اعظم بر عہدہ سررشتہ داری ضلع پالم علاقہ صرغی ص ما مور شد و در نظام  
جدید کہ متعارف آن پیش آمد بہ جن سہی مولوی سید محمد مودودی مخفی و مستند صدر المہام عدالت (ہتم  
تمیل) دارالقضای بلکہ گردید و متصل آن ہتم دیوانی بزرگ) شد و سپس بر نظامت سوم  
عدالت دیوانی بلکہ جا گرفت و از ہمین خدمت وظیفہ حسن خدمت حاصل کرد۔ و در سہنہ  
ہزار و سہ صد و ہفتاد ہجری بہ سوم ماہ شوال داعی اجل را لبیک اجابت گفت۔

### (۲) تعلیم و تربیت

(۱) تعلیم ابتدائی فارسی متعلق بہ پد ما بود یعنی تا گلستان پیش او درس گرفتیم  
و پس از ان فضائل مولوی سید شجاعت علی در اسی بہرہ اندوز شدیم و سپس بخدمت شیرین خان

راقم تخلص تکمیل رساندیم و از مولوی حبیب الله دعا تخلص که ناطق از انبای وطن ما بود و در روشن خیالی و فارسی زبان خیلی نام داشت درس رسائی چند از تالیفات اسد الله خان غالب خواندیم و از پس رطقتش به فیضان مہین پورش مولوی محمد میران سہا تخلص بہرہ ہم رساندیم۔

(۲) زان پس بہ تلمذ مولوی محمد الدین احمد ناطق در اسی و مولوی سید غلام ونگیر در عربی سوادی ہم رساندیم و از نگارم و فضائل مولوی وجہ الدین و مولانا محمد شہاب الدین مدرسی نعمتی آرقن فقہ حاصل کردیم۔

(۳) مذاق ادب۔ فیضان صحبت مولوی سید علی کامل لکھنویست و از سیدی بوکیر بن شہاب الی یوننا ہدایا و نظم عربی تلمذی داریم۔

(۴) در فن سیاق از آنکہ مناسبت طبعی داشتیم بلطف مولوی عبدالسلام عرشی و مولوی علی اللہ ینتوی و سید سجاد علی لکھنوی بہرہ وافراند و ختم تالیف ما سیاق دکن ہدیہ و قانع سپدان این فن است (۵) عروض و جمل و دلیت استاد ازل و فیضان صحبت قدر بلگرامی و کامل لکھنوی بجائی رساندہ کہ تالیف ما (غراب الجمل) مصداق اوست۔

(۶) معلومات فن فلاحیت نتیجہ مطالعہ کثیرہ باشد و تالیفاتی چند کہ درین فن لطیف داریم ذکر آن بجای خودش می آید۔

(۷) فن لغت در ہر منزل و مرتبہ خواہد تاش ما بود۔ دریافت حقیقت ہر لفظ و تحقیق ہر بیت ہر شی جز رطرت و دلیت قدرت گردیدہ یا داریم کہ در عہد طفولیت دوسہ بار و شیرازہ ہای مختصر

الفاظ معلومه و مخفیه را جمع کردیم و (لغت عزیزش) نام نهادیم و هر پانزده سالگی ذخیره الفاظ جدیدیه که بنحیال ما در غیایات اللغات نبود جمع آوردیم و در او اکل ملازمت لفظی را که از اصطلاح ملک بگوش مامی خورد و وجه تسمیه آن را می جتیم - تالیف مادر مصلحات دکن نتیجه آنست - استاد دی مولوی سید کامل داکامی گفت که تلاش طبیعت شما در خور آنست که در زمانی مؤلف فرنگی باشی - رحمت بر روانش که مردم شناسیش بشین گوئی (اصف اللغات) کرد که فی زماننا زیر تالیف است - (۸) حافظ محمد باقر زین قلم در حیدرآباد مروی بود که در عرصه خوش قلمی (شهر استاد) لقب داشت از کارم فیضان صبحش بهره یست آمد - خدایش بیا مرز که بحسن توجه در عرصه قلیل خطاطی مارا بفرستد که در خوش قلمان حیدرآباد تخصیصی پیدا کردیم -

(۹) لطف سخن فهمی و سخن سنجی پیدا کرده حضرت معنی و حضرت ذکاوت از حسن توجه شیرین سخن را تم تخلص و مولوی نجم الدین حسن خان افضل مغفور - حالا در حلقه سخن گویان تخلص ما ولاست الحاصل تعلیم ما غیر مرتب و غیر مکمل محض است من آنم که من دانم و بر سرچرانی خود پشیمانم -

لغش پای ره روان فکر استاد من است	آنکه می گیرد سبق طبع خدا و من است
دولت کب کالی نیست میراث کبی	جوهر ایران کنون در حیدرآباد من است
پایه فکر م زمین شعر را کرد آسمان	این جگر کاوی که دارم سنگ بنیاد من است

### (۳۳) احوال ملازمت طیفه خدمت

(۱) والد ماجد ما سلسله تعلیم را با طول نداد و در فکر ناخن بندی ما افتاد - هدرین روزها بمساعدت نسبت سلیمانان خوش قلم فارسی دانان ساده رقم را در حلقه سرکاری منفرتی بود -



و از امیدواران لازمت جامع این هر دو صفت را خصوصیتی - پس بر موقع خلوی خدمتی به  
 پیشدستی والد مبنده عریضه خود را پیشگاه صدر المہام عدالت فرستادیم مولوی سید محمد بود و  
 مرحوم که معتمد صدر المہام عدالت و قدر دان هر علم و فن و معاون یا این وطن بود (خدایش  
 در جوار رحمت خود جاوید) خوش قلمی عریضه را خیلی پسندید و در فارسی زبان امتحانی گرفت و  
 بستم فیج سہ ہزار و دو صد و نو و ہجری بشاہرہ سی روپیہ ہارا مامور و مقرر کرد مولوی محمد  
 حمید الدین مرحوم کہ ناظم اول عدالت دیوانی بود حکم داد کہ بہ پیشدستی والد ماجد خدمت (ظہار  
 نویسی) اہل مقدمات را بالفارسی زبان سرانجام دہیم - و رای خدمت مفوضہ ما بمقتضی نویسی  
 مرسلت و فقرہ فانی بخصوصیت خوش قلمی با ما متعلق شد - اگرچہ از خدمت حقیقی بسیار  
 عذیم الفرصت بودیم و ملتقی برای خدمت شانی نہ داشتیم لیکن اتشالا الامر الحاکم - صبح پیش  
 از وقت مقررہ دقتر می رقیتم و شام ساعت ہفت مصروف این کاری ماندیم - نتیجہ این محنت  
 شاقہ زود برآمد و در ہمہ اہلکاران و فترامیازی بادادند - مسلمانان سیاق دان را حکام از ان  
 بہ تعجب می نگریستند و می دانستند کہ سیاق حصہ بر ہمان دکن است - پس ہارت و در سیاق  
 نوبت بدینجا رساند کہ از مشاہرہ سی بچہل روپیہ ترقی کردیم - دیر گذشت چہل بہ پنجاہ گرایند و  
 در انتظام جدید سر شتہ بند و بست بہتقاد و پنج و در مقابل آن بشاہرہ ہشتاد و پنج روپیہ  
 ترقی یافتیم و پس از ان در مجلس مالگزاری سرکار آصفیہ محاسب صرف خاص شدیم بشاہرہ  
 صد و بست و پنج و از ان بعد محاسب مجلس شدیم بہ مشاہرہ صد و پنجاہ و در قرب زمان بشاہرہ  
 صد و ہشتاد و پنج عہدہ تحصیل داری بدست آمد و از ان پس - مجلس صرف خاص مارا بشاہرہ صد

روپیه منظم دفتر خود مقرر کرد و بعد از آنکه مجلس برخاست شد بمشاهره دو صد و شصت صد منظم دفتر صدر محاسب سرکار عالی قرار یافتیم و باز بعد از آنجا بمشاهره سه صد پرنسپل استنٹ شدیم و هم در آن دفتر بمشاهره چهار صدی مددکار موزنه قرار یافتیم تا آنکه تیرقی عهده بالاتر شد ما را به پانصد رساند و پس از آن ملازمت مایه دفتر معتمد مالگزاری بمشاهره پانصد و پنجاه منتقل شد و مددکار معتمد مال قرار یافتیم تا آنکه بصد خدمات ما بمشاهره شصت صد اول تعلقه دار ضلع شدیم و در هشتاد فصلی بعد ملازمت بست و سه سال ما را از همین خدمت سبکدوشی حاصل شد و چار صد روپیه وظیفه حسن خدمت عطا گردید -

(۲) هشت سال دیگر در پانگاه نواب سر و قار الامر معفور بمشاهره هزار و دو صد و تیر فرائض خدمت مقتمدی و صد رتلقه داری را سرانجام دادیم و حال صد و پنجاه روپیه وظیفه حسن خدمت از علاقه مدوح هم می یابیم - مجموعه وظیفه مایه پانصد و پنجاه روپیه معاوضه عرق ریزیه های خدمت است که تا مدت سی و یک سال سرانجامش دادیم و در هر دو وظائف بالامر اعانت خاص بیلیم حسن خدمت و جگر کاویهای مابقی ما مرغی داشته اند که در هر درجه ملازمت آنها کار خدمت از ساعت هفت صبح می شد و انجامش ساعت هشت شب - بالجملة عرض نتایج حقه خدمات با تمقاضی دفتر نیست و هر یک دفتر متعلقه شاهد آن باشند و نمی پسندیم که بتفصیل خود ستالی این مضمون مختصر اطول دهیم -

(۳) در کارنامه ملازمت سرکاری ما خدمت مددکاری صدر محاسب سرکار عالی یا دگاری از مادار که موزنه شاهی را بر وقت مقرر شده اش پیش از سال آئیده بدرجه شاعت

آوریم که جانشینان مادر زمانه ماضیه ازین قاصر بودند و در عهد دگاری مستمال گزاری فراموش دریافت و تحقیقات العام را باینی سرانجام دادیم که بعضی از بلندپایگان خود غرض در صد و استیصال ملازمت باشند معاصرین ما از تفصیل این اجمال خبر دارند فیصله های ماکه پیش یک از ان خالی از قدر سرکاریست - مصداق شهادت تحریر است - وقت ماسا عدنبود ولی بخت مانوش بود که این عهده را به طریقی از دست دادیم که جائزه عهده اول تعلقه دار ضلع بدست آمد (ع) عدو شود سبب خیر گرد خواهد بود -

(۴) از آثار ملازمت پانگاهی قطع نظر از رونق و آبادی و قار آباد و خوش انتظامی هر یک صیغه اضافه یک لک در داخل رسالی آن علاقه گوی از جانشینان تقدیر می نماید باینی که از افراد رعایا یک نفس هم بنا رضامندی خود برخواست -

### (۴) ختم ملازمت و آغاز وظیفه حسن خدمت

(۱) روزی که از ملازمت سرکاری و غیر سرکاری سبک دوش و بوظیفه حسن خدمت کامیاب شدیم - شکل ترین روز بود که کار و بار خانه داری را به مساوات مخارج با داخل درست کنیم و و چیر است که وظیفه یا بان را پریشان حال می کند یکی بی شغلی بعد از ترک خدمت و دیگری تصفیه داخل - ما از شکل اولین به بین شغل خود فکری نداریم ولیکن از دومین شکل خیلی سراسیمه شدیم - حیف است که مادر زمانه ملازمت بر اصول اهل نبود کار بند نه شدیم و مخارج خود را در نصف داخل داشتیم پس جز این چاره نبود که در جمیع مصارف خود تصفیه کنیم - پیش از همه مکانی را از املاک خود بفروش دادیم و از بار قرضه که بمقدار کثیر نبود سبک دوش شده موازنه مخارج مستقله را

بساوات مدخل وظائف درست کردیم - ازین عمل جابرانه تماشش ماه خیلی مشکل افتاد که تفصیلش صدراع افزای ناظرین پیش نیست و این قسم تنصیف نه کار بهر کسی باشد اگر جمیع فراخانه ما درین خصوص شریک حال و همدردی بودند زحمتی از کامیابی منصوبه ما متوقع نبود و با وجود این توانیم گفت (ع) این کار از من آمد و مردان چنین کنند :-

### (۵) خدمات عامه

(۱) در عرض زمانه ملازمت تماشش سال فرائض رکنیت مجلس صفائی حیدرآباد و تقریباً تا چهار سال رکنیت مجلس طبابت را سرانجام دادیم و همدین عرض مدت یک سال و اس پرسیڈنٹ مجلس صفائی هم منتخب شدیم و تا دو سال رکن مجلس وضع قوانین سرکار (لیجسلیٹو کونسل) بودیم و پس از وظیفه یابی هم شش سال دیگر فرائض خدمت رکنیت مجلس صفائی را ادا کردیم و ویرادای فرائض خدمت آخر الذکر بسیار جگر کاوی نمودیم و خون جگر خوریم تا در صحت مزاج ما فتوری واقع شد و لجام مجبوری متعفی شدیم - آنکه بدون معاضده خدمت حبیته لشد این قسم کارهای کند - خدمات شان باعمال خود غرض نمی سازد و سرپرستان شان مذاق قدر این قسم کار ندارند و پسند خاطر ما نبود که برخلاف شان به ارج عالیہ گراییم و عرض اوقات خود را تنگ کنیم بنا بر این بوجه ناسازی مزاج ما ازین صحبت کناره گرفتن ناگزیر افتاد -

(۲) زمانی چند خدمات خود را در انتظام طنیانی رود موسی حیدرآباد وقف کردیم - مشکلهایش آمد و پا لغری ما رو نمود باری بهر دلی و بهت از عهده این کار بیرون آمدیم

لله الحمد که محنت شب‌روزی ما مقبول بارگاه آقامی ولی نعمت باشد و حکیم اقدس و اعلیٰ پروانه  
خوشنود می سرکار با عطا کردند.

(۳) تا دو سال اذیتر دیروپراستر غریز الاخبار بودیم و این اشاعت مقبول عام شد  
و در عرصه قلیله در خلش متکفل خارج گردید و لیکن کوتوال وقت (نواب اکبر الملک مرحوم) نظر  
و آئین کار ما را پسندید و کار بجائی رسید که ما بر رضا جویش مسدودی اخبار خود را تزیین دادیم  
(۴) شغل تالیف و تصنیف ما که ذکرش می آید من وجه همدین باب دخل است

### (۶) تالیف و تصنیف ضمه آن

(۱) از بست سال شغل تالیف و تصنیف داریم و بعد از ترک ملازمت و حصول وظایف  
حسن خدمت همه وقت ما از ساعت هشت صبح تا ساعت پنج شام وقف همین شغل است  
در آغاز این شغل توجیه ما به ترتیب قوانین سرکار را تصنیف مائل شد و تقاضای بیت تا مجموعه  
قوانین مالگزاری مرتب کردیم و سه تا مجموعه قوانین حساب و فینانس و دو تا مجموعه سرشته انجام  
که هر یک بنامی معروفست و مجموعه مختصر موسوم به شیرازه دفاتر که مشتمل بر آئین دفتری بود  
ازین شغل محمود نفع کثیر بدست آمد یعنی در ضمه ترتیب و تالیف این کتب بدفعات شش ماهه  
روپیه انعام از سرکار را تصنیف عطا شد و زر کثیر در وجه قیمت این کتب گیر آمد و بنیاد مذاق این  
کار استحکام یافت از همین پول مکانی ساختیم با خانه باغش که خیلی وسیع و جامع ضروریات  
موسوم به غریز و لاوغریز باغ است - همدین مکان حصه مختصری از برای این شغل مخصوص کردیم و  
مطبعی خاص بنام غریز المطابع قائم کردیم (هتقاد و پنجهزار روپیه صرف اینجه کار باشد) و از ضمه

پارینه بکشد و شیم دست داد پس میلان طبع مابوی فنون دیگر شد.

(۱) کتابی در فن سیاق و سباق نوشتم که سیاق و سباق دکن نام دارد و آنریل نواب عماد الملک بهادر سی ایس-آئی-ناظم تعلیمات دولت آصفیه خیلی پسندش کرد و برای تعلیم المعلمین مخصوصش فرمود این رساله مفید بر علم و عمل سیاق و سباق است با مذاق تاریخی این فن و نظر بر ضرورت اهل ملک تالیفش را بزبان اردو پسندیدیم هر مجلدش به قیمت سه روپیه بفروش می رود و پیش هندیان را خیلی پسندیدند و اهل دکن قدرش افزودند - شمس العلماء - علامه شبلی نعمانی تقریظی مرسوم برین تالیف نوشته است که دیدنی دارد - و در غریز المطالع ماطع شده و برصد و هشتاد و صفحات شامل -

(۲) زان بعد خیال ما رجوع شد به فن سیر و تاریخ - سه کتاب همدین فن نوشتم یکی تاریخ النواط که محتوی بر حقیقت و رسم و رواج و مخصوصات این قوم است از سوختن عمری بعضی مشاهیر قوم هم درین کتاب ذکر کرده ایم - نواب محسن الملک مرحوم و علامه شبلی و شمس العلماء حالی پانی پتی و سرچر ڈبرن و هم بسیاری از مشاهیر هند تقاریر بنظ خود بر این کتاب نوشته اند - این اولین تالیف است که برای قوم ناطق بدین جامعیت و در اردو زبان جلیده اشاعت در برکشید - بر پانصد و شصت و شش صفحات شامل و در غریز المطالع ماطع چاپ شد هر مجلدش به پنج روپیه فروخت میشود -

(۳) تالیف دیگر ما درین فن لطیف (محبوب السیر) است بفارسی زبان که خاصه به بیان آئین سلطنت رانی آقامی ولی نعمت ما و الی سلطنت آصفیه دام اقبال نوشته ایم

و طرز انتظام ببت ساله سلطنتش را نقش بسته ایم شامل است بر مهتا و و چار صفحه نگارستان  
آصفی ضمیمه اوست که از مؤلف دیگر است مشتمل بر حالات نیاکان آصف سادس اداام الله  
اقباله و رگزیر المطالع ماطع شده هر مجلدش سه روپیه قیمت دارد.

(۴) تالیف سوم مادرین فن - عطیات سلطانیست و این تاریخی است متعلق به  
عطایا سلاطین سلف از قسم جاگیر و انعام و غیر ذلک - اقام عطا و طریقه عطا - ما - حسن  
سلوک سلاطین سلف با و ثما معاشد اران را بآئینی بیان کرده ایم که در هر باب آن تجزیه عهد  
میمنت همد آقایی نعمت ما اداام الله اقباله ثابت میشود - شایعین فن تاریخ این را خیلی  
پسندیدند ابو المظفر مولوی سعید الدین رامپوری و خصوصاً شمس العلماء حالی پانی پتی در تقریظ خود  
این را بسیار ستوده است و محاسن آنرا بتفصیل تمام و انموده - کتابست در اردو زبان و بر  
صد و نود و نه صفحات شامل از رگزیر المطالع ماطع هر مجلدش بقیمت سه روپیه بدست می آید.

(۵) اولین کتاب مادرین فن فلاحت بزبان اردو و فلاحه النخل است که طرز کاشت  
نخله را در ممالک عرب و عجم با خصوصیات هند بائین بهمین بیان کرده ایم و تجارت بفلحان  
عرب و هند را با منافع این درخت و امراض آنرا با طریقه علاجش بحیطه رقم آورده ایم  
محکمه اعلامی فلاحات سرکار هند این را بهترین کتاب در سائر تالیفات هند قرار داده و  
سرکار آصفیه بصله تالیفش دو صد روپیه انعام به مؤلف حقیر عطا شده و دو صد و هشتاد  
و پنج صفحات شامل هر مجلدش از رگزیر المطالع ماطع بقیمت دو و نیم روپیه حاصل میشود.

(۶) دومین تالیف فن فلاحات (کاشت انگور) است که به اردو زبان تالیفش

کرده ایم که بر چهار صد و چهل و شش صفحات شامل - از جمله ضروریات کاشت این درخت  
بخصوصیت آب و هوای هند با تجارب فلاحان عرب و هند بختی کامل کرده ایم - سرکار  
احصیة بصله تالیف این کتاب هم از دو صد و پیه انعام مولف را بنواخت و محکمه رعیت  
سرکار هند اعتراف حدیم البلیش ساخت - هر محلدش را سه روپیه قیمت مقرر بود و حالا  
بیادگار قصیر موم هند این را برای کتب خانه های عام وقف کرده ایم که بدون معاوضه  
قیمت داده میشود -

(۷) ستومین تالیف فن فلاحات متعلق به کاشت بقولات است که به زبان  
اردو (کاشت ترکاری) نام دارد و بر صد و پنجاه و هفت صفحات شامل - اهل هند  
خصوصاً - اهل دکن را عموماً خیلی مفید ثابت شد بسیار قدرش کردند و دست پستش برنو  
شائقین فن فلاحات سیامولوی ملا عبدالقیوم مغفور تقریظی بسیط بر محمد و منافع این کتاب  
نوشته هر محلدش از غرنیز المطابع ماه قیمت دو روپیه گیری آید -

(۸) غراب الجمل - نجسته تالیف مادر فن حمل است به زبان اردو که علم و عمل این  
فن را ببلک بیان کشیده ایم و چیری که با کمال تلاش گیر نمی آید بجز کار و بهاد است آورده ایم  
مرزا مهدینجان گوکب تخلص که از مشاهیر فضلاهی هند مذاق این فن دارد و تقریظی لطیف بر  
این نوشته شائقین فن حمل خیلی پسندش کردند و در ذخیره علوم و کتب خانهای هند درین فن  
همین یک کتاب است و بس هر محلدش از غرنیز المطابع ماه قیمت سه روپیه بدست میرسد  
(۹) در فن طیتور تالیف مختصر حیوة الحام در اردو زبان و این نتیجه ذوق و شوق با



با کبوتر بازی است - از مدتی دراز در اسباب تفریح خود کبوتران رنگین را داخل داشتیم و از جمیع اقسام رنگین قفسی را نگذاشتیم - چون آقای ولی نعمت ما ادام الله اقباله این سرمایه دل خوش کن را بمراتب خسر و اندوه سپرد و قبول فرمود کتابی مختصر مشتمل بر احوال کبوتر و طرز نگهداشتن و تشخیص امراض و طرقیه علاجش مرتب کردیم - تا تجربه ما ضائع نزود - الله الحمد که این تالیف مختصر هم بکلامه آقای ولی نعمت ما شرف قبولیت حاصل کرد - بر صد و چهل و سه صفحه شامل دوازده غزلیه المطالع با هر تحلیلیش بقیامت و در روپیه گیر می آید -

(۱۰) اولین تالیف ما در فن لغت (مصطلحات دکن) است که باعتبار ضرورت عامه مخصوص است برای حیدرآباد اندرین رساله مختصر که بر دو صد و نود و سه صفحه شامل است - تعریف اصطلاحات ملک را بر زبان ارد و کرده ایم هر قدر نسخ این که در غزلیه المطالع مایع شد بفروش رفت و موقع طبع ثانیست دست نداد -

(۱۱) تالیف آخرین ما در فن لغت آصف اللغات باشد که لغتی مبسوط برای فارسی زبانان است - هر نقطه فارسی را بر زبان فارسی تعریف کرده به بیان اختلاف یا اتفاق محققین فارس بر آخر همه را می خود عرض کرده ایم و از مآخذ الفاظ هم بگفتی و ما اکن از سند استاده هم کار گرفته ایم و بالاخر ترجمه با محاوره لفظ مذکور بر زبان ارد و با سند زبانان هند پیش کشیده ایم - این کتاب مبسوط شامل است بر لغات مفرد و مرکبه و اصطلاحات و استعلاجات و مقولهای عجم و امثال زبان فارسی متوقع برست و هشت جلد و هر یک جلدش محتوی برشش صد صفحه و دو سال گذشت که آغاز این کار کرده ایم و الی یومنا ندچار تا جلدش شایع شد و اگر سلسله کار همین منوال جاری

ماند و مساعدت وقت زندگانی و صحت مارا محفوظ دارد و در هر شش ماه دیگر شاعرت یک جلدش  
 صورت گیرد. - انشاء الله المستعان - مصارف حقیقی طبع یک جلدش برای پانصد نسخه هزار و چهار  
 و شصت روپیة واعانت سرکار پندیر بیس از یریم پانصد روپیة سکه گورنمنٹ و علی هد القیاس  
 امداد سلطنت آصفیة هم برای یک جلدش بقدر پانصد روپیة سکه محبوبیة می باشد و از امرای  
 کرام حیدر آباد (نواب فخر الملک بهادر) وزیر تعلیمات هم بر هر یک جلد این کتاب صدر روپیہ  
 انعام مقرر فرموده است پس بعد وضع این امداد که تقریباً هزار و دو صد روپیہ سکه محبوبیہ باشد  
 باقی مصارف این را داخل فروخت تالیفات مانا نقل ما جمیع نسخه های مطبوعه اش را وقت  
 کرده ایم برای کتب خانهای عام و محدث علی گڑھ کالج بطریقیکه ذکر آن به تحت را امداد کتب خانها  
 عام و مدارس می آید همین یک تالیف و قیاس است که هر کس می لار و نشت با تقابلهای هم لیس می گوزر جز  
 اجازت و تکیه بش به نام نامیش دوه و خیال ما این اولین مثال است که تالیفی بنام نامی گوزر خیر  
 هند معنون شد - شایقین خریداریش را گیر نمی آید الا بطریق که اشاره اش بالا گذشت - بهمانا  
 کاریت خیلی ترگ و حالاً همه وقت ما وقف همین کار است و سعی ما در بیتهای مستعار  
 اسعی منی والا تمام من الله (۵) فکر صد سال می کند بنده تو بر سرش مرگ می زند خنده تو بر  
 کتب که در اخذ این داخل است آنرا به اثبات یک سوساتی بنگال وقف کرده ایم تا اگر از تکلیف  
 این قاصر مانیم - آلات و ادواتش را بسوساتی ندکور با یریم و همین است وصیت ما با و لا خود  
 و حقوق تالیف این کتاب را هم از برای پبلک وقف کرده ایم تا شاعرت های آینده پانند  
 اجازت ما و دشنامی مانباشد -

(۱۲) تالیف دوازدهم مادرش و سخن (کلیات نظم و لا) نام دارد که شامل است برقصان و غزلیات و رباعیات و نظم تاریخی و آن همین یک کتاب است که حیوة الغزیر و دیباچه اوست سخن بنجان قدرش کتند و دست بدستش بر بندشش تا قصایدش مخصوص است به مدح آقای ولی نعمت ما - (آصف جاه - نظام الدوله نظام الملک میر محبوب علی خان بهادر فتح جنگ - جی - سی - یس - آئی - جی - سی - بی - آصف سادس - آصف تخلص فرمانروا سلطنت آصفیه حیدر اباد و میسواد که نطفه عاقلش روزینه خوار و طیفه حسن خدمتیم ادا می کند اقباله و ضاعف اجلاله - دیوان غزلیات مانگ نوی دارد و پای بند طریکی از سخن بنجان سلف نیست و هر یک رباعی ما حاصل شلی از هشتاد و پنج امثال فارسی زبان - و در آخر همه نظم تاریخی ما هم بسادگی و بیان واقعی و هم بصنایع و بدایع فن جبل جلوه گمان - برعاشیه هر یک مصفی - حل اصطلاحاتش کرده ایم و در خانه اش فرنگی خاص بترتیب حروف هجا آورده ایم و و و نیم رویم قیمت هر مجلدش نظر بر گران قدرش خیلی ارزان است و به از زانی جنس بازار سخن بسیار گران (۱۳) وسط شمار صفحات مسودات قلمی ما با بحال بست هزار باشد -

### (۴) امداد بکتاب خانهای عام و مدارس و دیگر غریب از مدخل قیمت تالیفات

(۱) نتیجه شغل تالیف و تصنیف ما وقف است از برای مدارس و کتب خانهای عام - بعضی کتب را بفروش نمیدهیم و مخصوص کرده ایم برای مدارس و کتب خانهای عام همچو تالیف ما (کاشت انگور) که بیادگار فقیر سندهم و وقف خاص است و هم چنین تالیف ما آصف اللغات که حصه از آن برای مدارس وقف است و حصه دیگر برای (محدث علی گڑه کالج) آنرا نمیکشیم

بر بیل عطا بخزانہ کلج میر سائنسدور سیدش را به مصنف می سپارند استحقاق حصول بشت  
جلد آصف اللغات دارند چار تا جلد شائع شده را معاً بنجد مت شان میرسانیم و جلد  
مابعد را بعد از اشاعت در زمانه آئینده بنجد مت شان می فرستیم و این معاوضه مقررہ و تحقیق بقدر  
ثالث قیمت کامله آصف اللغات است۔

(۳) و از دیگر تالیفات ما آنچه بفروش می رود از داخل آن کتب قدیمه فنون مختلفه  
زبان عربی و فارسی و غیره که کمیاب و نایاب باشد خرید کرده بر موقوف مناسبه به مدارس و کتبخانه  
عام وقف کرده میشود و بهترین تدبیری که ما در این خصوص کامیاب می کند طریقہ تبادلہ  
کتب است کہ کتب فروشان حیدرآباد سیما ملا محمد مراد و انما این قسم معاملات را بر زر نقد ترجیح  
می دہد یعنی کتب قلمی و مطبوعه و نایاب و کمیاب را کہ بدستش میرسد به بدل تالیفات مامی یا  
بالجمله تا دم تحریر هر قدر کتب قدیمه و ہم زمانه تالیفات ماکہ وقف مدارس و کتب خانہ های عام شدہ  
تفصیلش به پایین عرض میشود۔

(الف) در سنہ ہزار و نہ صد و ہفت و ہشت عیسوی پانصد و دو مجلدات کتب قدیمه با یک  
مجلد تالیفات خود قیمتی چار ہزار روپیہ یکم و اجازت سرکار ہند بدست ایشیاٹک سوسائٹی  
بنگال وقف کردیم۔

(ب) در سنہ ہزار و نہ صد و ہفت و ہشت عیسوی صد و چہل مجلدات کتب قدیمه  
با یک یک مجلد تالیفات خود قیمتی ہزار و ہشتصد و سی روپیہ یکم و اجازت سرکار ہند بدست  
آف اکر امنرس کلکتہ بر بیل وقف فرستادیم۔

(ج) در سنه هزار و نه صد و هشت عیسوی صد و هشت مجلدات کتب قدیمه با یک یک مجلد  
تالیفات خود قیمتی چهار صد و نو در روپیه حکم و اجازت سرکار هند بدست مدرسۀ عالیہ کلکتہ  
وقف کردیم۔

(د) در سنه هزار و نه صد و نه عیسوی صد و نهم مجلدات کتب قدیمه با یک یک مجلد تالیفات  
خود قیمتی چار صد و پنجاه و روپیه حکم و اجازت سرکار هند بر سبیل وقف بہ علی گد مد محمد ن کلکتہ  
فرستادیم۔

(ه) در سنه هزار و نه صد و نه عیسوی نئی مجلدات کتب قلمی نایاب قیمتی ہزار  
پانصد و روپیه حکم و اجازت سرکار هند باز بدست اشیاتک سوسائتی بنگال وقف کردیم۔  
(و) در سنه هزار و نه صد و نہ عیسوی پنجاه جلد کتب قدیمہ قیمتی چار صد و ہشتاد و  
چار روپیه با اجازت برتش رزیدنت حیدر آباد بر سبیل وقف بہ پور داف اکرا منرس  
کلکتہ فرستادیم۔

(ز) در سنه هزار و نه صد و نہ عیسوی صد و نهم مجلدات کتب قدیمہ قیمتی پانصد و  
با اجازت برتش رزیدنت حیدر آباد بدست مدرسہ عالیہ کلکتہ وقف کردیم۔

(ح) باز در ہمین سنہ جاریہ عیسوی صد و نهم مجلدات کتب قدیمہ قیمتی ہفتصد و  
پنجاه و روپیه حکم و اجازت سرکار هند بر سبیل وقف بہ مدرسہ عالیہ کلکتہ فرستادیم۔

(ط) باز در ہمین سنہ جاریہ عیسوی صد و نهم مجلدات کتب قدیمہ با یک یک مجلد  
تالیف خود قیمتی پانصد و پنچ روپیه حکم و اجازت گورنمنٹ آف مدراس بدست اسلامیہ لائبریری مدراس وقف کردیم۔

(ی) باز در همین سنه جاری عیسوی هشتاد و مجلدات کتب مطبوعه با یک یک مجلدات با قیمتی تقریباً هشتاد و روپیه بدست انجمن مفید الاسلام کلکته وقف کردیم۔

(ک) باز در همین سنه جاری عیسوی صد و مجلدات فن فلاحات ازالیفات خود قیمتی دو صد و هشتاد و پنج روپیه برای تقسیم به کامیابان مدرسه فلاحات کانپور با جازت سرکار هند بدفتر زراعت کانپور فرستادیم۔

(ل) در سنه هزار و نه صد و هشت عیسوی چار صد مجلدات فنون مختلفه ازالیفات خود قیمتی هزار و روپیه با جازت سرکار آصفیه بداد مصیبت زدگان طغیانی رود موسی حیدر آباد عطا کردیم۔

(م) در سنه هزار و نه صد و هشت عیسوی از آمدنی قیمت تالیفات خود دو صد و پنجاه روپیه نقد و دوه روپیه ماهوار حین حیاتی مضامین و طیفه حسن خدمت بنده منظور سی سرکار آصفیه با عانت سیلاب زدگان طغیانی حیدر آباد دادیم و مقرر کردیم۔

### (۸) اعزازات و خطابات و انعامات

(۱) آقای ولی نعمت (اداری سلطنت آصفیه) بجلدوی خدمات ما در سنه هزار و نه صد و دوازده هجری ما را به خطاب خان بهادر نواب غریب جنگ بنواخت و در معاصرین ما ممتاز و متفخر ساخت۔ ادام الله تعالی و اجلاله الی یوم القیامه۔

(۲) در سنه هزار و نه صد و هشت عیسوی نواب گورنر جنرل هند با تقابیم با عتراف خدمات ما خطاب (شمس العلماء) با خلعت و تمغایش عطا فرمود و در سنه هزار و نه صد و دوه عیسوی

بجلد و سہ خدمات عام بخطاب خان بہادر مرمتا ز نو د و با سند این اعزاز قیمتی شمشیری ہمہ فرما  
و بروی قانون اسلحہ مارا مجاز استعمال ہر قسم سلاح در کل ممالک ہند فرمود (ع) شکر نعمتہای  
او چند آنکہ نعمت ہای او پڑ

(۳) در سنہ ہزار و نہ صد و دہ عیسوی - کنسل آف ایشیا تک سوسائٹی بنگال  
مارا - آے - آیم - آے - آیس - بی قرار داد کہ مراد از رایو شیت ممبر آف ایشیا تک  
سوسائٹی بنگال) باشد و این اعزازی خاص است و رطقہ اہل علم -

(۴) در سنہ ہزار و ہشت صد و نو و نہ عیسوی بورڈ آف ڈائرکٹرس ریلوے  
انگلند از برای ما (عطیہ سلور فری پاس) فرستاد و این تمغہ ایست مثلث از نقرہ کہ بواسطہ  
آن از حیدر آباد کت تا استیشن ہای وادی و بجا آ رہ و شمار بد رجہ اول با (دو خدمتی بد رجہ  
سوم) بدون معاوضہ کرایہ سفر توانیم کرد و این صلہ امداد خدمات ماست کہ در زمانہ ملازمت  
پاگاہی بحق نظام ریلوی سرانجامش دادیم -

(۵) در سنہ ہزار و ہشت صد و نو و نہ عیسوی نواب سر قارا لام از زیر غلط مرحوم  
آصفیہ مارا بصلہ خدمات تالیف و تصنیف - انعام ساعت طلا با زنجیرش و چوب دستی خوش  
یا دستہ طلا کار و یک ضرب پنچہ وہ ضربی عطا کرد کہ ہر سہ مالیت ہزار و پنچید روپیہ دارد  
و این و را می شش ہزار روپیہ انعام نقدی است کہ بر ہر یک کتاب قانون موثقہ ما  
بتفاریق از خزائن شاہی سرکار نظام ادا م امداد قبالہ عطا شد کہ ذکر مجلس در بیان ششم گذشت  
(۹) صحت مزاج

(۱) یاد داریم که ماد و اوزده سالگی عمر صحت مادرست نبود یعنی در هر سه ماه بتلای تب و لرزه می شدیم و در آن سلسله سرفه جاری و قوای جسمی خیلی نحیف بود. اکثر اطبای یونانی اندیشه مرض دق می کردند. اما در آغاز شباب فضل آلهی شامل حال ما شد خیلی تند رفتیم ولیکن بعد از آنکه قدم در عرصه ملازمت نهادیم اصول حفظان صحت را به اتیان از دست دادیم که بعد از چاشت و شام راحت و فرصت یک لحظه نمی گرفتیم و بجارز و خواند مصرف می شدیم و هیچ پروای پابندی وقت طعام هم نمی کردیم. مرض سودا با ضمه کم کم جا گرفت و ما به بی اعتنائی بر آشکای ادویه مؤید بهضم بغفلت بسر می بردیم چون مدارج خدمت مارتقی کرد و سامان سواری بهم رسید نعمت ششیم هم از دست رفت و بر ضرورت ورزش جسمی اعتنائی نه کردیم و تاسی و یک سال ملازمت بر همین طرز گذشت و فعل جگر درست نماند و در قریب زمانه وظیفه حسن خدمت دفعه بتلای ورود کرده شدیم و در قاره و ره مار یگ سرخی نمودار شد و مرض یرقان مزید علیلش. پس ناچار به مداوای آن پرداختیم اما خود را پابند ورزش نه ساختیم و بدین سبب که بعد وظیفه حسن خدمت قلم از دست نیفتاد و مرض ریگ سرخ صاحب مستقل شد بعد پنجاه و پنج سالگی عمر ناو جمع مفصل پیدا شد. خواجه بیدار شد بعد از خرابی بصره. بیداری ما مصداق شست بعد از جنگ قرار یافت. حجت بروی پاک نواب رفت یار جنگ مرحوم اول که بت سال پیش از نتیجه غفلت ما آگاه کرده بود و در اکثر نشی کانت یکینه تابی هم پنج سال پیش از این همدین باب با ما گفتگوئی کرده بود. خدایش به بخشد و توفیقی بآورد که بر نصیحت همدردان



بی غرض هیچ اعتنا نه کردیم تا نوبت بدینجا رسید که کار و بار خود بند کردیم بدفع امر  
 لایقه متوجه شدیم زمانی چند در در اس اقامت و زبیدیم و از یه شغلی خیلی پریشان شد -  
 کم کم بجا خود رجوع کرده ایم - حالا علاوه استحال ادویه و انما سامان و ورزش جسمانی را جز  
 واجب قرار داده ایم یعنی صبح ساعت پنج و نیم بیدار می شویم و بعد از نماز صبح از ورزش  
 و ناشناختن و حواجی ضروری فراغ یافته از ساعت هشت تا یازده و نیم بکار نوشت  
 و خواند مشغول می باشیم و پس از آن باب نیمگرم غسل کرده بازی و ورزش می گزینیم و ساعت  
 دو ازده و در پنج بالا فارغ از طعام قلیان را بمصاحبت کشیده بسیر اخبار بنی تأست  
 دو - راحت می گیریم و زان پس توی خانه تا نیم ساعت مشی می کنیم و بعد فراغ از نماز ظهر  
 باز بکار نوشت و خواند رجوع می کنیم و ساعت پنج قلم از دست می گذاریم و بعد نماز عصر تا  
 بسیر خانه باغ می گزینیم و پس از نماز شام و ورزش - شام خورده باز قلیان را بار می دهیم  
 و بعد از نماز عشا - توی خانه چهل قدمی کما بیش یک میل کرده باستراحت می رویم - الحمد لله  
 سلسله این طرز عمل خیلی مفید ثابت شده و آثار این پیدا است که مرض لایقه ترقی نکند  
 و کم کم زایل شود - آنرا که همچو ما ذوق تالیف و تصنیف دارند برای حفظ ما تقدیم خود از غفلت  
 ماسبق گیرند و یقین دانند که محنت دماغی بدون ورزش جسمانی قائم نمی ماند -

### (۱۰) اولاد

(۱) دو پسران ما (غازی الدین احمد) و (محمی الدین احمد) هر دو کتف در او بیک  
 ملازمت این دولت ابد قرار اند - اولین جوان صالح و قوت بازوی ماست و در غیر وقت

ملازمت مراست و قترتالیف مارا صراحتاً تمام می دهد و دو زمین متکفل ضروریات و حوائج  
خانه داری ماست و درین کار سلیقه خوبی دارد. سز می پسر علی الدین احمد را شبابش آغا  
و در نظام کلج حیدر آباد زیر تعلیم و نگران تیار داری ماست و ازین کار خبر دار و حکیم  
از دو خانة - خانة امجدیه بر است - رکن الدین احمد چارمی پسر ماد و زده ساله و در مدرسه اعزّه  
زیر تعلیم و از شش دختران خرد و کلان یکی که بانوست که بعد از بیوگی بمقدشانش ترک آئین خان  
کرده ایم و بدرگاه ایزدی دعای کیمیمه عیان شرافت را درین کار خیر توفیقی عطا کند.

### (۱۱) سیاحت

(۱) از بدو شعور خود و ولداده سیاحت و سیر مالک بودیم حیف است که پابندی ملازمت  
موقع آن دست نداد و استحقاق رخصت را بضرورت های شدید ناگزیر بکار گرفتیم. هر چند  
می خواستیم که گاه بگاه به تبدیل آب و هوا سفر مصادق بیک کر شمه دو کار شود ولیکن نوسران  
ما رخصت آن نپدید اند خوش وقتی ما بود که بحیثیت عهده ما موقع نقل و حرکتی چند بدست  
آمد - اعنی -

(الف) در سنه هزار و سه صد و پنج هجری چون نواب سر آسمانجاه مغفور وزیر  
اعظم سلطنت آصفیه غم شمله کرد انتخاب مابطریق خزانه دار سفر فرموده - همدین سفریالار  
و فرن و سیرای هند اتفاق شرف ملاقات افتاد و همدین سفر موقع آن بدست آمد  
که وزیر اعظم ریاست از عرق ریزی و خدمات ما آگاه نشود - چارصد روپیه انعام در اثنای  
همین سفر عطا شد و از گرم و سرد زمانه تجربه های بسیار بدست آمد -

(ب) در سنه هزار و سه صد و شش هجری هم برین طریق در سفر کلکته ہرکاب نواب مدوح الشان بودیم حیف است کہ ساخہ رحلت اہلیہ ما در حیدرآباد از دوران سفر واپس آورد و چنانکہ باید موقع سیرنگال بدست نیامد۔

(ج) در سنه هزار و سه صد و ہفت ہجری ہمینسان بانواب مدوح الشان بند بھمنی رفیقہ موقع ملاقات سرتویدی بدست آمد و با اکثر مشاہیر آن مقام فیضان صحبت و ملاقات حاصل شد و تجارب بسیار با خود آوردیم۔

(د) در سنه هزار و سه صد و ہفت ہجری ہم برین منوال در سفر جوارہ و ورنگل بانواب مدوح ہم سفر بودیم و ازین ہم سفری ہای متواترہ چیزی کہ با افادت بخش شد۔ واقفیت وزیر اعظم بود از طرز و روش مافدایش مغفرت کند کہ ما را بسیار دوست میداشت و از جملہ خدمات ما خیلی واقف بود و بواسطہ ہمین واقفیت در ہمہ تقاریب سرکار ما را بحیثیت توفیقی یاد می نمود (ع) آن قدر شکست و آن ساقی نماند۔

(۲) سفر مدراس را بارہا اتفاق افتاد و اکثر اضلاع این صوبہ را دیدہ ایم و بزمانہ ملازمت خود بہ سبیل دورہ میشاہدہ اکثر اضلاع و تعلقات ممالک محروسہ سرکار عالی کردہ ایم و برین موقع بہ تحقیق اصطلاحات ملک کہ ذخیرہ تالیف ما (مصطلحات دکن) بود از بزرگان ہر یک مقام نعمتی بدست آوردیم۔

(۳) دوبار اتفاق سفر جمہیر شریف افتاد و بضمین ہمین سفر ہمہ اندوز ریاست اوند ہم شدیم و ساعتی چند بسیر دار السلطنت برخوردیم۔

انانکه مشغول تالیف و تصنیف ذوق دارند و همه وقت خود را در همین مشغول می گذارند  
باینکه از همه سال - ماهی را برای تبدیل آب و هوا خاص کنند این نعمتی است که بعد از  
نقصان بسیار حاصل کردیم و حالا بر همین اصول کار می کنیم -

### (۱۲) طرز معاشرت عام

(۱) شک نیست که طرز معاشرت مثل مسلمانان هند است ولیکن چیزی است که ما نمی  
پسندیدیم و تیرسیم و اصلاحش دخل و تصرف کرده ایم چنانکه -

(الف) در تقاریب تهنیت رسم و رواج هند را یک تحت خیر یاد می خواندیم و از  
نقصان مایه و شماتت همسایه خود را در او می اندیم اگر چه بعضی معاصرين و اقربای ما حرف گیری  
می کنند و بعضی از بزرگان ما در انماش زهر خندی می زنند و در بعضی مواقع ما را در این خصوص  
شکها پیش آمد ولیکن نام استقلال خیال خود را از دست ندادیم و از پانغری محفوظ ماندیم -

(ب) در مراسم تفریت هم اصلاحی چند از خصوصیات ماست که بر بنهای عمارت  
خانه و خانه باغ خود قناعت نکردیم بلکه در گورستان هم مسکن حقیقی را پیش چشم خود درست  
کردیم - اکثر مسلمانان هند این را شگون بد گیرند - بنجیال ما قدرش در آنوقت دانند که نمی پذیرد

(ج) مصارف عرس و فاتحه اقربای مرحوم و بزرگان دین را بشکل مشاهیر مستقل  
مقرر کردیم و به مستحقین آن سپردیم و بنجیال ما این طرز عمل من حیث المجموع فائق تر است  
از مجمع مولود خوانان و جماعت حفاظ ابیر و قلمه های چرب از برای دوستان غیر مستحق -  
(د) آنان که به عیادت قدم نمی گذارند با تمثال رسم و رواج - کرایه سواری شاهی

اصلاً نمی‌دهیم و همانی‌شان هم نمی‌پسندیم برضای خودی ما مجبور شوند که زود برگردند اگر چه تا خواسته‌اند  
آن‌ها که بوفور همدردی حصه از خدمت بیمار بر ذمه خود گیرند، بلایت آن دارند اگر احتیاج اینجا  
همدردان داریم خدمات شان را بجان و دل قبول کنیم -

(۵) بدعوت تقاریب اجاب که و رای یوم آدینه باشد اگر قریب شام است به سر  
می‌رویم و اگر خلاف این وقت است به عزت می‌گراییم که تفرقه انداز سلسله کار است  
و اجاب انصاف دوست محذرت ما را قبول نمی‌کنند و می‌دانند که بجز عذر معقول چیزی  
دیگر نیست و همین طرز عمل است بمواقع تعزیت -

(۶) تعمیل درخواست کسی اگر خارج از حیطه اقتدار ما یا برخلاف مصالح ما باشد بالقاعداً صحیح  
عذر می‌خواهیم حیف است که زانیان این را نمی‌پسندند و وعده دروغ بهترازین می‌دهند  
(۷) ما وقت ملاقات خود و رای یوم الحیحه مخصوص داریم از ساعت پنج شام تا نماز  
مغرب بضمین سیر و تفریح در خانه باغ - آن‌ها که برخلاف این حکایت می‌فرمایند و تکلف می‌شوند  
عذر خواهی کنیم حیف است که زانیان بخود غرضی ناراض می‌شوند و بر اخلاق ماحرف می‌نهند -  
(۸) صاحبان اقامه اربض و رست احتیاج ما رعایت اشغال ما نمی‌کنند و کار را انصاف  
نمی‌گیرند بناً علیه‌ها ممکن با وجود ضرورت دست از احتیاج شسته ایم و مصداق قهر  
در ویش بر جان در ویش باشیم این طرز عمل را از آثار رعوت ما خیال نمی‌کنند حیف است که  
چنین نباشد -

(ط) سخت گیری ما بر عمال و ملازمین شهرت دارد می‌دانیم که کاربری بهتر از گرمی است

ولیکن آنانکه در هر کار خوگر پابندی وقت اندازد دست غیر مخطاطان غافل به سماحت هم عهده نمی شوند. صیغ است که درین روزها قضا الرجال خدمت گذاران اهل است و از نا اهلان کار گرفتن نه سهل.

(دی) حرمت هر مذہب محفوظی داریم و تا یکدیگر در اعتقاد ناقصانی پیدا نشود و بچون اغیار را می پسندیم مثلاً. در عید البقر از قربانی ماده گا و دانا محترز با شیم بر بسیل اخلاق که دل بهشت ما آزرده نشود. یگانگان بر ما اعتراض کنند. توقیق از خداست.

(ک) اهل و عیال خود را نمی پسندیم که هیچ تقریب اقربا بنام بخت خود استراحت نه کنند. همانی ساعتی چند خوبراست از غیر آن. اقربای خوگر رواج ازین طرز عمل خیلی بر هم می شوند. انصاف بالای طاعت است.

(ل) اجانب غیر متعارف را بدون ذریعه ملاقات بخت خود با رعیت هم و این طرز عمل بر عکس زمانه ملازمت است و چشم دلیل و نهارتقاضی همین است و بس.

(م) در تعلیم نداشت نمی پسندیم که غیر ضروریات خانه داری و رسائی چند تعلیم ندی و اخلاق فکشان بیرون رود و همین طرز عمل است برای دختران خود که درین روزها تعلیم زیاد نداشت بهر نزد تعلقات زن شوی میشو دالا باشوی کم سواد.

(ن) در تبیض مراسلت با بلند پایگان. پابند قلم خاص خودیم. چون بنا بر تقصیت زبان مجبوری دست و پا از معتبرترین افراد این کار را می گیریم. اجمال نتیجه این احتیاط بهتر از تفصیل است که در خلاف ورزی این واقعات قبیح چشم دیدار است.

(س) اثر پنج و طلال هیچگاه بر طبیعت خود غالب نمی‌کنیم و یاد نداریم که در عالم هم و غم سلسله کار خود را از دست داده باشیم که نتیجه آن غیر از نقصان مزید نباشد و این طرز عمل را تعلق خاص است با فطرت خدا داد -

(ع) چون آغاز کاری کردیم بدون موانع غیر اختیاری از انجامش غافل نماندیم همین یک چیز است که دیباچه کامیابی بای باشد و مساعدت وقت و بخت و البته این آ عجیبی نیست که همین یک صفت انسان آثار خوش بختی او است - که قضا و قدر او را بدین صفت مخلوق کرد -

درینا که بگذشت عهد شباب	نوا سنج پیریت پاد در رکاب
درینا تنگ جوانی نماند	بچنگ آور کامرانی نماند
زینچا و شش عمر من در گذشت	بعصیان مرا آب از سر گذشت
ز اعمال خود هر چه دریافتم	ز خود خویش زانچیز یافتیم
توانائی کارم از دست رفت	رسید است عمرم به پنجاه و هفت
بدل بود منصوبه کار بر ماه	نکردیم مشتی ز خروارها
سر خدمت خلق می داشتیم	ولی بهره زان نه برداشتیم
دلم را خیالم کند شرمسار	درینا نکردم یکی از هزار
نیا و روم از عمر چیزی بدست	در آب و گل غفلتم پای بست
پشیمان ازین سرگذشت خودم	که شد حرف گیرش ز بان تسلیم

خوشی به از همچو عرض سخن نمایش گر کار خود از زبان به نیا همین یادگارم پس است	که پیدا شود مدحت خوشین تجلی ای اخلاص سازد نهان که مسکین و لایبده بکیست
همین به که این نامه ناتمام به بیابگی ختم شد و استلام	





فهرست کلیات نظم و لا			
نوعیت	تصحیح	مضارع اول مطلع	نشان
۱	۲	۳	۴
دیباجه	۱	بسم الله هر سخن بود حمد خدا	۲
قصاید	۱	من در شب زلف تو ندیدم خط لب را	۲
"	۲	پیر که دون خواست عمر رفته را گیر حساب	۵
"	۳	قطره اشکم چشم یار تا افتاده است	۱۰
"	۴	شرکان یار تا بدل عاشقان گرفت	۱۴
"	۵	سحاب چشم من اشک طرب میبارد از شرکان	۲۲
"	۶	ای مطلع اشعار من ابر یست بسیار آمده	۲۴
غزلیات	۱	ای لوح جبین تو بسم الله عنوانها	۲۹
"	۲	من نمی خواهم که یار من شود از من جدا	۳۱
"	۳	نکر د آخر و فائے دختر رز در بر مینا	"
"	۴	دست گلگون تو روشن کرد تارنگ حنا	۳۲
"	۵	اگر ارتنگ سازد موقلم موسی میانیت را	۳۳
"	۶	عرق جسم نا توان گردید پیرا من مرا	۳۴
"	۷	بهیم دارد درخ چون آفتابش آب و آتش را	۳۵
"	۸	به تیغ ناز کشی سر مه ترک شهلا را	۳۶
"	۹	قصایات ترا از دست قدرت آفرید اینجا	۳۸
"	۱۰	در باغ حسن از دهن گل چکیده آب	۳۹

۴۰	خون میا ز لب یار بجوش است امشب	۱۱	نغلیات
=	عکس رخ تو مہر بگردون آفتاب	۱۲	=
۴۱	قطرہ اشکم اگر مثل گہر می دارد آب	۱۳	=
۴۲	ماہ من از عارض تابان چو یر دارد نقاب	۱۴	=
۴۳	ز گسست ترا گفتند تا جام شراب	۱۵	=
۴۵	در شب قدر زینہا رخسپ	۱۶	=
۴۶	گلشن تخلیق رنگ باغبان قدرت است	۱۷	=
۴۷	دل شیفتہ جمال یار است	۱۸	=
=	شاہنشہ خوبان جہان بر سر خجگ است	۱۹	=
۴۸	پدیده سرمہ من خاک آستانہ است	۲۰	=
۴۹	بالش تسکین و راحت بر بساط خاک نیست	۲۱	=
۵۰	دل من گر بدست دلربا نیست	۲۲	=
۵۲	جلوہ حن تو ناز لعل ترا کا کل شکست	۲۳	=
=	حسن تو آبرو سے دل زار برودہ است	۲۴	=
۵۳	بواہوس کاخ تمنا در ہوس آباد است	۲۵	=
۵۴	بگنہتم صورت نا آشنا نیست	۲۶	=
۵۶	نقش پاسے رہروان فکر استاد من است	۲۷	=
۵۷	عقل در عشق تو رفت از جا عبث	۲۸	=
۵۸	شہرت لعل تو نبود بہ بدخشان محتاج	۲۹	=
=	روی لب جان بخش تو شد آب بقای صبح	۳۰	=
۵۹	برزو چون آفتاب سر ز گریبان صبح	۳۱	=

۴۰	نیست برگزنگهم بر رخ جانان گستاخ	۳۲	نغلیات
۴۲	دود آه از نفس سوخته جان بر خیزد	۳۳	=
۴۳	یار چون آئینه مهرش به پیشانی کند	۳۴	=
۴۴	شنیدم مهر تابان بر سپهر چارمین باشد	۳۵	=
۴۵	عارض تابان یار من مرا بیتاب کرد	۳۶	=
۴۶	در پرده اگر چشمش بر من نظری دارد	۳۷	=
=	غنچه بر روی تو چون چشم تماشا واکند	۳۸	=
۴۷	تا قفل زبان غنچه داشتد	۳۹	=
۴۸	مرا نظاره حسن رخس حاصل اگر گردد	۴۰	=
۴۹	دلبر از اطلب عاشق جان باز نماند	۴۱	=
۵۰	تیغ ز سر در گذشت در تن من جان نماند	۴۲	=
۵۱	خط تیغ نگوشت حکم قضای باشد	۴۳	=
۵۲	دو چشمت پر تویی بر حلقه گرداب زد	۴۴	=
۵۳	خالق حسن چو بطور تجلی میگرد	۴۵	=
۵۴	والهش چشم بر عنائی بالا میکند	۴۶	=
=	بحسن یاد تو ارباب ذکر خاموشند	۴۷	=
۵۶	دیده ام قطره زن راه تو تاملی باشد	۴۸	=
۵۷	کاکل یار که بر روی هوای باشد	۴۹	=
۵۸	گر خیال نیستی از دل شود	۵۰	=
۵۹	دوش با پیوسته ابرو اتفاق افتاده بود	۵۱	=
۶۰	قشقه با سر زنده از داغ بلندانی چند	۵۲	=

۸۳	یک حرف تلخ از لب شکر نشان لذیذ	۵۳	غزلیات
۸۴	من ندارم جزورت ما و او بلجاسی دگر	۵۴	"
۸۵	برنگ ابر نیسان ریخت مینا آب در ساغر	۵۵	"
۸۶	این دل مضطرب می گیرد قرار	۵۶	"
۸۷	ای بدل نزدیکی و از جلوه ات دورم هنوز	۵۷	"
۸۸	در چشم آید از تو آبی ندید کس	۵۸	"
۸۹	گل رخسار تو پژمرده شد بر آتش	۵۹	"
۹۰	نبردم لذتی از بوسه آن لعل خوش آبش	۶۰	"
۹۱	گر پرتشبیخ رخت شد ز چین گل مخصوص	۶۱	"
۹۲	مایه حسن و بهار رخ خوبان عارض	۶۲	"
۹۳	سطح حسن تو شد بر صفت رخسار خط	۶۳	"
۹۴	آمدی از چه درین میبکده پنهان و اعظ	۶۴	"
۹۵	می روم زین جهان خدا حافظ	۶۵	"
۹۶	دو دایم بر لب گلناری من همچو شمع	۶۶	"
۹۷	دمی که همدم ابروی یار شد خم تیغ	۶۷	"
۹۸	شد نقد روان در طلب سیمبرم صرف	۶۸	"
۱۰۰	بود دلم بے خبر از نام عشق	۶۹	"
۱۰۲	سکاب مروارید بار دگر بیهام از تار اشک	۷۰	"
۱۰۳	رخ گلگون و عارض گلزنک	۷۱	"
۱۰۴	بسوز عشق و ضبط آه می چید و خان در دل	۷۲	"
۱۰۵	و اما دیده تر دارد دل	۷۳	"

۱۰۶	سر نیاز حضور تو بر زمین دارم	۷۴	نظریات
۱۰۸	لب بستم از تذکره آن گل خندان	۷۵	"
۱۰۹	ز شرکان می فشانند قطره چشم اشکبار من	۷۶	"
۱۱۰	حسن تو بود خالق خلق حسن من	۷۷	"
۱۱۲	شکر خند لبش بر کام خود گیر و خیال من	۷۸	"
۱۱۳	گاه می آید مرا در دل خیال روی تو	۷۹	"
"	بطلع روی مه جبینم چو جلوه گر شد بلال ابرو	۸۰	"
۱۱۴	دوش یارم گفت حرفی دو بدو	۸۱	"
"	چشم من بند و چشمت نقش اسرار نگاه	۸۲	"
۱۱۷	مه کامل شود آخر نهان کاهیده کاهیده	۸۳	"
۱۱۸	پرده شکاف دلست نوک خدنگ نگاه	۸۴	"
۱۱۹	خمار ز گس مستی بود از من شکیبائی	۸۵	"
۱۲۰	اگر داروز شبنم گل بدامن آتش و آبی	۸۶	"
"	بدیده مست خواب و بخیواب و نیم باز تو خواب نمی	۸۷	"
۱۲۱	حدیث عشق را اگر دو اگر باد صبار روی	۸۸	"
۱۲۳	هر یک رباعی با حامل مثلی است بجنه یا یقینم و تاخیر الفاظ	.	رباعیات
.	از هشتاد و پنج امثال زبان فارسی	.	.
۱۳۳	قطعات تایخ میلاد	۱	نظم تایخی
۱۳۴	نشمیه خوانی	۲	"
"	تقریب خات	۳	"
۱۳۵	تقریب شادی که خدائی	۴	"

۱۵۰	قطعات تاریخ بتقریب سالگرد	۵	نظم تاریخی
۱۵۳	بتقریب حکمرانی و تاج پوشی شاهان و وقت	۶	=
۱۵۴	عطاء خلعت وزارت	۷	=
۱۵۵	جانشینی و تقرر خدمت	۸	=
=	درود و خیر مقدم	۹	=
۱۵۸	تالیف و تصنیف و اشاعت اخبار	۱۰	=
۱۶۳	تعمیر عمارت	۱۱	=
۱۶۵	وفات	۱۲	=
۱۷۵	قطعات تاریخ کتاب جدا	۱	خاتمه
۱۸۱	فرهنگ مصطلحات کتاب جدا	۲	=

# کلیاتِ سم والا

مشتبه قصائد کہ براج علی حضرت حضور پر نور بندگانِ عالی متعالی مدظلہ العالی  
والی سلطنت آصفیہ تنظیم آمدہ وغزلیات و قطعات تائید و غیر ذلک  
نتیجہ و سر

خان بہادر شمس العلماء نواب عزیز جنگ بہادر لا تخلیص

وظیفہ یا حسن خدمت

جمع حقوق این کتاب بر زیر اثر قانون رجستری سرکار عالی مصنف  
راست دیگر کسی نتواند کہ این را جزاً یا کلاً چاپ کند الا با جوازِ مصنف

مطبوعہ مطابع حیدر آباد دکن



والی سلطنت ۱۲  
آصف و تقصیر مبارک

نام نامی دیگر در این کتاب  
باید درست خطاب کرد و در این  
آصف جاه نظام الدوله نظام  
الملک و وزیر جنگ - جی سی -  
یس - آئی - جی سی - بی -  
ادوم اسد اقبال ۱۲

شب لغت تصانیف

## قصائد

قصید  
کرت کتاب پاشد در این کتاب  
تشریح را دیدن کردانی عجیب  
و ادب و سبیل است و کور و کاف  
از لغت پیر شانه در این کتاب  
همه جان فنی است ۱۲  
همه آب معرکه اگر در سفر  
خوندا که در این کتاب  
باغ و خفا کنند و در منزل  
آب بجا آید آصف و تقصیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و نعت

بسم الله هر سخن بود حمد خدا  
نعت احمد ز حمد او نیست جدا  
مدح سلطان بشکر نعت سحریت  
شد حمد خدا از مدح آصف پیدا

قصائد

سبح آقامی الی نعمت اعلی حضرت حضور پر نور بندگان آقا محمدتعالی سلطنت آصفیه دام اقباله

من در شب زلف تو ندیدم خطابا  
تا شمع رخت شانه زرد سنبیل شب را  
گر آبله پاشکست آبه سفر کرد  
جو یای تو پروا نکند رنج و تعب را



والی سلطنت ۱۲  
آصفه خفص مبارک

بسم الله الرحمن الرحیم  
نام نالی در بر می خوان  
بسم الله الرحمن الرحیم  
استفاده نظام الدرد نظام  
الکلیات جنگ - جی سی -  
یس - آئی - جی سی - بی -  
ادامه اقباله ۱۲

شبهه افندانه باشد

### قصائد

دلف شب و شبنام  
کون کنایه باشد از ناخوشی  
شکر را ندین که از غم  
و در اینجا سبیل است  
از دلف - پشتمان زدن به  
بسم الله الرحمن الرحیم  
آب سبزه که در سفر  
فرستاده می آید که در سال  
بافتن و آلودن در سال  
و آب پاک آید (آصفه لافان)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### حمد و نعت

بسم الله هر سخن بود حمد خدا	نعت احمد زهما و نیست جدا
مدح سلطان بشکر نعت سید	شده حمد خدا از روح آصف پیدا

### قصائد

روح آقامی الی نعمت اعلی حضرت حضور پر نور بندگانی است که والی سلطنت آصفیه دام قیام

من در شب زلف تو ندیدم خطابا	تا شمع رخت نشانه ز سبیل شب را
گر آبله پاشکست آب سفر کرد	جویای تو پروا کند رخ و تعب را

تشیخ دینی استغفار  
باشد از غشیم بدار

بملاقات خواندن سکینه  
باشند از روش کردن و دور  
داشتن (جایم) از ترک درادن  
(در جرم)

یعنی چنانکه کل بیچاره  
طولت را بداند نمی کند هیچ بدین  
تشبیب بطول سخن این نیکند

بر تشنه که جویای خار نگه تست  
 تیغ رنگبت در حرم خاطر عشاق  
 تشبیب تو تطویل سخن را نه پسند  
 باشد اگر که چشم شده خوابانگر نیست  
 محبوب بنام است و لقب آصف<sup>۵۷</sup> آن  
 صیبت لقبش گوش بدل دارد و فاش  
 شامیکه گرانباری لطفش بتقابل  
 ای خسرو اقلیم دکن آصف زیجا  
 محبوب یه<sup>۵۸</sup> الهی وزین وجه که جنگ  
 از مصحف روی تو عیان آتش و آست<sup>۵۹</sup>  
 از شربت ذوق سخن آن لب جانخش  
 تا آینه را که درخت پشت بدو آ  
 صنعت کج حقیقت نشود و بتقابل

از جوهر تیغ تو خور و آب عنب را  
دیدیم که بر طاق نهد پاس ادب را  
بیچند نجم کاکل پر پیچ سبب را  
جوهر تو بفریاد بر دشکوه بلب را  
ترجیع بنا مش نبو و حسن لقب را  
در گوشه دل جلوه دهد قدرت رب را  
پیوسته بیک پله نشان دهد ادب را  
ذات تو شرف داد حسب انساب را  
بر فتح تو نازست شجیعان عرب را  
سیمای تو تفسیر کند حلم و غضب را  
بیمار تو پیر و انکند حدت شب را  
آئینه رومی تو کشد عکس عجب را  
رخسار تو جوهر شکنند صانع حلب را

قضا

۱۶ از سود غش  
 ۱۷ پشست بدو را در کتیا  
 ۱۸ باشد از حیران  
 ۱۹ کرم جوهر شاکسن جوهر نال  
 ۲۰ رنگ شاکسن  
 ۲۱ از ضعف عیب آید  
 ۲۲ از ضعف خاص عیب آید

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

حساب گزشتہ بھی  
حساب گزشتہ کا  
عقد و ملت گزشتہ

پیشہ حساب نامہ

مجلس شورای اسلامی

۱۰۰

مجلس شورای اسلامی

منزلہ

بسم الله الرحمن الرحيم

10

١٠٠

2

قصیدہ و مہم بتقریب ساگر مبارک

پیرگردون خواست عمر ز قند آگیرد حساب  
 در که بهیالی چه دریا - دم ز دوازده شب  
 تا صدف جو یای عمر خود شد لب کشا  
 قطره شبنم گر شد در رگ گلها ی -  
 رشته تاک از شمردار در که اندر گر  
 عقد پر دین را بسکات شسته شرب کشید  
 عقد ده حل شد مرا از غنچه تنگ بنان  
 شد ز تار مسطر خطش هویدا عقد خال  
 در گلو علی شقان شد صد گر ضبط فنا  
 زانکه شک آتشیم ریخت در عشقش ختم  
 عقد اشک ما گر گردید تار گریرا  
 وعده وصل تو تا بند قبار از در که

زره باشد عقد در تار شمع آفتاب  
 صد گره افتاد اندر تار خوش از جیب  
 بست از نسیان گره در رشته باران بجا  
 تا نهان نبود چشم بلبان عمر گلاب  
 تا شمار دمدت عمر سرور اندر شمار  
 حلقه گیسوی یادم بر رخ چون آفتاب  
 در کشاد کار باشد عقد هر دم کامیاب  
 تا کتاب چهره داش گره داند اوراق نقاب  
 رشته آهیم درون سینه شد تار بار  
 تار شمع دل شد از بی مایگی نقشی بر آ  
 تار روی مدت هجران بر انداز و نقاب  
 رشته تار نصن بستیم بر انگشت خواب

قوله

موم قائم کنند صاحب  
بهدیوم ذکر این بلفظ دانه  
که ۱۵۰ است ۱۲

۵  
زدن مراد داشته اند  
یعنی وصله شده بر انگشت  
ببین بقول بهارجم چون  
چیزی را خواهم که در دواوش  
نشود و بر وقت بسیار باشد  
گشت می روز ۱۲

کتابخانه از بهجت و  
اشته در از کردن بگوئی

فرضت دادن ۱۲  
صاحب

که در سایه‌های گلشن

از نفوذ آن معلوم کنند»

از اصطلاح در فقه

۲۰ اوست کوه

اصفیه محفوظ  
سازش بود

اعلى اصنف سادس  
فضل الدوله خطابه

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

1

از گره کلاش لفت از بندوی چچ قبا.  
سلک زندام بریزد آنه ششی عجا.  
چون گره در رشته عمر شنه عالی جبا.  
آن سلیمان تخت زیب بسند غفران ما.  
میر محبوب علیخان خسرو گردون قبا.  
بهتر از غفور و خاقان برتر از افراسیاب.  
از جهان بانیش می باشد جهانی بهره یا.  
تا ز روی صبح اقبالش بر اندازم نقاب.

دل گرفتار تو شد تار شسته را کردی درخشان  
و کند هر دم گره از رشته عمرم فلک  
طول عمر از حبس دم کردن کشاید عقده را  
آن سکنه بخت آصف جاه و از امرت  
آصف سادس نظام الملک سلطان کن  
مایه ناز نیاکان افضل از پیشینان  
شد از عهد میمنت هفتش نامی بهره مند  
مطلع دیگر کتم روشن ز مهر صورتش

مطلع ثانی

عکس ویش شمع افروز دلفانوس جہا  
پر تو حسنش پئے شام غریبان ہا ہتیا  
زانکہ باریدار سحاب ست او در خوش آ  
برق خشمش امتراجی آدانش رہا

آب دنا جلعهش روشن کند آتش دِ بَرا  
صبح دولت را رخ تابان او مهینیر  
از بزمیان آب جملت ریخت بر روی خند  
حلم طبعش پرده پوش خشم نهانش

کرم و آتش در یک دزدن ام  
پهلوین معنی آمده آصف افغان  
نام غریبان قبول  
صاحبها هم تمام سازن  
دخست ناک یا باشد  
مغلسی ۱۱

فيا

صاحب دار کجاست که اینجاست بگوید  
بزرگش هم در میان (و ملاطفت)  
(و ملاطفت) و ملاطفتش هم در میان  
چون جواب داد از سر سر گذشت  
فحش آمد به هر استیلا

کار کشید کار کشید  
عجب کار و زحمت اگر کشید  
آب بدو آب درین  
نور بر روی و پایی آب درین  
از صفی لغات

بند بای باشد  
بند بای باشد در دکن آن را  
نویسند (بند بای) بقلوب  
نویسند چون قلوب یک یک  
و قلوب قلوب یک یک  
و قلوب قلوب یک یک

<p>جووت طبع و کایش نکته دان و نکته سخ در بلاغت مع صاحب از کلامش و گیم کار و بار شکست از ذات او گیر و نظام او بکار و گشت لکش خوشه بند وانه با حکم او در گردن دریا کشد زنجیر موج</p>	<p>قوت فکر رسایش نکته پرور نکته یاب در فصاحت و له بر وارش زلهیر فاریاب دار او عقل جوان فکر ریزین رمی صواب زایا ریه های او آبی و دود بر روی آب فکر معقولش بیای دجله بند و بند آب</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

مطلع ثالث

<p>ای تویی شکوکت گرامی منزلت کیوان چنان در خط و خال تو باشد سوره یوسف نهان ناصر مرید مذهب دولت امیر المومنین و او گستر معدلت پرور عدالت را پناه در دکن بنیاد عدالت رخنه های فتنه بست ستغیثان جهان را از سیاست چار کش صیت انصاف بهامون طرح آبادی مکنند</p>	<p>دی فلک صولت قدر قدرت کرامت شب مصحف روی ترا شد پر تو حسن تو قاف پیر و دین محمد حامی اهل کتاب ثانی فوشیر و ان فریاد رس نصفت با طرح انصاف تو شد بهر مظالم سبب باب چاره جویان ز ما نرا عدل تو باشد نصیب تا ز دست معدلت شد خانه ظالم خراب</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

قصه

مستعمل میشود به معنی  
که در اصطلاح معادین بنظم  
نصایب قانون و تدارک قاضی  
است که برای جبران قانون  
در بیان تشریح نصایب شهادت  
دیگر ۱۲۵





اتباع فرماست چون مردم بچشم انداخته  
 خانه اش آباد کواز در دل دایره خبر  
 و اعطای کشور مستغرق کار خویش  
 کس ندارد بشکوه از فکر روزی در کن  
 همتی را در برابر او حله کسب و کمال  
 حسن خدمت های من باز که کردم کارها  
 زانکه از ایام طفلی چاکر این دولتتم  
 چون عهد جامع خاطر خانه بگزیدم ولی  
 کار با میسازم و در بیکاران خوش  
 ای لا تن زن که نه نگ خودی سر زدا  
 تا بسک فایح البالان تر آورد بخت  
 برگیر بیان سحر دست طلب بکشید  
 یا اله العالمین بهر شه کون و مکان

گوش بر حکم تو مانند صد اندر غیب  
 تا بهر در عایامی کنیم او را خطا  
 ناصحان گشت مستغنی از خوف عجا  
 کس به بهت مهت ندارد خطر آ  
 هر کس از علم و هنر دارد بدور کتبا  
 مدتی در خدمت بگذشت با صد آب آ  
 کسوت پیری پسند آمد مرا اندر شب آ  
 قسمتم دارد بجز حسن خدمت احتبا  
 گوئی بیکار و با کارم چو مرا اندر حسا  
 دست خود بکشاد عانی ولت نه اشتا  
 جز دعا چیز دیگر بهر تو نمایه صوا  
 تا اثر نبشدد و عا در بارگاه مستجا  
 خالق ارض و سما بهر جناب بوتر آ

عالمی آرد - ۱۲  
 سر زدن بقول صاحب  
 خود را که بگوید باشد از ظهور کردن ۱۲  
 دست کشادن بقول صاحب  
 بگویند که در دست اهل امان  
 صاحب تیره میماند دست اهل امان  
 شوق صاحب پادشاهی صدق ۱۲  
 دایمی شب دست دعا بکش ۱۲  
 دست کشیدن بقول  
 هر کس دست درازی کردن ۱۲  
 از زمین یعنی نام کردن  
 شهاب مفعول هست یعنی قبول کرده شده و صفت دعاست پس بر بیان صفت موصوف را داده توان کرد و اندرین مفعول

نام آن هم و بطله سخن حضرت است  
 پس با وجود فائز یعنی فاضل  
 انتساب بکافی هم یعنی از مضاف  
 یعنی می کنم عیاد را - ۱۲  
 حق زدن بقول خدا  
 کنایه شادمانی و خوشی  
 خود را که بگوید باشد از ظهور کردن  
 و لفظ خود ستا - خدا را می از این

قصائد



مفتی محمد امجد علی صاحب

مجلس شورای اسلامی

مجلس

2

مجلسه

بسم الله الرحمن الرحيم

سید احمد علی

پیش روین

طابقاً

مکتبہ خیرین

2

...

1

آرزوئی صبح زلفت بدست آمد مرا  
 در کمنده کاکلش جان را بناید ناکه کرد  
 جور خارا با خنای دست گلگون یاد را  
 شیشه در دست نگارین میجو خون جگر  
 فتنه با گرد قفاش از سیه کاری سخت  
 تا خیال نیم خوابش چشم بند آمد مرا

---

دختر همسایه می ترسم که از راهم برد  
 دست آن پیکانه خو گلگون شد از خون لم  
 اگر سگ کوشش مرا با بال پریندا چیست  
 از ته دل آه می خواهد که حشودم شود  
 و شب صلت چو تاراج شود و نقد جان  
 باطل است از آشنایان چشم یاری داشتن  
 فکر نازک نقش انداز تو متواند کشید

موشگافا ترا مضامین پیش پا افتاده است  
 اوز دست خوشتن نذر بلا افتاده است  
 خون بدنا ریختن اینجار و افتاده است  
 زاده خونریز در دست حنا افتاده است  
 چهره مشکینی بد نباش چرا افتاده است  
 مردم چشم چشم خواب و افتاده است  
 این مثل ای تاک حسب حال ما افتاده است  
 بی وفا با سبزه رنگی آشنا افتاده است  
 استخوان من ز منقار بها افتاده است  
 تانفس را سوخت سوز من خلا افتاده است  
 چون بر روز و شمع این ما جرا افتاده است  
 شک را بنگر که از چشم جدا افتاده است  
 آنکه بر عضو تو بس ناز که دا افتاده است

قصا

در زمان کسی فاضل  
قول مبارک - در مقام صلوات  
در خفا بی بود ۱۳

چشم بیند بقول خدا  
استخوانی که در میان  
تین خوازند ۱۳  
واجب بر هر کس  
قبولیدن ۱۴  
بقول خدا

که بر لب جان دانه دل خوش نفس  
پیر کردن آن آه می خورم  
خلایق شده است و برای  
سوز من نفس را سوخته است  
صفتی بخوان است که آن کار  
دافع خود و بوی جوان پر کنیز  
از خاک کنگر او سوز خلا  
سبز رنگ گریه نشین  
خوبی بخون افع شهن ۱۲

شده و خلایا باقی نگذار ۱۳



طریقہ فی شکوت و فطرت  
از اقا بے معرفت والی ریا  
اصطفا بے خند ۱۲

پیشکش کنندہ

مجلس

طاهر باشد کند فی النبیات

وزیر اعلیٰ سندھ  
محکمہ اعلیٰ تعلیم  
محکمہ اعلیٰ تعلیم  
محکمہ اعلیٰ تعلیم

عطا است که در این قسم عطا  
می شد و این قسم عطا  
را نمی است یعنی نسا قبل  
عطا را باشند و غیره و این  
عطا ایست که در تمام  
این دنیا ایست خود عطا  
سودا اگر ده نام ۱۲  
از آنجا در عطا

قصہ

آصف اللغات طایف شد ۱۲  
۱۲  
بقول صاحب کرم خیره  
شدن چشم است ۱۲

1

ای قوی شوکت قدر قدرت تراز یقین  
ابر جودت پر کند دامن عالم از گهر  
کس نگیر و نام حاتم فی المثل اند جهان  
ذات پاکست منظر روزی سان و خلص  
میدهد رزاق مطلق رزق مادام الحیات

۵۲  
 حیلک تدبیر از حکمت جدا افتاده است  
 نیست بخود رسیدن فحالی که واقفانه است  
 صیت بدلت تا با قلیم عطا افتاده است  
 قدرت را اعتباری با قضا افتاده است  
 آل شفای حکم و انما افتاده است

مطالعہ شاہ

خاکسارت را چه می پرستی کجا افتاده است  
نقش پایت بر سر فروش قدم پیوست  
من پا افتادم از افتادگیهایم میسر  
دانه های اشک من آورد در چشم غبار  
آتش دل را خموشی در حمایت مشکل است  
شد نگاه من پریشان از تجملی خست  
یک نگاه لطف تو آسان کند شود را

می ندانی همچو خاک کے زیر پافاقدہ است  
مشت خاک ماز بالا می ہوا افتادہ است  
برہم شامہ نیدانی چہ افتادہ است  
دویدہ را گردش برنگ آسیا افتادہ است  
فائقش اندر امن گل از صبا افتادہ است  
دیدہ را زلف سیاہت رہنا افتادہ است  
من ندانم ایقدر مشکل چہ افتادہ است

پاشا  
مقامات

مجلس شورای اسلامی ایران  
گروه تحقیقاتی و آموزشی

در دفترین کمر  
آیا گفتن مکان خراب  
نشان دهنده افنی

قصہ اللغات  
پیراں شدن

نہایت پرانی

فوق

النفقة

آب بروی کار آرد

مجلس الشورى  
البرلمان  
البرلمان

ایک گھنٹہ

فواصل

27

فصل

جذبہ الفت برنگ کبریا افتادہ است  
صد سیمجا و لب معجز خافادہ است  
دست من تا دامن دولت رسا افتادہ است  
نفس پیما بدست التجا افتادہ است  
کین دعای نیک عین دعا افتادہ است  
خل حق ز انسان کہ بر فرق شہا افتادہ است  
بچھو دست من کہ پاسبند دعا افتادہ است

دل بانی می کند خلق تو با خلق خدا  
آرزوی مرده را جان میدهد از یک  
فکر هر کس را بقدر محبت او گفته اند  
ای و لا بهر دعا پا شو که از حسن قبول  
خسر و عالم الهی تا قیامت زنده باش  
سایه گستر باد ذات بر سر عالم دلم  
بادوستت بر قدم حاجت روا می بل علم

رشته عمر و کو "ماه گرد" و هر نفس

صدگرہ اندر گلشنِ احمی لا افتادہ است

قصیدہ جام تقرب ساکنہ ملی

بنیاد و خاتم و لم آب از سنان گرفت  
بنگر که آتشی بدل ناتوان گرفت  
طبع روانم آب آتیه روان گرفت

مترگان یار تا بدل عاشقان گرفت  
بیدردمی تو آب رخ چشم فغان گرفت  
از نیل گریه آب در آمد بروی کار





۷  
 حساب گزشتی بقابل کردن  
 (حاصل بقابل) ۱۰ گز خصاب و ۱۰ گز خصاب و ۱۰ گز خصاب  
 فزون آمد است

ایک نیا سماں بھونکا ہے

انساب و ما ۱۲۵

حلقه رفتن - محیط

شده است - (بهاره)

آب در میان بعضی رود

✓  
10/10/10

تا او حساب آینه آسمان گرفت  
احوال من که قاصد نامهربان گرفت  
تا رنگاه حلقه موسی میان گرفت  
در حیرتم که بردل نازک چسان گرفت  
عشقم اگر چه خانه بکوی بتان گرفت  
در لحظه که آتش ازین کاروان گرفت  
از دیده هام خیال تو خواب گران گرفت  
پیرایتم ز بوی گل آتش بجان گرفت  
ظلمت من که خون من نیچان گرفت  
فکر بلند من افق آسمان گرفت  
خورشید برج امج دکن را توان گرفت

صد گونه حسن اوست فرون با جمال پیش  
جز جیلتی نداشت دل من ز جور چرخ  
تا چشم من بچشم طواف میان رسید  
کردم مگر بساده ولی در برش خطاب  
از میل اشک دید همن آب در میان آ  
آتش بخیرن دل من زد بسوخت پاک  
گویند خواب خوش نزنند رو با قباب  
در گلستان عشق سبق بردم از کلیم  
خون خاکچکیده ز پایش بفرق من  
تشیب دزین غزل و سعتی نداشت  
بر حبسته مطلق که سر از آسمان کشید

مطالعہ ثانی

هزما توان ز عدل تو تاب و توان گرفت

تمثال محاکت زود و جوان گرفت

قضاء

۱۱ کرون ۱۲  
 ۱۳ سبقتی بر من بقول حق  
 ۱۴ جوئے مستقیم کرون ۱۵  
 ۱۶ آتش رقیق بقول حق  
 ۱۷ خدایا ز سقوت شدن ۱۸  
 ۱۹ مستقیم بقول حق  
 ۲۰ کبریا شستن - بقول کبریا  
 ۲۱ لند شدن ۲۲

۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱



از یک چغندر آب خوردن  
توانی ۱۳

بِقَوْلِ أَصْدَقِ  
لِغَاتِ

حق تعالیٰ عیب و شک را زایل فرماید

و من بعد از آنکه در این شهر بودم

شورہ ریشی بقول خدا

کودن خانه (راحت)

و حاکم سیاستمدان لازم آن است  
چرا که

این ملکات بذات تو امان گرفت  
آبوی شور و پستی شیرین گرفت  
انصاف تو چراغ بارالامان گرفت  
آدمست قدرت تو قلم در بنان گرفت  
با آنکه انتقام ز دشمن توان گرفت  
صد آفرین ز قیصر هندوستان گرفت  
در انتظام کار تو بالا ازان گرفت  
پیرایه تو پرتو شایسته بان گرفت  
عهد و فایز خلق برسم کیان گرفت  
از آفتاب دست پیشین بان گرفت  
خشم نهان سبقت ز نهان بگیران گرفت  
تا خواب غفلت از همه عالم کران گرفت  
هر دهم از طریق توفیق نهان گرفت

شاهین و گلباب آب ز یک چشمه میخورد  
چشم عدالت ز کند نگاه خویش  
از نصفت تو خانه بیداد شد سیاه  
کلک قضا شکست و عطار و مطیع  
در انتقام بخود ضمیر تو چیره دست  
نظم قلم و تو بحسن مقاصدش  
منصوبه تو در ته مضمون رسد دام  
این کهنه رسم و راه تو آیین کبریت  
عهد مبارکت که دل مابدست اوست  
در حضرت تو گاه تکلم سرش غیب  
از پیکر تو خلق درون تو آشکار  
بیداریت بچهره غفلت برنخت آب  
بر ملت از شعار تو منت کشیده است

چونکہ ان کے لئے یہ ہے

۱۳  
۵  
چشمه دست بقوله  
کرم یعنی غدا

صاحب ۶۶  
بانا اگر حق کار قبول

رونی و رولج یا غن ۱۳

فَلْيَقُولِ بِمَا

1

قصه

1

مستطیل

1

۴  
تعمیرات و تعمیرات

---

روزگاریت ادب  
کفرتن آداب چمن بابوی درمن

عالم  
مبتقین گزشتہ ۱۲  
عالم

89

[illegible]

1



صاحب‌الکرام بنده شدن  
استخوان در گلو گشتن

تجارت و بازرگانی

در سوا نمودن ۱۲  
من گشتن بقول

الحاجب بهاء المظاہر فی الزینۃ النبویۃ

احب بکرمه رضی در دمان افق

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

نگذشته ساعتی بگلو استخوان گرفت  
آن مرد پی اوب که ترا بر زبان گرفت  
از کهکشان ز رعب تو خشم و مان گرفت  
یکسر بهر دو دست سرخو جهان گرفت  
هر دشمن تو مشت ازین خاندان گرفت  
نام من اعتبار درین خاکدان گرفت  
فرقم که بوسه از سر این آستان گرفت  
شکر خدا که میوه او استخوان گرفت  
از حد برون شد است و بیایان گرفت  
نتوان خلاف عقل ره مفتخاران گرفت  
لطف از قصیده و غزل ناتوان گرفت  
نکته تو شاد باش ز امل زبان گرفت  
گویایی تو ورته دندان زبان گرفت

در درگهت که گرگ فسون گرگ مست شد  
بگداخت به چو شمع ببارید اشک خون  
تا و پو آسمان برخت بر کشتا خشم  
از حکم تو اگر سر مو انخواست کرد  
هر خیر خواه بهره ازین بار که به برد  
در درگهت از آنکه برابر شدیم بخاک  
بر فرفر قان اوج تفاخر بلند شد  
نخلیکه در مجت تو کاشتم بدل  
هشدار ای و لا که فلک سیر فکر تو  
در ساحتیکه حد ادب در میان نهاد  
هر نکته سنج بزم دامیر سخن شناس  
در خانه گرگس هست ترا اینقدر بست  
خاموش ای و لا که کنون و سعتی نماند

گرفتن بقول صاحب باطن  
برود دست هر فرد  
در کار ۱۲

منتهی گشت بقول  
بیا بر آن که بر لفظ منت نوشته  
ممنون شدن از

اعتبار گرفتن بقول

قصہ

کتاب نگاه داشتن و رعایت  
محل صاحب قریب و غریب

معا حسب بابا چکم کنیزیل افند  
خونی یوسره ایوانا

مجلس صاحب کرامت و عظیم  
آستان قدس میوه

۱۱۱ صاحب ۱۱۱  
 خداوند تعالی  
 ۱۱۲ راجع به  
 ۱۱۳ راجع به  
 ۱۱۴ راجع به  
 ۱۱۵ راجع به  
 ۱۱۶ راجع به  
 ۱۱۷ راجع به  
 ۱۱۸ راجع به  
 ۱۱۹ راجع به  
 ۱۲۰ راجع به  
 ۱۲۱ راجع به  
 ۱۲۲ راجع به  
 ۱۲۳ راجع به  
 ۱۲۴ راجع به  
 ۱۲۵ راجع به  
 ۱۲۶ راجع به  
 ۱۲۷ راجع به  
 ۱۲۸ راجع به  
 ۱۲۹ راجع به  
 ۱۳۰ راجع به  
 ۱۳۱ راجع به  
 ۱۳۲ راجع به  
 ۱۳۳ راجع به  
 ۱۳۴ راجع به  
 ۱۳۵ راجع به  
 ۱۳۶ راجع به  
 ۱۳۷ راجع به  
 ۱۳۸ راجع به  
 ۱۳۹ راجع به  
 ۱۴۰ راجع به  
 ۱۴۱ راجع به  
 ۱۴۲ راجع به  
 ۱۴۳ راجع به  
 ۱۴۴ راجع به  
 ۱۴۵ راجع به  
 ۱۴۶ راجع به  
 ۱۴۷ راجع به  
 ۱۴۸ راجع به  
 ۱۴۹ راجع به  
 ۱۵۰ راجع به  
 ۱۵۱ راجع به  
 ۱۵۲ راجع به  
 ۱۵۳ راجع به  
 ۱۵۴ راجع به  
 ۱۵۵ راجع به  
 ۱۵۶ راجع به  
 ۱۵۷ راجع به  
 ۱۵۸ راجع به  
 ۱۵۹ راجع به  
 ۱۶۰ راجع به  
 ۱۶۱ راجع به  
 ۱۶۲ راجع به  
 ۱۶۳ راجع به  
 ۱۶۴ راجع به  
 ۱۶۵ راجع به  
 ۱۶۶ راجع به  
 ۱۶۷ راجع به  
 ۱۶۸ راجع به  
 ۱۶۹ راجع به  
 ۱۷۰ راجع به  
 ۱۷۱ راجع به  
 ۱۷۲ راجع به  
 ۱۷۳ راجع به  
 ۱۷۴ راجع به  
 ۱۷۵ راجع به  
 ۱۷۶ راجع به  
 ۱۷۷ راجع به  
 ۱۷۸ راجع به  
 ۱۷۹ راجع به  
 ۱۸۰ راجع به  
 ۱۸۱ راجع به  
 ۱۸۲ راجع به  
 ۱۸۳ راجع به  
 ۱۸۴ راجع به  
 ۱۸۵ راجع به  
 ۱۸۶ راجع به  
 ۱۸۷ راجع به  
 ۱۸۸ راجع به  
 ۱۸۹ راجع به  
 ۱۹۰ راجع به  
 ۱۹۱ راجع به  
 ۱۹۲ راجع به  
 ۱۹۳ راجع به  
 ۱۹۴ راجع به  
 ۱۹۵ راجع به  
 ۱۹۶ راجع به  
 ۱۹۷ راجع به  
 ۱۹۸ راجع به  
 ۱۹۹ راجع به  
 ۲۰۰ راجع به

۱۵ ختم بخیر و امید ۱۳۰۲  
مجلس معتمدین و علمای اهست  
و انجمن معتمدین

11

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

2

دعا کرتے ہیں تعجب

...

2

الحمد لله

مجلس شورای اسلامی  
تاسیس شده است

تصحيح  
سنه ١٢٨٥

بی وجه نیست چشم عطایش که گفته اند  
 تا در زمانه عالمیان را صلا ز تند  
 بر خیزای و آلا که کنون وقت است  
 ای خسرو خجسته خطای زبان نماند  
 عمر تو از صاب فرون باد در شمار  
 اهل زمان ز نخل وجود تو بر خورد  
 ملک و کن ز عدل تو گیرد کرامتی  
 در سایه تو باد ولی عهد بر قرا  
 دوران گره زند بگدوی عدوی تو  
 چهل ساله جشن عمره با یون شود و ترا

باید روست یار می ارغوان گرفت  
 مزاج شاه خلعت گوهر نشان گرفت  
 باید کف و عابسو آسمان گرفت  
 حداد که دست مراد بران گرفت  
 ز انسان که خضر زندگی جاودان گرفت  
 آدم صفت که میوز باغ جان گرفت  
 چون شهره که نصف فیشیان گرفت  
 فرقت چنانکه ظل خدای جهان گرفت  
 از هر گره که ابرو و مطلقان گرفت  
 جشنی که باد و ارم پیشینیان گرفت

افزون شود و مراتب جشن تو در حیات.

از هرگز که رشته عمر روان گرفت

قصیدہ مخم بہ قریب سیالکوٹ مبارک

قضاء

کدام در ششم تو سال بسال  
چون گاه که دهند آن در شوی  
چون ای تو یک صفریا به  
شود یعنی تو در شوی ای تو  
سال دیگر که در ۱۲

۲۰۰  
اشک طرب بقول صاحب  
دعای دین

بایستیدین ایضا  
آب و جادوب کشیدن

وہابی آن جادوب کشیدن ۱۲  
بقول ہارون

بسم الله الرحمن الرحيم

درد پامی کو جان سہرا دلہا سہماں  
سنگ می زندہ

از این کتاب فواید بسیار  
در بیان غیبه و اخبار  
در بیان غیبه و اخبار  
در بیان غیبه و اخبار

بسم الله الرحمن الرحيم

گشتند آب و جار و بی بجن در گه سلطان  
 چه اشکم قطره لولو - چه لولو - لولو غلطان  
 چه آب آبی که در گوهر فدا از قطره نیسان  
 چه پخچه - پخچه لاله - چه لاله پخچه مر جان  
 چه ایوان گنبد خضرا چه گنبد گنبد گردان  
 چه عالم - عالم دنیا - چه دنیا عالم امکان  
 چه آصف<sup>۵۴</sup> جاه سلطانی چه آصف آصف دوران  
 بشوکت همسر قیصر بسطوت بر تراز خاقان  
 فلک صولت قد قدرت گرامی منزلت نیشان  
 بعدل داد سر تا سر - میر بر عدل راشایان  
 مراقب<sup>۵۵</sup> مگر بخش و دیگر مطلعی بر خون

سحاب چشم من اشک طرب میبارد از مرگان  
 چه چشمم چشم امید می که باشد آرزوی دل  
 چه فرگان یک صف لشکر چه لشکر غیر با بر  
 چه جاربوی کز و شد آنچه خورشید منت کش  
 چه صحنی صحن بستنی چه بستان صحن ایوان  
 چه در که در که اعظم که باشد مامن عالم  
 چه سلطان سلطنت رانی جهاندار و جهانیا  
 سکندر جاه دار فر نظام الملک نام آور  
 جوان بخت و جوان دولت قوی همت و شجاعت  
 رئیس معدلت گستر جهان بنان جهان پرور  
 مقال شکریت امی و لا خوش لذتی داور

که بخت آن دریا می شود هست  
خانی مشاهیرت دارد ۱۲۰  
گنبد خضر بقول حسام  
گنبد گزاردان بقول

قضا

صاحب المکتبہ  
آصف جاہ صاحب  
آصف سائنس فونڈ  
۱۲

مجلس شورای اسلامی

مفتی نقضی ایستاد  
کی از اجیدان

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

فہمکے مراد

Journal of Management Inquiry 22(1) 3-17  
© The Author(s) 2013  
Reprints and permissions: [sagepub.com/journalsPermissions.nav](http://sagepub.com/journalsPermissions.nav)  
DOI: 10.1177/1056492613505401  
[jmi.sagepub.com](http://jmi.sagepub.com)

مطلع ثانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لب جان بخش او معجز نامی عالم امکان

[illegible]

نام هر که بخواهد فصیح  
و بیخ بود از عیب (خجاک)  
آب دست با صفت آب  
بقول آصف اللغات یکی چنان

آبی ساجد است که در  
نشانده شود و حق بگوید  
صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در

صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در

صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در

کند تدبیر او تقدیر را و البته چکش  
سخن گوئیکه نظم او بیدان سخن گوئی  
زا بر جو داد بر فرق عالم آب زربار  
نماند بی خبر از حال مادر خواب شیرین هم  
صدای داد خواهان از دهن بیرون نمی خیزد  
ز بیداری بر سجد در و دلها را خبر دارد  
شود مهر فلک گردش در حلقه برش  
بگاه رزمش از جلا درون الامان خیزد  
بقوت سکه بنشاند بقلب بیژن و بهمن  
بطول ره پیویم مدحتش را مختصر گویم  
ولا حداد بگذار کین وقت دعا باشد  
بصدق دل و دست التجار آسمان کن  
خداوند انگهدارش بحق سرور عالم

قصا باشد رضا جوش قد شد تابع فرمان  
چو گمان فصاحت گوی بهقت برده از سبجان  
ز آب دست او هر قطره باشد گوهر گمان  
ز بیداریش وز و شام چشمش بود یکسان  
که گوش بر صدای او کند هر شکلی آسان  
بر در و در و دندان میشود دهر درش مان  
که ذات اوست انم زده پرور مرکز جهان  
کمندش آسمان گیر و سمنش آتشین جولان  
بهمت آب می گیر و ز ستمش رستم و ستان  
عدیل همچو شاه بی نیست در اقلیم هستان  
کمال مدحتش نبود مگر در حیطه اسکان  
ز درگاه خداوند و دوعالم مدعایستان  
طفیل حیدر کز ار بوبکر و عمر عثمان

صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در

قصائد


صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در

صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در  
صاحب بگوید صدقه و در



کتب خود را بفرست  
 قول آصف الفات میراب  
 شکر و شکر بافتن از این  
 آید از چشمه جان خودن کز  
 باغ از دانا نماند  
 سرگردان در قافیه  
 معاصرین غم برشان حال را  
 گریه و غول صاحب  
 غم بادی که خاک را بگل مزاری  
 برستان برده  
 که دندان بقلوب صاحب  
 پندارم یعنی ساگره مقصود  
 صبح تا آن است که تار نفس  
 من صرت که دندان غم شود  
 آید آید بقلوب آصف  
 الفات یعنی صفتی در ادب  
 در دانه یعنی آید و تاسک  
 گریه می باشد  
 در غول صاحب  
 غم با نظم و نغز و دل

نه اقبال او تا بدراج مطلع دولت	بو و خورشید و آتش بر سپهر ملکوت تابان
و لیعهدش نیز بر سایه او بار و بار	نهای قامتش آبی خور و چشمه حیوان
عدوی شاه سرگردان شود در عرصه عالم	بسان گرد باد و دشت همچون گوی از چوگان

ولی نعمت ما زنده باشی بر سر عالم	
مرا تا نقص باشد ترا صرف گره بندان	
قصیده ششم بتقریب سیاه مبارک	

امی مطلع اشعار من ابریت بسیار آمد	وی شعله افکار من برق شرر بار آمد
هر قطره اش مضمون تر روشن تر از آب گهر	مقبول گوش بهره و چون در شهوار آمد
هر حرف و لفظ آفرین لفظش یعنی نشین	ز انسان که بهر آفرین لبها بگفتار آمد
مضمون رنگینی در و هم رنگ گل در رنگ بو	نظم چو مرغ نغمه گو گوئی بگلزار آمد
آن نغمه مدح خسروی برجسته زاهنگ روی	سازش بان پیلوی باتار اشعار آمد
مدحت گر سلطان منم خاقانی خاقان منم	مدح عالیشان منم مدوح سرکار آمد
سلطان چه سلطان بن خاقان چه خاقان	در موقت اقلیم دکن نامش جهان آمد

قصاید

مدینه ۱۲  
 وقت ظهیر درخت  
 استفاده است از مکتب  
 سرکار دکن آستان علی

مراد قند و روغن

وہابیہ و صوفیہ

مجلس شورای اسلامی

مجلس صاحب

پیش از این

مفتی محمد شفیع

١٢٨

جول صاحب  
میرزا محمد علی خان

وہابیہ

مستشاران فقہانی

۱۴۳۱ هـ  
شعبان ۱۴

١٠٠

مفتی محمد شفیع صاحب دہلی

از قلم: *[Signature]*

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

بسم الله الرحمن الرحيم

قصائد

اواسان من من بین چرخ و او عرش برین	من عرش او کرسی نشین در ظل داد آرمه
ای طوطی فکر و لاقب کز دره را	تا مطلع لذت فرا بزم به تکرار آرمه
مطلع ثانی	
از کثرت احسان او هر کس گز آید آرمه	وز جو دلی پایان او حاتم سبک آرمه
ارباب حاجت چن صدف صد گوهر کعبه	تا دست جوش هر طرف ابر گهر بار آرمه
الوان نعمتها بهم بر سفره جود و کرم	حاتم ز خوانش بشن و کم یک گز بردار آرمه
چرخ برین خاک درش ظل آبی برش	خورشید گردون چاکرش شکل پست آرمه
از اذگان و ولتش پابند بند حکمتش	یعنی بدام الفتش دلبا گرفتار آرمه
او مرکز اعیان او ماحلقه در گوشان او	دلبا بلا گردان او مانند پر کار آرمه
شد خواب غفلت از دکن هر کس بفکر علم	گوهر چو بخت خویشتن پیوسته بیدار آرمه
شاهی که باشد منتخب اندر شجیعان عرب	تا فتح جنگ او را لقب در روز پیکی آرمه
بوسه در کباب و فلک پیرانش فوج ملک	چون خسرو مایک بیک بر پشت رهوار آرمه
تیغ سبک گز گران دست قهرش جانستان	گوید تهمتن الامان بشن بر نهار آرمه

مجلس  
مجلس

بناشد ۱۲  
نزار او را بقول صاحب  
۱۲

ایمان و بیعتی لایق و درود  
بقول صاحب ایمان

وزارت امور خارجه

۱۲/۱۰/۱۳۴۰

استماعی - بیگزین خورشید بقره

ایمانی و اخلاقی خطوط  
فراگیری و تفریق است

مکتبہ مبارک

چون پنجه خود را بر طرف ستاره  
فکرم چو لولوی شبنم در بحر زخا راند  
یک مطلع نوحه گریه چون ابرو یاراند

زیر بخت شامی و برش تاج کیانی بر بستر  
وان طره زنه ز تار او بال همارا آبرو  
خاقانیا و این زمین طرحت سپهر اولین  
بر مطلع طبعم نگر خفت لاله از آب زر

مطالع ثالث

آئینه محویرش چون نقش دیوار آمد  
یارب چه مرآت است این وشن بزنگار آمد  
رویت سراپانجلی از شغل واذکار آمد  
یا چهره خط بسته را خالی بر خسار آمد  
کی کبریت با فال و فرمزنگ ابرار آمد  
ز شرم عالی همت بدین گونسار آمد  
فتار تو آئینه اسرار کردار آمد  
نه آسمان در قدرتت با هفت سیار آمد

از آنکه روشن صورتش مرآت انوار آمده  
بر مصحف عارض ببین خط همه آیاتین  
ی و واقف شخصی نام تو محبوب علی  
بینه روی ترا داغیت مهر بی جلا  
ج شهری داری بسیر جم دل و روشنی هر  
عفو باشد لذت و از استقامت نصرت  
داری مصفا سینه پنهان در و گنجینه  
بخ تویت شهرت و چای سومی و شش حبیب

172

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين  
والمخلصين من عباده المخلصين  
والمخلصين من عباده المخلصين  
والمخلصين من عباده المخلصين

پیشکش  
بہارِ شادمان و فخریہ

۲۰۱۳ء

پیش رو و فضا با شانه ها

دستورالعمل

از انبار انبار  
۱۲

بین السلطنت  
۱۲

اشاره بسوی زب  
۱۲

اشاره بسوی زب  
۱۲

اشاره بسوی زب  
۱۲

اشاره بسوی زب  
۱۲

اشاره بسوی زب  
۱۲

بهر رفاه عالمی حکمت سراپا نمایی  
باشید همین السلطنت دستور خاص و  
دلایلی خلق آباد از و هر قوم و ملت و از  
آن افتخار ملک و دین که در مقام امین  
و ان حق پرورد بی ریاضه عدالت های  
شده خانانان چاکر تهنیتی بکف فرمانبر  
برخوردم از هر جنسی بر خود ببالیدم بسی  
وابسته این دولت منست پذیرم  
در مدح آصف بی شکلی نوشته ام از صدیکی  
او را هر آنکوشه حد و سرگشته گرد و کو  
برخیزم اکنون ای و لا بر آردم دست عا  
بارب کاش جاودان محفوظ و ایش دران  
یار بمقصد و دلش بکشائی هر یک شکش

ذاتت برنگ همی مردم با پیش آرد  
کو در اصول معدلت مرد و خبر دار آرد  
پابند عدل و داد از و دست ستمکار آرد  
در همسر انش اولین هم رنگ نمائ آرد  
فخر از وجودش ملک را در عهد سرکار آرد  
کو در نظام لشکرت یار و مددگار آرد  
و نظم مملکت هر کسی موزون بهر کار آرد  
ذاتت ولی نعمتم نامم نمک خوار آرد  
یعنی ز بسیار اندکی مشت ز خوار آرد  
تا آفتاب عصر او دیدم بدیوار آرد  
آثار صبحی بر سما اینک پدید آرد  
بهر حقوق بندگان ذاتش نگه دار آرد  
کاسان دست با و لش هر کار و شوار آرد

و از ملک بهار است  
۱۲  
اشاره بسوی زب  
۱۲  
نظام جنگ بهار در نظام  
۱۲  
نظام با دست و وزیر  
۱۲  
سلطنت آصفیه  
۱۲  
آفتاب بهار آمدن  
۱۲  
نظام مختلف السلطنت  
۱۲

قصائد

از نزدیک رسیدن شاه  
۱۲  
و دولت کسی در این جا  
۱۲  
استحال این خارده برای  
۱۲  
عدوی شاه ماست  
۱۲  
بر آوردن بول  
۱۲  
بعضی ظاهر کردن و ترفی  
۱۲  
در هر خارده حاکم  
۱۲  
بر آوردن دست و حاکم  
۱۲  
بلند کردن  
۱۲  
مشکل کردن  
۱۲  
آسان کردن و ترفی  
۱۲  
نشان از من و دست  
۱۲  
بهاره در شکل کشا  
۱۲

یارب سبحان و شاد وارش دایما | کوازی پی هرزی نواپیوسته غمخوار آمد

یارب سبحان چنچتن پاینده وارش درکن  
کز ذات او صد همچو من جان در تن نه آرآمد

صالح فاضل مبارک درین  
مصطفی یارنیک بعد لفظ تن  
کلمه را مخدوف گیریم یا  
و جان در تن زار را ارم  
فایل کرمی گیریم یعنی جان  
در تن زار را ارم ۱۲۵

قصاید



باب ۱۶ است  
 آب یعنی آینه و درین باب  
 آینه - (آصف الفغان) ۱۶  
 کلمه شکر - و قبول  
 یعنی شیرین سخن - و قبول  
 کلمه شکر - و قبول  
 صدر این است ۱۲  
 کلمه گل - قبول  
 یعنی بسیار ۱۲  
 سیر و در این صفت  
 کمال است یعنی غالی و در ۱۲  
 یک رنگ - قبول  
 صاحب کلام مردم صاف گفت  
 کیدار بی نفاق و دوست  
 لیدر باشد ۱۲  
 بر زبان - قبول  
 پرستان - صاف  
 رنگ جان - قبول  
 صاحب کلام یعنی شریکان

از چاه زخامت آبی بر خد آنها لعل نمک آگینت بشکسته نمک آنها وز عارض تو گل گل بشکفته گلستانها بجز رنگ و مهند ویت غار نگر ایماها یک ترک نگاه تو بر همین ترکانها و جنبش ترگانت نشتر برگ جانها آواره عشق تو در دشت بیابانها و صفت تو برون باشد از حیطه اسکانها صد نیزه نرن بر دم از یک صف ترکانها در مخزن دل داری گنجینه عرفانها نام تو بود جانان او خالق جانانها	از چهره تابانت تابنی بدل عاشق قند لب شیرینت شکر شکن عالم زلف تو به از سنبل چشم تو به از گرس آن لعل سمن بیت و آن خال سیاه ویت افتاده بر او تو صد مرد و نبرد آیین از ناوک چشمانت و لها هم تن پیکان دل داده حسن تو سر رشته و آواره حسن تو فرو ن باشد از هر چه توان گفتن ای مردک چشمم رحمی بدل عاشق از ترک دل آزاری جو یای حقیقت شو در حمد خدا ای جان این طرفه غزل گفتم
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

دیوان

و جبل الویر (اموات) ۱۶  
 و بیابانی پیچیده و برون  
 کینه و غمناک جانم که تو گفت  
 سر زخم - قبول  
 دیوان و تصدیق کمال ۱۲

در نظم سخن طبعم سلطان قلمرو شد  
 دیوان و آلا باشد سر و قدر دیوانها









سلام  
مشتاقانه بنقل خودم  
بارکین ۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

سید ابوالفضل ہمدانی

صیغہ کا اضافہ

است و می‌تواند

ان دین

۲۰۰

صاحب کرامت

14  
2  
10

از هیئت  
مرئوسین

۱۲

موت یقول ص

١٠

فلک شد پرده چشم علوی شانت را  
بکار من نیاید موقلم نقش میانست را  
که تا بر لوح قتی کند نقش و هانت را  
لقب شد میخ آتش بار تیغ خوش بکانت را  
ز رنگ تو یار یار و عذر زار که خاوند را  
ز چشم گریه جو خوا بهیم پاسانت را  
آیین لطف شکر بهر خوشی ز زبانست را  
آره بر ابرو بخارا تیر زده به کمانست را

بجای نقش رفتن نگاهم را بشی شکل  
بفکر موشگافان پیش از موی نازک تر  
از موی ساعری مو قلم پیدا کند مانی  
ز تابش می درخشد برق آتش آتشین باران  
نگاه بگیر چشمش فغان در سینه بنشاند  
و فغان داشت مارا که قدم از خود دورین  
بمنع عشق زوقی می برد از رخ من اعطا  
ز دست ناهد که چشم تو جان برون بشی شکل

والله اعلم  
بما فيه  
الغيب

که آسمان می رسد و از گدازه شمع ببارد

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

مشرق مجسم مانوان گریویدیه - زمین  
حلقه راتم گریه بیان گشته در که زمین  
وردم نام نیکس سوزد باین چرخ

۱۱. چو کج آید  
 ۱۲. چو کج آید  
 ۱۳. چو کج آید  
 ۱۴. چو کج آید  
 ۱۵. چو کج آید  
 ۱۶. چو کج آید  
 ۱۷. چو کج آید  
 ۱۸. چو کج آید  
 ۱۹. چو کج آید  
 ۲۰. چو کج آید  
 ۲۱. چو کج آید  
 ۲۲. چو کج آید  
 ۲۳. چو کج آید  
 ۲۴. چو کج آید  
 ۲۵. چو کج آید  
 ۲۶. چو کج آید  
 ۲۷. چو کج آید  
 ۲۸. چو کج آید  
 ۲۹. چو کج آید  
 ۳۰. چو کج آید  
 ۳۱. چو کج آید  
 ۳۲. چو کج آید  
 ۳۳. چو کج آید  
 ۳۴. چو کج آید  
 ۳۵. چو کج آید  
 ۳۶. چو کج آید  
 ۳۷. چو کج آید  
 ۳۸. چو کج آید  
 ۳۹. چو کج آید  
 ۴۰. چو کج آید  
 ۴۱. چو کج آید  
 ۴۲. چو کج آید  
 ۴۳. چو کج آید  
 ۴۴. چو کج آید  
 ۴۵. چو کج آید  
 ۴۶. چو کج آید  
 ۴۷. چو کج آید  
 ۴۸. چو کج آید  
 ۴۹. چو کج آید  
 ۵۰. چو کج آید  
 ۵۱. چو کج آید  
 ۵۲. چو کج آید  
 ۵۳. چو کج آید  
 ۵۴. چو کج آید  
 ۵۵. چو کج آید  
 ۵۶. چو کج آید  
 ۵۷. چو کج آید  
 ۵۸. چو کج آید  
 ۵۹. چو کج آید  
 ۶۰. چو کج آید  
 ۶۱. چو کج آید  
 ۶۲. چو کج آید  
 ۶۳. چو کج آید  
 ۶۴. چو کج آید  
 ۶۵. چو کج آید  
 ۶۶. چو کج آید  
 ۶۷. چو کج آید  
 ۶۸. چو کج آید  
 ۶۹. چو کج آید  
 ۷۰. چو کج آید  
 ۷۱. چو کج آید  
 ۷۲. چو کج آید  
 ۷۳. چو کج آید  
 ۷۴. چو کج آید  
 ۷۵. چو کج آید  
 ۷۶. چو کج آید  
 ۷۷. چو کج آید  
 ۷۸. چو کج آید  
 ۷۹. چو کج آید  
 ۸۰. چو کج آید  
 ۸۱. چو کج آید  
 ۸۲. چو کج آید  
 ۸۳. چو کج آید  
 ۸۴. چو کج آید  
 ۸۵. چو کج آید  
 ۸۶. چو کج آید  
 ۸۷. چو کج آید  
 ۸۸. چو کج آید  
 ۸۹. چو کج آید  
 ۹۰. چو کج آید  
 ۹۱. چو کج آید  
 ۹۲. چو کج آید  
 ۹۳. چو کج آید  
 ۹۴. چو کج آید  
 ۹۵. چو کج آید  
 ۹۶. چو کج آید  
 ۹۷. چو کج آید  
 ۹۸. چو کج آید  
 ۹۹. چو کج آید  
 ۱۰۰. چو کج آید

ویوان



کدام که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک

سراپ آب ساز و التماس آب و آتش را	چو سوز ما شود گرم سخن با ترز یا نیها
دهد محی بهم طرز جوابش آب و آتش را	سوال از آبرو کردم فکند آتش مراد دل
گرفته آب از چشمان عجبش آب و آتش را	نخاه آبدار او بفرط خشم شد آتش
ببخشد امترج اینجا نقاش آب و آتش را	بهم در پرده طبعش بود حلم و غضب پنهان
بیک پیمانه میدارد شربش آب و آتش را	در آب منجم چون آتش تری دهد ساقی
کنم آباد در دیر خرابش آب و آتش را	بگیرم از جلوه بی کثایم آتشی از دل
بیک معدن نهد لعل خوش آبش آب و آتش را	نمی بینی که در لعل لبش آبست و هم آتش
بهر یک قطره میدارد سخا آبش آب و آتش را	ز ابر چشم عاشق آب آتش رنگ میبارد
بیک مینا فرویزد گلاش آب و آتش را	چو چند قطره های خوبی گرمی از رخ گلگون

کدام که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک

دیوان

کدام که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک

دل پر خون من سوزد و آتش عشقش	بیتع ناز کشی سر به ترک شهلا را
نهان دارد در دل سیر کبابش آب آتش را	بقامت تو بر میدند جامه نازت
چنان که از رنگ اندیشه خون چکد مارا	که بر قیای تو نازست قد بالارا

کدام که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک  
 کزین که در شرف چو نای قولی مبارک









<p>بهر طالع باشد پیشین منزل و پیشین (در اصفالغات)</p>		<p>دگر ۱۲ طالع خانه بدوش قبول بهار</p>		<p>قاریه از مردم زاده که پیشی مکان قرار گیرد ۱۳ طالع همگوشی غنی سرپایا گوش</p>		<p>بغنی بهمن آرد و مشیدن این طالع پیر در گوش قبول بهار معدود و معاصین علم و دین هم</p>		<p>نکبیه زخاف (دفع) و منبر بگوش طالع سرگوشی قبول بهار صورت در گوش گفتن (عین)</p>	
		<p>باشد و لایا که کش ز هر چشم یار گوشی دشمن جام شهادت چشمه آب</p>							
<p>شیشه از ناله تقلقل بخروش است شب مستی و اله او دشمن بخوش است مشب قمر از ناله خود خانه بدوش است مشب که با فسانه عاشق همه گوش است مشب شیشه از غفلت خود پنبه بگوش است مشب نیک دامن که چرا با تو بخوش است مشب می کشاید بعل و عده دوش است مشب از بن گوش و لم حلقه بگوش است مشب</p>		<p>(۱۱) خون میبنا ز لب یا بجوش است مشب چشم مست بنظر باد و فروش است مشب چشمش افتاد مگر بر رخ روشن زین وجه نقص پیمان بدل اوست با میه سحر کار و اعطاکن و بهشیار کنش ای ساقی هر که با من تو پر سید تو هم میباید انیش دی باین پریر و ز شکستی پیمان بی زبان کرد مرزلف تو از سرگوشی</p>						<p>از بن گوش قبول بهار کلیه از طبع و دینت (صمان) پس از همه بر سمانت آستان آورد آرد و دینت گوش از سر</p>	
		<p>غیچک ز دنت نیست که بیگانه من با و لایا پیش رخت دوش دوش است مشب</p>						<p>باجع زبان شده ۱۴ طالع حلقه گوش قبول بهار کلیه از طبع و دینت (صمان) پس از همه بر سمانت آستان</p>	
		<p>سیارگان چو دره مفتون آفتاب</p>		<p>(۱۲) عکس رخ تو محصر بگردون آفتاب</p>				<p>چشم ۱۵ دوش بدوش ۱۶ اشغال طالعین هم برابر</p>	
								<p>از آفتاب است و عکس رخ یار از آفتاب و سیارگان زاده ۱۷</p>	

دیوان

لحظه آفتاب پیوار - نقل  
 در وقت آفتاب پیوار آید  
 بگوشت خنک  
 معنی شعر این است  
 در وقت مضمون آفتاب که باری  
 ظهور آفتاب با سکانی است  
 ظهور شفا باشد  
 آفتاب گشودن

تا بد هر آنچه بر فلک از عکس و می تست	یمنی رخ تو خالق بی چون آفتاب
او کشته تر تیغ نگاه تو صد عجب	بر گردن فلک شفق خون آفتاب
پیش تو آفتاب بد یوا حسن است	دارم خیر ز حال دگر گون آفتاب
شب تا سحر بجز تو دادم که خون گریست	دیدم بصبح دیده پر خون آفتاب
یک جرعه نیست سستی و یک ذره فیض	نازد فلک بسا غریگون آفتاب
از حاصل نقاب تو بگزید شرق و غرب	تلمیذ حکمت تو - فلاطون آفتاب
جز جلوه نقاب تو یک ذره پیش نیست	تا بسته ام بروی تو مضمون آفتاب
روشن کند ز خلوت جلوت اصول میر	آمد شد تو - واضع قانون آفتاب

معنی شعر این است  
 آفتاب گشودن  
 در وقت مضمون آفتاب که باری  
 ظهور آفتاب با سکانی است  
 ظهور شفا باشد  
 آفتاب گشودن

دیوان

معنی شعر این است  
 آفتاب گشودن  
 در وقت مضمون آفتاب که باری  
 ظهور آفتاب با سکانی است  
 ظهور شفا باشد  
 آفتاب گشودن

کردا و اشاره سوی تو از پنجه خودم  
 باشد و لا بعشق تو ممنون آفتاب

قطره اشکم اگر مثل گهر میدارد آفتاب	در غلاف چشم او تیغ نظر میدارد آفتاب
آن تن نازک به بتاب آفتابی می شود	ماه کامل تاب او در دل بزمیدارد آفتاب
مستقیم از ساغر چشم است آب باده رنگ	ترک سنت می نخورد و در جگر میدارد آفتاب

معنی شعر این است  
 آفتاب گشودن  
 در وقت مضمون آفتاب که باری  
 ظهور آفتاب با سکانی است  
 ظهور شفا باشد  
 آفتاب گشودن

[illegible]

<p>۴۲</p> <p>آب و جادوب کیندن قول بهر آب پاشیدن بر کسا و بالای آن جادوب کشیدن ۱۲ چشم بعضی امید ۱۲ آب برداشتن و قول استغفار گفتن تا شاکر کردن ۱۲ در آستان قبول حاجت آب زردی زردی نشاندن باشد ۱۲ آب زردی زردی نشاندن باشد ۱۲</p>	<p>آب و جادوب کیندن قول بهر آب پاشیدن بر کسا و بالای آن جادوب کشیدن ۱۲ چشم بعضی امید ۱۲ آب برداشتن و قول استغفار گفتن تا شاکر کردن ۱۲ در آستان قبول حاجت آب زردی زردی نشاندن باشد ۱۲ آب زردی زردی نشاندن باشد ۱۲</p>
<p>گر بود چشمی که اواز دور بر میدارد آب باغبان قدرش از آب تر میبارد آب ز گس آبی زو که چشم فتنه گر میبارد آب هر زمان زخم دل عشاق بر میبارد آب طوطی شکسته زان در شکسته میبارد آب در میان منصوبه ز شیرین کم میبارد آب تشنه را دایم گاهی خشک تر میبارد آب</p>	<p>آب و جادوب کیندن قول بهر آب پاشیدن بر کسا و بالای آن جادوب کشیدن ۱۲ چشم بعضی امید ۱۲ آب برداشتن و قول استغفار گفتن تا شاکر کردن ۱۲ در آستان قبول حاجت آب زردی زردی نشاندن باشد ۱۲ آب زردی زردی نشاندن باشد ۱۲</p>
<p>هر که دارد ذوق مضمون درین آب آید زانکه از فکر و آلا هر شعر تر میبارد آب</p>	<p>آب و جادوب کیندن قول بهر آب پاشیدن بر کسا و بالای آن جادوب کشیدن ۱۲ چشم بعضی امید ۱۲ آب برداشتن و قول استغفار گفتن تا شاکر کردن ۱۲ در آستان قبول حاجت آب زردی زردی نشاندن باشد ۱۲ آب زردی زردی نشاندن باشد ۱۲</p>
<p>نعل در آتش کند پیش رخ خود آفتاب در هوای او دل سنبیل خود صدیچ و آب شرم ز گس می کشد در چشم میل نم خواب آسمان آورده است از چشمه خورشید آب</p>	<p>آب و جادوب کیندن قول بهر آب پاشیدن بر کسا و بالای آن جادوب کشیدن ۱۲ چشم بعضی امید ۱۲ آب برداشتن و قول استغفار گفتن تا شاکر کردن ۱۲ در آستان قبول حاجت آب زردی زردی نشاندن باشد ۱۲ آب زردی زردی نشاندن باشد ۱۲</p>

چشم کشیدن) میل نیم خواب چشم کشد یعنی بخوابد و چشم را نیم بند کند یا از نیم خواب چشم خود را نبینا کرده است - ۱۲

ز غصه دم ۱۲  
 خون گنج قبول بار کلاه  
 آب در جود قبول  
 آصف لافحات قوت اقبال قبول  
 در پیش نظر باشد ۱۱  
 آب در استعمال مایل باشد ۱۲  
 بنی نظرات آب آلوده ۱۱  
 چغندر مینا قبول کجاست  
 کاهم کشیدن قبول بار  
 تصود و دست آوردن معنی

من بصد خون جگر آبا و در دم خانه را	آتش عشق تو در یک لحظه بنمودش خراب
من دل بیرون نکردم یک خدنگ بچشم او	تا مثل شد دوستان دارند اندر دل حسا
من هواجوی می باشم دیده ام جوایم توست	آب در جویم بنان چو لوان گودی چو آب
تا مرا از نظر سرگردید یک رنگی ز تو	در خیال وی تو چشم بریزد خون تاب

تا عرق از جسم او شد غبار افشان ای لا  
 در نمی ارزد بآبی موج عطر و گلاب

ز گرس مست ترا گفتند تا جام شراب	چرخ می نامی کشد از ساعت کام شراب
از لب خاصان سرو و خوش بستان یاد او	حالت جام پز می حرمت عام شراب
تا بچشم فتنه لارا چاشت می آید پسند	چشم محمود را کتفا کرد است بر شام شراب
پنبه در آغاز از مینا شکستن غم نخورد	با ده را با پنبه می چسبند انجام شراب
گوش بوش با ده جوایم بر صدای قلقل آ	انتظاری می کشم ساقی به پیغام شراب
از خیال خام بختن خامی مغرم مانند	بخته می سازد جنون را آتش خام شراب
در رگ و پی شب بوش خون اثر لب او را	چون گدا بر کام خود آورد ابرام شراب

دیوان

شام طعام شام گویند  
 میانشکس قبول  
 یعنی ز خوردن شراب زنجیری  
 دایر کلاه باشد زنجیر کاف  
 شیشه را در دست گیر نزدیک  
 بدلی خوردند آرا بر سنگ زینند  
 صاب کجاست می وقت شرب  
 در آغوش او می بیند نه یک  
 چنان شرب با ختام رسیده  
 پیچند و قح ز کنند ز نرند  
 می گفته مقصود شعر این است  
 که هرگاه در اندام بخوران  
 بیشتر از سنگند و پیچند را  
 زین انداختند که پیچند زنی  
 در پشت و کین غم آن خورد  
 زیرا که در دیدانت که در دین  
 کار خود در پیش می آید  
 خام در بخاشی ظاهر نشود  
 لب داده کی نشود

چون شرب با ختام رسیده  
 پیچند و قح ز کنند ز نرند  
 می گفته مقصود شعر این است  
 که هرگاه در اندام بخوران  
 بیشتر از سنگند و پیچند را  
 زین انداختند که پیچند زنی  
 در پشت و کین غم آن خورد  
 زیرا که در دیدانت که در دین  
 کار خود در پیش می آید  
 خام در بخاشی ظاهر نشود  
 لب داده کی نشود



خواب سبز و معروف - بهار ۱۲  
 خواب رنگر معروف - بهار ۱۲

۲۵

شب قدر بقول  
 بچهاراضافت - زکراوی  
 شب است و فتنم رقصان  
 شب زلف زلف زلف

شب تکیه کردن بقول بشار  
 بلفظ تکیه یعنی اعتقاد است  
 خواب بخود می آید  
 اگر در آن خلقت بود بشار

شب زنده  
 بچهاراضافت - زکراوی  
 شب زنده  
 بلفظ تکیه یعنی اعتقاد است

شب زنده  
 بچهاراضافت - زکراوی  
 شب زنده  
 بلفظ تکیه یعنی اعتقاد است

در شب قدر زینهار مخپ	(۱۶) حرمت او نگا هار مخپ
از پس روز ما رسید شبی	گر چه خواب است در کنار مخپ
بر شب زلف یار تکیه مکن	چشم تیغی ست آبدار مخپ
جان من خواب بخود می مرگست	شب بجان تو زنده وار مخپ
لشکر خواب را شمع خون زن	همچو مردان کارزار مخپ
بخت خوابیده را خجسته گیر	دولت خفته نا بکار مخپ
خون فاک است خوابناکی ما	خواب تیغ است نا گوار مخپ
خون خوابیده را نهفته گیر	مثل تیغی است در کنار مخپ
هر کبابی که در نمک خوابد	زیر دندانست و لقمه مخپ
ره خوابیده در سفر ستم است	غم منزل بیا و دار مخپ
رایت از خواب فتنه بر پا کرد	فتنه خوابد ز هوشیار مخپ
پیشگی به ز پشت خوابیدن	از سبک خوابیت چه کار مخپ
سبزه را خواب پاشمال کند	خواب ز گسنگا هار مخپ

دیوان

دولت خفته بر زلف پیر  
 خوابیده خون گوید که دولت  
 خوابیده کنایه از دولت  
 که بر آن انتقاد نموده کرده  
 بکار از زبان پیر  
 خوابیده کنایه از دولت  
 که بر آن انتقاد نموده کرده  
 بکار از زبان پیر

کتاب نمک سوده است ۱۲  
 خواب سبز و معروف - بهار ۱۲  
 خواب رنگر معروف - بهار ۱۲  
 خواب سبز و معروف - بهار ۱۲  
 خواب رنگر معروف - بهار ۱۲

آفتاب در روی یار محسب  
 الفاتحه هر چه نیک و بد بآفتاب  
 باشد (مسجد اشرافه)  
 ای ماه سپهر و صفا آینه یمنی  
 در آفتاب رو و توان با زین قدر  
 این کاشی چون آفتاب یاقوت  
 در دل در ایدم با گردن خدای  
 در دل در آفتاب رویا  
 سینه آفتاب رویا  
 این مثل است

شهر ۱۳  
 مصحح صاحب زینت  
 با نصیحت دل آگاه گوشه دار  
 خبیب که مایه را خنجر کرد  
 نفیشت که بپایم ۱۴  
 زین خلوت گاه  
 و آرامگاه ۱۵  
 زعفر ز بقول  
 بهار در خنجر تک کینه ز نثر  
 یعنی مادر شراب  
 که انور است چون خون خون

<p>در نظر دار روی یار محسب  من نه خیم تو ای نگار محسب</p>	<p>خواب و آفتاب رو نه برد  حقه راحت کی کند بیدار</p>
	<p>از و لا یک نصیحت صائب  دل آگاه گوشه دار محسب</p>
<p>روایت تایی فوقانی</p>	
<p>شاخ گل در عالم گلشن نشان قدرت است  حسن تاثیرش بهار بوستان قدرت است  نغمه ولسوز او هم از زبان قدرت است  نونهالش را سرش بر آسمان قدرت است  سیل آب اندر تنش آب روان قدرت است  حرمت و همت همه رهنمایان قدرت است</p>	<p>گلشن تخلیق رنگ باغبان قدرت است (۱۶)  از نسیم قدرش بسنی هوای چمن  طائر جان می شود دستان او در باغ تن  دانه را از خاکساری شد نشیمن در زمین  تاک بر روی زمین مانند دریا می رود  و خنجر ز جان بتن از خون مادر یافته</p>
	<p>حمد خالق را مگر نوک زبانم ای لا  در بهارستان چو سوسن تر جهان قدرت</p>

دیوان

آن زین خنجرش پیدا  
 غنچه ۱۷

لے آئے درجہ ان درجہ کو  
معاہدہ میں ہم نے منع نہیں کیا  
پیشکش ہے

آرزو بکنن تقویت حرفه  
الانجامات حاصل شدن

۱) در اول زلف شکست باید

آیت الله العظمیٰ محمد باقر مجلسی

پیشکش کر رہے ہیں

۱۳ کرد و کیم  
 ۱۴ در کتب قدیم  
 ۱۵ در کتب قدیم  
 ۱۶ در کتب قدیم  
 ۱۷ در کتب قدیم  
 ۱۸ در کتب قدیم  
 ۱۹ در کتب قدیم  
 ۲۰ در کتب قدیم  
 ۲۱ در کتب قدیم  
 ۲۲ در کتب قدیم  
 ۲۳ در کتب قدیم  
 ۲۴ در کتب قدیم  
 ۲۵ در کتب قدیم  
 ۲۶ در کتب قدیم  
 ۲۷ در کتب قدیم  
 ۲۸ در کتب قدیم  
 ۲۹ در کتب قدیم  
 ۳۰ در کتب قدیم  
 ۳۱ در کتب قدیم  
 ۳۲ در کتب قدیم  
 ۳۳ در کتب قدیم  
 ۳۴ در کتب قدیم  
 ۳۵ در کتب قدیم  
 ۳۶ در کتب قدیم  
 ۳۷ در کتب قدیم  
 ۳۸ در کتب قدیم  
 ۳۹ در کتب قدیم  
 ۴۰ در کتب قدیم  
 ۴۱ در کتب قدیم  
 ۴۲ در کتب قدیم  
 ۴۳ در کتب قدیم  
 ۴۴ در کتب قدیم  
 ۴۵ در کتب قدیم  
 ۴۶ در کتب قدیم  
 ۴۷ در کتب قدیم  
 ۴۸ در کتب قدیم  
 ۴۹ در کتب قدیم  
 ۵۰ در کتب قدیم  
 ۵۱ در کتب قدیم  
 ۵۲ در کتب قدیم  
 ۵۳ در کتب قدیم  
 ۵۴ در کتب قدیم  
 ۵۵ در کتب قدیم  
 ۵۶ در کتب قدیم  
 ۵۷ در کتب قدیم  
 ۵۸ در کتب قدیم  
 ۵۹ در کتب قدیم  
 ۶۰ در کتب قدیم  
 ۶۱ در کتب قدیم  
 ۶۲ در کتب قدیم  
 ۶۳ در کتب قدیم  
 ۶۴ در کتب قدیم  
 ۶۵ در کتب قدیم  
 ۶۶ در کتب قدیم  
 ۶۷ در کتب قدیم  
 ۶۸ در کتب قدیم  
 ۶۹ در کتب قدیم  
 ۷۰ در کتب قدیم  
 ۷۱ در کتب قدیم  
 ۷۲ در کتب قدیم  
 ۷۳ در کتب قدیم  
 ۷۴ در کتب قدیم  
 ۷۵ در کتب قدیم  
 ۷۶ در کتب قدیم  
 ۷۷ در کتب قدیم  
 ۷۸ در کتب قدیم  
 ۷۹ در کتب قدیم  
 ۸۰ در کتب قدیم  
 ۸۱ در کتب قدیم  
 ۸۲ در کتب قدیم  
 ۸۳ در کتب قدیم  
 ۸۴ در کتب قدیم  
 ۸۵ در کتب قدیم  
 ۸۶ در کتب قدیم  
 ۸۷ در کتب قدیم  
 ۸۸ در کتب قدیم  
 ۸۹ در کتب قدیم  
 ۹۰ در کتب قدیم  
 ۹۱ در کتب قدیم  
 ۹۲ در کتب قدیم  
 ۹۳ در کتب قدیم  
 ۹۴ در کتب قدیم  
 ۹۵ در کتب قدیم  
 ۹۶ در کتب قدیم  
 ۹۷ در کتب قدیم  
 ۹۸ در کتب قدیم  
 ۹۹ در کتب قدیم  
 ۱۰۰ در کتب قدیم

دل شیفته جمال یار است (۱۸)  
 از لطفت نمان مگر قرار  
 شمشیر کش که جسم و جانم  
 صد آرزوم شکسته دزل  
 از ریش آب آتشینم  
 بلبل ز حریفین دهد نویدی  
 بوی بشارم جانم آمد  
 ای زنگش چشم یار جامی  
 ای مرغ سحر نفس فرو کش

برخیز و آید آب در جهت  
جان در تن و یار در کنار است

شما همیشه خوابان جهان بر سر جنگ است (۱۹) سدا دل دیوانه ما بسته بنگ است  
یک تپلکه بر پاست مراد صفت مرغان تا نیز بدست ستم شما دشمنک است

بپیشانی با کلام و در خواست  
 آب در جوی  
 سید قبول بپیشانی  
 و تشدید دیوار و فارسیان  
 بالخطبتن استمال این  
 کرده اند (عائیه ۵)  
 بپیشانی حاشیای سید و کردم  
 رفته دل را با کلام این سید هر که  
 می بخند و سگند ز حیوانان و شمشیر  
 بپیشانی

از جمله ۱۲  
سخت و ظریف و مجازاً گفتن  
زیبا و نفیس و لطیف و معنی  
شیرین و کلمات و خوب و نیک و  
خوش و دل و سکون ثانی و کامیابی  
قطع و دل و



جان بر دین بقول صاحب  
دین و سلامت

فصل از بیکیه ۱۲

مفتی اعظم پاکستان

ماضن و بیاد دیک

۱۲۵

این تصویر  
از یک کسب و کار

الکتن اور ۱۲

یہ توئی سنگ کی زبان ہے

که فارسیان را بپوش

از خایم  
از ابراهیم خانی  
از خایم

کون گرفته اند و

مستند

ناله فروغزادون بقبول  
صاحب کجورم عیضیضاگردون  
ناله - ۱۲

دست از پیری روشن  
بقول آصف اللغات کنایه برایش  
از یابوس و...

دوست از جهان شستن متعلق

دیوان  
استیعنی از

از بیرون و درون  
جان باطن و زنا میباید شد  
چون چویر کمان افشان  
ای میسر افکندن

اماده شدن بر  
چهار نشانه گمان را مثله  
ببر فقط چهل شصت  
نیم بیان کرده است

مکتوبین از خبری تفریق  
مکتوبین از خبری تفریق

\_\_\_\_\_

کان ترک شکار است همه تن بسته خدنگ است  
 بزغالہ بیچارہ ما پیش پلنگ است  
 ہر لحظہ شکار دل عشاق بچنگ است  
 در حلقہ زلف تو مگر آہو لنگ است  
 نالیدن ما گوش ترا نغمہ چنگ است  
 ہر شدار کہ ز فتن سر کو تو ننگ است

جان برنش آسان نبود باخته جازا<sup>۹۶</sup>  
مشکل نبود پیچیدگی چون ترکند آن شوخ<sup>۹۷</sup>  
شاید این نگه را که ز چشم تو برون جست  
برکش ز شکار دل بیتاب غمان را  
بیدردمی تو ناله فروخور و غم آموخت<sup>۹۸</sup>  
مشکل نبود دست از جان شستنم ای<sup>۹۹</sup>

درین محو زین فکر مراقافیه تنگ است

بیایخانه چشمم که خانه خانه است  
شکار خاطر عشاق بر نشانه است  
زبان سرخ تو یک آتشین زبان است  
عجب دارا اثر خال مهند وانه است  
دلم چه زلف تو امید وارشانه است

بدیده سر من خاک آستانه است  
 بغمزه چله بیفشان کمان ابرو را  
 تو آتش رخ حسنی و شعلات جانسو  
 پرستش تو مرا تشنه جبین کردست  
 نگاه من هم مواز خط تو سر نه کشید

از آن دو که در آن شدن  
مکشیدین تا کشش  
بافرونی کردن و دم نشدن"

لله نكاحه بقل صلبه  
 كبريما فانه نقاشي كرهه  
 روى ابر - ۱۲  
 عه آنگاه بقل آصف  
 اللغات بچه تا هم كه از هم  
 باد بختند ۱۲  
 عه ادر زدن درش بقل  
 صاحب بچم دنيا - ۱۲  
 اللغات بخت بخت  
 ساقين ابروت كره نقاشي  
 قائل كوي است از بخت بخت  
 عه در زدن بقل صلبه  
 بچم درون دفتر بخت  
 شرب باشد - ۱۲  
 عه پوزناك - مراد  
 عه پسر است و پسر بقل  
 صاحب بچم كني پوزناكي ۱۲  
 عه آنگاه بقل آصف

بشکل آینه حیرانیم شکفت مدار دلم بر بود و تنم سوخت چنان بگدا مرا که از لب شیرین تو کوکهن گفתי ز آب خال رخت جان گرفته ام ای نقوبروی تو بادای زمانه بیدرد	که در نگاه خیالم نگار خانه تست سنگرا اینهمه یک شمه از فضا تست دلم تصدق الطاف خسروانه تست بپین که در تن من خون آب و دانه تست صدر از روی دل زار آنگاه تست
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

سمند طبع و آلا ره نور و جولانی است  
 ز زلف تو اثر ضرب تاز بانه تست

دیوان

بالش تسکین راحت بر بساط خاک نیست (۲) فتنه ماگر در خفای آن بت چالاک نیست ماز جور ما در فرزندش غافل نیم گریه خون تو آثار شهادت آب کرد پرده رویت چرا پروانه دل آهست نقش سیرت چشم ظاهرمین نمیداند که هست	دور من عافیت در گردش افلاک نیست تا چه باشد پیش چشم ما دلش میاک نیست آبریز دختر ز جریه پور تاک نیست قاتل محزون ما جز دیده سفاک نیست شمع را پیراهن فانوس آتشاک نیست عکس صورت شاهد آینه اراک نیست
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

اللغات بمعنی خاک کردن و  
 شستن - ۱۲

۱۲  
 و بلند شدن آتش و بلند شدن  
 شعله با جهار و غریب لفظ  
 دروغ است و فتنش حرم ۱۲  
 غرض از ظهوری است که شایع  
 بهادر علی بیاضه از شراب  
 در زمین بقول صاحب  
 ۱۲  
 و بلند شدن آتش و بلند شدن  
 شعله با جهار و غریب لفظ  
 دروغ است و فتنش حرم ۱۲  
 غرض از ظهوری است که شایع  
 بهادر علی بیاضه از شراب  
 در زمین بقول صاحب

گرچه بهر تیره بینا حاجت تر یاک نیست  
آتش عشق تو محتاج خور و خاشاک نیست  
بند زلف نازنینان حلقه فقر کن نیست  
و امن بهر کس که از آلودگیها پاک نیست  
و دیده بیدر دازد رنج و الم نماند نیست  
راست میگویند بر دیده امساکن نیست  
قطره آبی هم از جور بتان پیکان نیست  
پار سارا آله افطار خبر مسواک نیست  
ز آنکه اندر دامن خورشید عالم چاک نیست

نشسته چشمش دل رنجور عاشق را بکشت  
شعله گیر از صفای قلب سوزان درین  
صید دل در آشیان خود پروپا می زند  
جز بربست و شوی فطرت و نیکی و صفا  
ز آب آهین تر نشد چشم زره و قتلگاه  
تخم الفت در زمین دل به بی آبی سوخت  
اشک من از چشم یار افتاد یاران بگریه  
قفل روز می کشایش نیست خبر مفتاح صبر  
نیست از چاک دل عاشق حسینا خبر

گر دوش حشیش زند دوزی یکجام عاشقان  
ای مری لا زینجه بیم از گردش افلاک نیست

دل من گر بدست دل را نیست (۲۲) بدستم اختیار من چرا نیست  
گرت سبیل مر شکم من نهان نیست چرا در دیده ناقص پا نیست

۱۱  
 که قید که در لفافه نیتان  
 بهر دوستان می کند و ضرورت  
 دارد که بهیچانک در طایفه خود  
 نیتان کند ۱۱  
 آری پس بقول آصف  
 خلعت آری که جوهر آری است

دیوان

در بیان آنکه در این کتاب که  
از حضرت آیت الله العظمی  
دعوت به معرفت و عمل است

دو ربیجیم تومی وود و بد شکستن  
دوسر روز می بچام کرد و دودی  
دو ربیجیم تومی وود و بد شکستن  
دوسر روز می بچام کرد و دودی

۱۰ از راه بدن قبول باد  
 ۱۱ یعنی نوبت دادن راغ و از  
 ۱۲ جاده بدن شد  
 ۱۳ چرخ کردن کسی تر کردن  
 ۱۴ قبول بار بار به درشتی و طالب  
 ۱۵ سبک بار بار به درشتی و طالب  
 ۱۶ خون به به قبول باد  
 ۱۷ دین یعنی چرخ در عرض خون  
 ۱۸ پستان در جاده  
 ۱۹ صاحب برنج از خاستن بری

۱۰ رقت - ۱۲  
 ۱۱ از پا قادن قبول باد  
 ۱۲ چرخ یعنی افتادن  
 ۱۳ از جاشدن قبول باد  
 ۱۴ از جاشدن قبول باد  
 ۱۵ از جاشدن قبول باد  
 ۱۶ از جاشدن قبول باد  
 ۱۷ از جاشدن قبول باد  
 ۱۸ از جاشدن قبول باد  
 ۱۹ از جاشدن قبول باد

دیوان

۱۰ در داشتن نقاب - صاحب  
 ۱۱ عجب بر لفظ (بر وزن) فرایه  
 ۱۲ باضم پرده یعنی در داشتن

<p>                         دو چشمم رهبرت گم کرده راهم                          نگاه نازکم از جاده ام پرد                          غبار آرد چشمم دانه اشک                          اگر دل به دل راهی نبود است                          نقابت پرده چشم جهان است                          بخونم پیچیده تر کردن بجل شد                          نگارم پاشد وافت ودم از پا                          مکش ز آینه حیرانی که پیش است                          کشد دل ناله با دریا و وصلت                          حجاب دست من بر زدن نقابش                          وجود آبرویم زاتش عشق                     </p>	<p>                         که نقش پا بر آبی دیر پانیست                          که در نقش قدم رنگ خانیست                          که گوید گردش چشمم آسیانیست                          چرا از ضمیرت در خفانیست                          نگاهی نیست کو محو لقانیست                          اگر قتل خارا خون بهانیست                          دلم از جاشد و محکم بجانیست                          صفاروی صفا صورت نماییست                          فغان از سینه ام یکدم جدانیست                          خدا داند که تاثیر دعانیست                          بین جزامشت خاکی برهوانمیست                     </p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

شود نازل بجان موشگانان  
 و لا زلفش بلای آسمانیست



<p>عالم بالا بقول صاحب عرب بافتن بقول آق اللفات غزلت و بر دافتن عرب از یک شنبه خورن قول آق صفا اللفات و بار کاف عرب از یک شنبه خورن اللفات و بار کاف عرب از یک شنبه خورن اللفات و بار کاف</p>	<p>آقامت تو سرور روان شد دل نزار از چشمت آب یافت دلم هم نگاه تو اشک روان بدیده ما آب زندگیت بیمهری تو یک سرو لغزشم نداد</p>	<p>صد آرزو بعالم بالا سپرده هست شایین و گلبک آب یک چشمه خورده هست آب خضر کچشم غرور آب مرده هست جانم قدم بر آه محبت فشرده هست</p>
<p>عرب بافتن بقول آق اللفات غزلت و بر دافتن عرب از یک شنبه خورن قول آق صفا اللفات و بار کاف عرب از یک شنبه خورن اللفات و بار کاف عرب از یک شنبه خورن اللفات و بار کاف</p>	<p>صبر و خرد ز دست و لا شد بر عشق جانان کسی بحال دلش بی نبرده است</p>	<p>بو الهوس کاخ تمنا در هوس آباد است طالم از منع فغانم چون ره فریاد است صانع قدرت چو نقش عالم ایجاد است پر تو قدرت بسکل ماه نو دوش فروغ جان فدای آبدار چشم جان افروز من منع جان انقا دست خود بدم زلف یا در دبستان از لاشق سخن کردم ز غیب</p>
<p>عرب بافتن بقول آق اللفات غزلت و بر دافتن عرب از یک شنبه خورن قول آق صفا اللفات و بار کاف عرب از یک شنبه خورن اللفات و بار کاف عرب از یک شنبه خورن اللفات و بار کاف</p>	<p>او هوا اندر گره بست و گره بر باد است گویا بروی من سهای عالم داد است برخ یا م چشمش نقش حرف صا و بست نقش ابروی تو چون از موقلم نیز است جوهرش نقش مرا در دیده جلاد بست غفلت خویش از چه رو برگردن صیاد است طوطیم آیدینه بر پیشانی استاد است</p>	<p>دیوان</p>

عرب بافتن بقول آق  
اللفات غزلت و بر دافتن  
عرب از یک شنبه خورن  
قول آق صفا اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف

عرب بافتن بقول آق  
اللفات غزلت و بر دافتن  
عرب از یک شنبه خورن  
قول آق صفا اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف

عرب بافتن بقول آق  
اللفات غزلت و بر دافتن  
عرب از یک شنبه خورن  
قول آق صفا اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف

عرب بافتن بقول آق  
اللفات غزلت و بر دافتن  
عرب از یک شنبه خورن  
قول آق صفا اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف

عرب بافتن بقول آق  
اللفات غزلت و بر دافتن  
عرب از یک شنبه خورن  
قول آق صفا اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف

عرب بافتن بقول آق  
اللفات غزلت و بر دافتن  
عرب از یک شنبه خورن  
قول آق صفا اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف

عرب بافتن بقول آق  
اللفات غزلت و بر دافتن  
عرب از یک شنبه خورن  
قول آق صفا اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف

عرب بافتن بقول آق  
اللفات غزلت و بر دافتن  
عرب از یک شنبه خورن  
قول آق صفا اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف  
عرب از یک شنبه خورن  
اللفات و بار کاف

رشته بر انگشت مشرکان گر چه برباد است  
 تهمت بر روی زبان سوسن از او است  
 تابجوی شیرخون تارک فر با و است  
 خون عاشق لاله بر عمامه جلاد است  
 گریه من تازگی بر صورت ناشاد است  
 مهر که بر آتشایان خنجر فولاد است  
 آنکه بر جوی علی آب از ره بیداد است  
 ریش بابا سهره بر عارض داماد است

بنجیه چاک دلم نمو و از تار نگاه  
 بنده زلف تو (سنبیل) سرمی پیچد ز حکم  
 از لب شیرین گردوقی زبان تیشه یافت  
 تشنه او پیش تیغش دم نرود درگاه قتل  
 تا نگر و دکلتم بر خاطر نازک گران  
 آبیان را خوش خرام شیر ماهی پیش نیست  
 ز آتش و زخ دری بروی کشاید ناخوشتر  
 در شب عقد سنج دخت زر با پوره تاک

حکم خبط اگر یه اش مسموم به پوشیده شد  
 خانه صبر و لا را آب بر بنیاد است

بگفتم صورت نا آشنایم (۲۶) ز روی خشم می گوید چو نیست  
 بگفتم جان من جانم فدایت بگفتا جان تو بر من فدایت  
 بسر گفتم مرا کاری بفرمای بگفت از من سروکاری ترا نیست

بگفتا جان تو بر من فدایت  
 بگفت از من سروکاری ترا نیست  
 بگفتا جان تو بر من فدایت  
 بگفت از من سروکاری ترا نیست

بگفتا جان تو بر من فدایت  
 بگفت از من سروکاری ترا نیست  
 بگفتا جان تو بر من فدایت  
 بگفت از من سروکاری ترا نیست  
 بگفتا جان تو بر من فدایت  
 بگفت از من سروکاری ترا نیست  
 بگفتا جان تو بر من فدایت  
 بگفت از من سروکاری ترا نیست

بیول کنایه باشد  
عاشق ۱۱

از درد چهره  
نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۱۲

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۱۳

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۱۴

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۱۵

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۱۶

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۱۷

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۱۸

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۱۹

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۲۰

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۲۱

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۲۲

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۲۳

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۲۴

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۲۵

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۲۶

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۲۷

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۲۸

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۲۹

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۳۰

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۳۱

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۳۲

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۳۳

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۳۴

چه می پرسی ز بیدل آرزو را  
مرغ عشق را در دودار و دست  
دل پشمرده مار خب کرده  
شکر خندی بلب در دل فسونها  
تو از بیگانه می پرسی خود را بمن  
خجل از چشمه خضر تو عیسی  
ز حال خاکساران تهیدست  
روی دامن کشان دلهای ماچاک  
شب وصل از جفا پیمان شکستی  
گرفت آوازه ات اطراف عالم  
بوی کاکلت سنبیل نهال است  
آل آه مظلومان چه داند  
دلانت در وجود آرد عدم را

که تو دلدار می در دل چنانیست  
مرض منت کش دست شفایست  
ندانی کشته را کشتن روانیست  
بنام ایند که در آیین مانیست  
باندازی که غیرت آشنایست  
که اعجاز سیحرا بقایست  
چه میدانی بخاکست زیر پایست  
چه چیرست این اگر تیغ ادنیست  
عفاک الله که این شرط وفایست  
چه می پرسی کجا هست کجایست  
رین منت دست صبا نیست  
کسی کو در دلش خوف خدا نیست  
دهم هستی زدست و گویانیت

دیوان

امیر شادادیه متعلق  
کایاب - بخارا ۱۱

نقص و نیست و طاعت  
نقص و نیست و طاعت ۳۵  
نقص و نیست و طاعت ۳۶  
نقص و نیست و طاعت ۳۷  
نقص و نیست و طاعت ۳۸  
نقص و نیست و طاعت ۳۹  
نقص و نیست و طاعت ۴۰  
نقص و نیست و طاعت ۴۱  
نقص و نیست و طاعت ۴۲  
نقص و نیست و طاعت ۴۳  
نقص و نیست و طاعت ۴۴  
نقص و نیست و طاعت ۴۵  
نقص و نیست و طاعت ۴۶  
نقص و نیست و طاعت ۴۷  
نقص و نیست و طاعت ۴۸  
نقص و نیست و طاعت ۴۹  
نقص و نیست و طاعت ۵۰  
نقص و نیست و طاعت ۵۱  
نقص و نیست و طاعت ۵۲  
نقص و نیست و طاعت ۵۳  
نقص و نیست و طاعت ۵۴  
نقص و نیست و طاعت ۵۵  
نقص و نیست و طاعت ۵۶  
نقص و نیست و طاعت ۵۷  
نقص و نیست و طاعت ۵۸  
نقص و نیست و طاعت ۵۹  
نقص و نیست و طاعت ۶۰  
نقص و نیست و طاعت ۶۱  
نقص و نیست و طاعت ۶۲  
نقص و نیست و طاعت ۶۳  
نقص و نیست و طاعت ۶۴  
نقص و نیست و طاعت ۶۵  
نقص و نیست و طاعت ۶۶  
نقص و نیست و طاعت ۶۷  
نقص و نیست و طاعت ۶۸  
نقص و نیست و طاعت ۶۹  
نقص و نیست و طاعت ۷۰  
نقص و نیست و طاعت ۷۱  
نقص و نیست و طاعت ۷۲  
نقص و نیست و طاعت ۷۳  
نقص و نیست و طاعت ۷۴  
نقص و نیست و طاعت ۷۵  
نقص و نیست و طاعت ۷۶  
نقص و نیست و طاعت ۷۷  
نقص و نیست و طاعت ۷۸  
نقص و نیست و طاعت ۷۹  
نقص و نیست و طاعت ۸۰  
نقص و نیست و طاعت ۸۱  
نقص و نیست و طاعت ۸۲  
نقص و نیست و طاعت ۸۳  
نقص و نیست و طاعت ۸۴  
نقص و نیست و طاعت ۸۵  
نقص و نیست و طاعت ۸۶  
نقص و نیست و طاعت ۸۷  
نقص و نیست و طاعت ۸۸  
نقص و نیست و طاعت ۸۹  
نقص و نیست و طاعت ۹۰  
نقص و نیست و طاعت ۹۱  
نقص و نیست و طاعت ۹۲  
نقص و نیست و طاعت ۹۳  
نقص و نیست و طاعت ۹۴  
نقص و نیست و طاعت ۹۵  
نقص و نیست و طاعت ۹۶  
نقص و نیست و طاعت ۹۷  
نقص و نیست و طاعت ۹۸  
نقص و نیست و طاعت ۹۹  
نقص و نیست و طاعت ۱۰۰



<p>۵۶</p> <p>معنی تخلص سازی</p>	<p>دور الیخون مرهم کرم گون</p> <p>۱۲</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱۱</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱۰</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۹</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۸</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۷</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۶</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۵</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۴</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۳</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۲</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱</p> <p>معنی درین دوست هر در</p>	<p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱۲</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱۱</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱۰</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۹</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۸</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۷</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۶</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۵</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۴</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۳</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۲</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱</p> <p>معنی درین دوست هر در</p>	<p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱۲</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱۱</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱۰</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۹</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۸</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۷</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۶</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۵</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۴</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۳</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۲</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱</p> <p>معنی درین دوست هر در</p>	<p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱۲</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱۱</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱۰</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۹</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۸</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۷</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۶</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۵</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۴</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۳</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۲</p> <p>معنی درین دوست هر در</p> <p>۱</p> <p>معنی درین دوست هر در</p>
<p>کلام را فروغ از مهر معنی است</p>	<p>و لا منت کش ما و شما نیست</p>	<p>نقش پای ر هر وان فکر استا دمن است</p>	<p>نقش پای ر هر وان فکر استا دمن است</p>	<p>نقش پای ر هر وان فکر استا دمن است</p>
<p>انگه می گیر و سبق طبع خدا داد من است</p> <p>هر هیر ایران کنون در حیدر آباد من است</p> <p>این جگر گاو می که دارم سنگ بنیا دمن است</p> <p>نقش خونریز یک در چشمم است جلا دمن است</p> <p>انچه رحم آر د بدل انداز فریاد من است</p> <p>آنکه صد در یک کشد این ام صیبا دمن است</p> <p>آتش از سنگ رویانیدن ایجا دمن است</p> <p>هر شمشیر او از اصل فعل دمن است</p> <p>شیشه دل مسکن عکس پر نیا دمن است</p>	<p>دولت کسب کمانی نیست میراث کسی</p> <p>پایه حکم ز من شهر را که آسمان</p> <p>عکس بر دارید از لوح مزار دیدام</p> <p>هر چه رحم از دل بر د آیین بیداد است</p> <p>هر که یک را صد کند آن حلقه زلف دوستا</p> <p>خاطرت برگ خنا از سنگ دل سائیدام</p> <p>زا چنین جانم نباشد ترک چشمت را خبر</p> <p>چون پری بدان کنم صد را نه پنهان شکا</p>	<p>دولت کسب کمانی نیست میراث کسی</p> <p>پایه حکم ز من شهر را که آسمان</p> <p>عکس بر دارید از لوح مزار دیدام</p> <p>هر چه رحم از دل بر د آیین بیداد است</p> <p>هر که یک را صد کند آن حلقه زلف دوستا</p> <p>خاطرت برگ خنا از سنگ دل سائیدام</p> <p>زا چنین جانم نباشد ترک چشمت را خبر</p> <p>چون پری بدان کنم صد را نه پنهان شکا</p>	<p>دولت کسب کمانی نیست میراث کسی</p> <p>پایه حکم ز من شهر را که آسمان</p> <p>عکس بر دارید از لوح مزار دیدام</p> <p>هر چه رحم از دل بر د آیین بیداد است</p> <p>هر که یک را صد کند آن حلقه زلف دوستا</p> <p>خاطرت برگ خنا از سنگ دل سائیدام</p> <p>زا چنین جانم نباشد ترک چشمت را خبر</p> <p>چون پری بدان کنم صد را نه پنهان شکا</p>	<p>دولت کسب کمانی نیست میراث کسی</p> <p>پایه حکم ز من شهر را که آسمان</p> <p>عکس بر دارید از لوح مزار دیدام</p> <p>هر چه رحم از دل بر د آیین بیداد است</p> <p>هر که یک را صد کند آن حلقه زلف دوستا</p> <p>خاطرت برگ خنا از سنگ دل سائیدام</p> <p>زا چنین جانم نباشد ترک چشمت را خبر</p> <p>چون پری بدان کنم صد را نه پنهان شکا</p>
<p>عارض از زلفت بخون من سیه پوشد چرا</p>	<p>حسن تعلیل و لا مصداق ایراد من است</p>	<p>عارض از زلفت بخون من سیه پوشد چرا</p>	<p>عارض از زلفت بخون من سیه پوشد چرا</p>	<p>عارض از زلفت بخون من سیه پوشد چرا</p>
<p>حسن تعلیل و لا مصداق ایراد من است</p>	<p>حسن تعلیل و لا مصداق ایراد من است</p>	<p>حسن تعلیل و لا مصداق ایراد من است</p>	<p>حسن تعلیل و لا مصداق ایراد من است</p>	<p>حسن تعلیل و لا مصداق ایراد من است</p>

معنی درین دوست هر در

۱۲

معنی درین دوست هر در

۱۱

معنی درین دوست هر در

۱۰

معنی درین دوست هر در

۹

معنی درین دوست هر در

۸

معنی درین دوست هر در

۷

معنی درین دوست هر در

۶

معنی درین دوست هر در

۵

معنی درین دوست هر در

۴

معنی درین دوست هر در

۳

معنی درین دوست هر در

۲

معنی درین دوست هر در

۱

معنی درین دوست هر در

عقل در عشق تورفت از جاعبث (۲۸) تا شدم بر عارضت شیدا عجبث  
 خنده هات نبود بحال ما عجبث  
 سیل اشک دیده ام از جاده برد  
 یک نگاهت سوی گلشن مشکل است  
 از طراوت ریخت چشمم همچو اشک  
 عاشقتش را شمع رو پروا نکرده  
 بی وفا بر خاستی مانند جشتر  
 لاله را بهر درد و افش نیست کس  
 پامی رفتن نیست جوش را بدین

## ردیف ثاب مشکله

عقل در عشق تورفت از جاعبث (۲۸) تا شدم بر عارضت شیدا عجبث  
 خنده هات نبود بحال ما عجبث  
 سیل اشک دیده ام از جاده برد  
 یک نگاهت سوی گلشن مشکل است  
 از طراوت ریخت چشمم همچو اشک  
 عاشقتش را شمع رو پروا نکرده  
 بی وفا بر خاستی مانند جشتر  
 لاله را بهر درد و افش نیست کس  
 پامی رفتن نیست جوش را بدین

سرزمی بچید ز فرمانت و لا

نیست جور کاکت الا عجبث

ردیف جیم عربی

بعضی راه است با شکر  
 چشم را حقیقت بقول  
 بهار یعنی توقع و امید داشتن  
 درین شعر ذکر نموده  
 حکمت است که چون بخیم  
 بکنش و در طراوت با چشم  
 بهارن ببرد  
 دل سوختن یعنی غم

دیوان

خواری کردن است و  
 (دل سوختن) اسم فاعل ترکیبی  
 است از بین مصدر و صا  
 که عجز دل سوختن یعنی بهرمان  
 و آنکه دل بر حال دیگران  
 سوختن نوشته ۱۲

<p>۵۸</p> <p>لعلی خود را لعل - ۱۱</p> <p>دگر بقول پیرایه</p>		<p>لعل</p> <p>مقدور سازنده پیرایه</p> <p>معاذین غم پر نفسی اشغال</p>		<p>لعل</p> <p>۱۲</p> <p>درد بقول معاین</p>		<p>لعل</p> <p>علم بعضی حذر دلی در دل</p> <p>از چمن است - دهم در جود</p> <p>علم بعضی با تو گم ارد</p> <p>دلی است که گفته اند جود</p>		<p>لعل</p> <p>دلیست که گفته اند جود</p>	
<p>شد بیا قوت لبست سرخی رمان محتاج</p> <p>باشد این طفلک خود سر زنگه بان محتاج</p> <p>بیا الحمد کنون نیست به رمان محتاج</p> <p>سینه عارض تو نیست به باران محتاج</p> <p>جز بد روش مرضم نیست بد رمان محتاج</p> <p>بارک الله که او نیست به نیسان محتاج</p> <p>نبود و طح ملاحظت به نکار محتاج</p> <p>نس نه گیم که به خوشه خوبان محتاج</p>		<p>(۲۹)</p> <p>شهرت لعل تو نبود به بدخشان محتاج</p> <p>اشکم از غفلت چشم بر زمین افتاد است</p> <p>دل کلفت زده ام خوگر حرمان شد</p> <p>در زرخندان تو چاه نیست نه رویت آبی</p> <p>سبب در دل غمزه بی دروی است</p> <p>صدف دیده ماگو هر تر میبارد</p> <p>زانکه لعل نمکینت بجهان شور فگند</p> <p>قد معشوق فرو دست ز عشق عاشقی</p>		<p>لعل</p> <p>مشتاق ز خور زو بان - ۱۱</p> <p>آب لعل - ۱۲</p> <p>الفاظ مراد آب جیات</p> <p>باز آن اشاره بسوی تم</p> <p>فی گفتند که عیسی علیه السلام</p> <p>علم خدا در دوازده می کرد</p>		<p>دیوان</p>		<p>لب جان بخش تو کجای خند</p>	
<p>شده شهوره لائق سرا وراق جهان</p> <p>طبع را تو و آلا نیست بدیوان مملکت</p>		<p>روایت حسیم فارسی</p>							
<p>روی لب جان بخش تو شد آب بقای هیچ (۳۰)</p> <p>پیش تو تواند که کند دست قضا هیچ</p> <p>بال لعل تو ایجا از میجا بخند ای هیچ</p>		<p>از حکم خدا زنده کند عیسی میم</p>							

۱۰ در بعضی عهد زندان  
۱۱ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۲ در خانه بزرگ از بزرگان

۱۳ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۴ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۵ در خانه بزرگ از بزرگان

۱۶ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۷ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۸ در خانه بزرگ از بزرگان

۱۹ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۰ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۱ در خانه بزرگ از بزرگان

۲۲ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۳ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۴ در خانه بزرگ از بزرگان

۲۵ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۶ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۷ در خانه بزرگ از بزرگان

۲۸ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۹ در خانه بزرگ از بزرگان  
۳۰ در خانه بزرگ از بزرگان

ای نور خط نیست بدو تو سکونی	وی عهد شکن نیست بعد تو وفای هیچ
ای خانه بزرگ از بزرگان	نگذاشت بمن جز ادب و صبر و رضای هیچ
دل باخته است دست طلب را بخیل کرد	آثار اجابت نه نماید به دعای هیچ
ای خسرو خدایان بزم شکوه نزلت	گوشی نه نهی جیف بر آواز گدای هیچ
احسان تو کرد دست مرا حلقه گبوش	ناید مگر از دست دلم جز بد عای هیچ
گر دید هر آنکو به جنای تو سزاوار	اوران بود دغدغه روز جزای هیچ

گفتند بسی گر چه درین طرح نخلها	
اما چو شود روکش اشعار و آرای هیچ	

رویف حای حطی	
--------------	--

بر زده چون آفتاب سر ز گریبان صبح	پیش تو کردش نقاب شرم ز دامن صبح
چو شش جزوان از تو بخت گریبان صبح	راست بفرما که چیست چاکل گریبان صبح
آئینه حیرت است از رخ تو آفتاب	سر مه کش غیبت است دیده حیران صبح
مهر دلت آفتاب وید شب اندر بخواب	داو بشکرش جواب از لب خندان صبح

دیوان

۱۰ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۱ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۲ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۳ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۴ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۵ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۶ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۷ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۸ در خانه بزرگ از بزرگان  
۱۹ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۰ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۱ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۲ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۳ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۴ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۵ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۶ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۷ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۸ در خانه بزرگ از بزرگان  
۲۹ در خانه بزرگ از بزرگان  
۳۰ در خانه بزرگ از بزرگان

در این کتاب باشد بهر ذکر  
ظاهر شدن لازم و مفید  
است در دم ظاهر کردن  
و ظاهر شدن که معنی حقانی  
دارد به یکی پنج اصل کردن  
کلی کردن - روحی  
یعنی نور خنده زن کند  
در این کتاب را در حدیث

معا صبر بزم معنی در معانی  
یا نفس و در باب شدن و  
بیدار کردن و در باب معنی  
بزرگی که در وقت و اجازت  
در وقت راه و دخول و  
حالات - که از این باب است  
در باب هم حاصل و یکی  
از این معنی در باب است

دیوان

صاحب جوینم نایاب و  
دل حاصل و باطل و  
شام - معنی طهارت  
شام است - که از این اصطلاح  
معمول بود خوشتر از قبول  
صاحب جوینم خطوط شغری  
و از این در این قول  
صاحب جوینم نایاب و  
عبد -

گرچه شباشک من غیر کند خنده زن	کر و گل اندر چمن شبم گریان صبح
کینه چسان یافت بار در دل پر نوری	زانکه نگیرد و تار گردد بامان صبح
در جگر آفتاب چون نبود پیچ و تاب	پیش تو نقشی بر آب آتش سوزان صبح
سپنج خود را نگذاشت شام و سحر	شام تو قرص قمر مهر بود نان صبح
چشم من از انتظار شد همه شب اشکبار	از گهر آبدار پر شده دامان صبح
پنجه خود را شتاب کرد و بچوگان خطا	بر درخت ز آفتاب گوی بیدان صبح
مهر به پیش نهفت و رگل خوشید گفت	کین گل دیگر شکفت در چمنستان صبح
ضبط فغان چون بتی داشت و کلمه گفتی	سینه من دولتی یافت فیضان صبح
ضبط فغان در کنار ناله زدم بار بار	بر زلف اختیار مرغ خوش الحان صبح

مرهم زخمت و لامی بپسند و لا	
بنجیه ندارد در و اچاک گریان صبح	
رویت خاکی معجمه	
نیست هرگز نگهم برخ جانان گستاخ	همچو آینه نسا ید رخ حیران گستاخ

در این کتاب باشد بهر ذکر  
ظاهر شدن لازم و مفید  
است در دم ظاهر کردن  
و ظاهر شدن که معنی حقانی  
دارد به یکی پنج اصل کردن  
کلی کردن - روحی  
یعنی نور خنده زن کند  
در این کتاب را در حدیث





نشدن بین بوقول  
چون فروزش آن از بوقول  
در عارضه معاصیر بوقول  
بانی نادن نزارت بوقول  
آیین به پیشانی کند  
چون بخت است ۱۲  
کامل شمع بوقول  
صاحب بوقول  
شمع باشد ۱۲  
کتاب از بوقول  
چون آن کردن ۱۲  
روزش معاصیر بوقول  
چون شدن ۱۲  
چون زبان دان بوقول  
کتاب از بوقول  
بجای از بوقول  
در زبان دان حاصل بوقول  
زبان دان بوقول از زبان

نگهم بر رخ جانان چو ز مین بنشینند

تیغ ابروش و کلا در بر جان بنشانند  
بامید یک نزارتی زمیان بر خیزند

یار چون آیین مهرش به پیشانی کند ۱۲	مطلع منکر را چون صبح نو ازانی کند
کامل شمع رخسار چون عنبر افشانی کند	تیره بخت خاطر من دفع پریشانی کند
بی نقابی تا جبین صاف و دار پسند	خاطر من صورت آیین حیرانی کند
از نیام چشم چون بیرون کشی تیغ نگاه	سینه ام شکل سپردل را نگهبانی کند
عکس رویت تا قدم در خانه چشم نهاد	یک صف مرغان من استاده بانی کند
شند ز حال بهند و او بت پرستی شکا	می ندانم از چه دعوی مسلمان کند
از زبان زلف تو دانسته ام طول فراق	عاشقت زین وجه دعوی باندانی کند
باز چشمت دانه منال ترا دار نگاه	در حکومت گاه دست گرگ چوپانی کند
صورت او آویزه گریه بگوشش بوس	از زبان دلدار من چون گوهر افشانی کند
تا بیرون رفتی ز چشم شد درونم بهیر آ	طفل اشکم را نگه گهواره جنبانی کند

دیوان

داقت بودن ۱۲



صاحب بهار بزم کز یاد از  
 کشتار درخت بقول  
 دکن و خاطر شکله ۱۲  
 کجایم یعنی انبساط دل  
 کشتار دل بقول صاحب  
 یعنی راحت و آرام  
 تحقیق ما از صاحبین علم  
 دیوار بر معروف قافیه و  
 کجایم یعنی راحت و آرام  
 من آسانی بقول صاحب

<p>تا تن بجان من از خویش قربانی کند          فکد جان من منیدار و تن آسانی کند</p>	<p>در حریم کعبه جان بسته ام احرام عشق          مشکل سخت است دامگیر احوال که یا</p>
<p>در رکابش می دو و مضمون ز گین سخن          اشوب فکر و لا چون غم جولانی کند</p>	
<p>شنیدیم مهر تابان بر سپهر چارین باشد (۱۲)          گر بیانت بلال و چهره ات خورشید را ماند          ندیدیم ماه نو این گونه با مهری قرین باشد          گره در کارم افتد گر بر بروی تو چین باشد          مژه را آبله در پاذاشک آتشین باشد          که عکس خاطرت پیوسته پیدا بر چین باشد          چو دست از جان شیرین شستنم آسان چین باشد          بچشم آن که از ابرو کمانی در کین باشد          بی برهت مردانه ام صد آفرین باشد          که آن آبی برومیدار آبی اندرین باشد</p>	<p>کشتاد خاطر جانان کشتاینج عاشق          بسوزان طغارت از تکه چپوده ام راسبت          خیال شتم داری بدل از گوشه ابرو          به تیغ ابرو و او آگبیسری مشکلی نبود          نگاهم دیده و دانسته ساید تیر چشمت را          ز دل بیرون نکردم ناوک ترکان چشمت را          نگاه یار چشم آب از یک چشمه می نوشند</p>

دیوان

صاحب بهار بزم کز یاد از  
 کشتار درخت بقول  
 دکن و خاطر شکله ۱۲  
 کجایم یعنی انبساط دل  
 کشتار دل بقول صاحب  
 یعنی راحت و آرام  
 تحقیق ما از صاحبین علم  
 دیوار بر معروف قافیه و  
 کجایم یعنی راحت و آرام  
 من آسانی بقول صاحب

۴ بقول بحر بحر تا فتن و کجوتی - ۱۳

۱۱ منشی بنقول صاحب  
۱۲ در روشن شدن آب  
۱۳ یعنی در آن یافتن - تا بیاید  
۱۴ یعنی نبال را بر بروج است  
۱۵ سدا این در آصف الفاتحه  
۱۶ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۷ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۸ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۹ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۲۰ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)

۱۱ منشی بنقول صاحب  
۱۲ در روشن شدن آب  
۱۳ یعنی در آن یافتن - تا بیاید  
۱۴ یعنی نبال را بر بروج است  
۱۵ سدا این در آصف الفاتحه  
۱۶ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۷ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۸ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۹ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۲۰ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)

دیوان

۱۱ منشی بنقول صاحب  
۱۲ در روشن شدن آب  
۱۳ یعنی در آن یافتن - تا بیاید  
۱۴ یعنی نبال را بر بروج است  
۱۵ سدا این در آصف الفاتحه  
۱۶ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۷ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۸ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۹ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۲۰ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)

ولا اگر منشیین یار شد روشن شود آتش  
مثال عاشق و معشوق و دولتی نگین

عارض تابان یارین مرا بیتاب کرد  
می کند قطع نظر از من به بیداری گم  
بنده لب تشنه حسن گلو سوز ترا  
گره مریض عشق را از آبگریش چاره نیست  
بیقرار یه های جانم ای فلک بیوخت نیست  
اشک باریدن بچشم عالمی قدم گشت  
آب شد آفرودت چون ایر باریدن گرفت  
آب عارض را بود زنگی ز تاب طره است  
از سر زلف تو باشد پای پیچیدن محال  
آب روی او دلم را ماهی بی آب کرد  
آبگیری تیغ چشمست را کسی در خواب کرد  
تا توان باید ز آب آتشین بهیر آب کرد  
آبگری دانی توان چون حلقه گرد آب کرد  
این دل صد پاره رانه پاره سیاه کرد  
ضبط اشکم لوگو چشم مرا نایاب کرد  
برق آه آتشیم بین که سنگی آب کرد  
جمع اضداد اینچنین رویت آب تا کج کرد  
طالع در بند از زنجیر تیغ و تاب کرد

شد تو لایت ولا را مایه عز و وقار  
حلقه درگوشی مرا مستغنی از القاب کرد

۱۱ منشی بنقول صاحب  
۱۲ در روشن شدن آب  
۱۳ یعنی در آن یافتن - تا بیاید  
۱۴ یعنی نبال را بر بروج است  
۱۵ سدا این در آصف الفاتحه  
۱۶ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۷ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۸ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۱۹ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)  
۲۰ آرزو آرزو نمودن (آند کرد)

بعضی داشتند که در زمین  
بپار زدگی این کرده است  
بعضی داشتند که در زمین  
بپار زدگی این کرده است  
بعضی داشتند که در زمین  
بپار زدگی این کرده است

بقول آصف اللغات  
ترسانیدش - ۱۲  
یعنی بیدار کردمش  
وکیل پادشاه بودیم و گفتم  
۱۳ پیش از من  
یعنی به پیش شدن -  
۱۴ یعنی به پیش می آمد -  
نخستین -  
۱۵ نخستین  
۱۶ ز صاحب  
۱۷ تمام نخستین

غنچه بر روی تو چون چشم تماشا کند ۳۸  
چشم از سر میرود چون یادش آید دلم  
زنگ گل مانند بلبل بال و پر پیدا کند  
نقش اگر بر دل نشیند فتنه با بر پا کند  
قطره های چشم گوهر بار سن دریا کند  
بحر اگر لولا کند صد قطره اشک سجا

کتابخانه خانقاه شریفیه  
از کتاب: زلف عروس بقول  
محبوب - ۱۲  
از کتاب: آفتاب - ۱۲  
از کتاب: خورشید بقول  
محبوب - ۱۲  
از کتاب: آفتاب - ۱۲  
از کتاب: خورشید بقول  
محبوب - ۱۲  
از کتاب: آفتاب - ۱۲  
از کتاب: خورشید بقول  
محبوب - ۱۲

از زبان بسنت نشد اخفای از اندرون گرمی باز احسنت می کند نقصان عقل آتش روزگار کند بر پنجه خورشید ناز سرمه می را سبب شد حلت خون جنب هر که در بازارد نیاروز شب آتش فروخت	سر بسمرچین جبینیت حال دل افشا کند تا دل زلف عروس از کاکلت سودا کند دست گلگون تو اعجاز ید بیضا کند خون ناحق دختر زر را اگر رسوا کند نرخ حصیان را با تیس کرم بالا کند
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

ای و آما از بیو فای چشم وفا هرگز مد آ حسن او با او چه که و آخر که او با ما کند
-----------------------------------------------------------------------------------

تا قفل زبان غنچه واشد بلبل به هوای گل قدم زد نام آدر شد هر آنکه نامش محبوب خدائی و دو عالم جان را به نگار خان دل مشوق چشبین ندیده ام کو	۳۹ پیغمبر حکم او صبا شد تا بویش بهدم بهوا شد پراح پیبر خدا شد قربان رخت بیک او اشد امثال خشن خدا نماد شد عاشق را طالب رضا شد
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

دیوان

نظایف از کلام که در دهت  
قدم زدن - بقول  
پیار کنایه از داده رفتن - ۱۲  
مقصود این است که از ذوق  
دیوانی که سفر بر داشته است  
بیل در دیوانی گل قدم نهاد  
در دانه - ۱۲  
همه بقول بگویم  
هم سفر - ۱۲  
همه نام آورده - بقول  
کلام مشهور و صاحب نام  
کلام نگار خانه - بقول  
صاحب که فغان که فاشی  
کرده باشند - ۱۲  
کلام در بنیاد سلامت  
پیغمبر خدا علیه السلام است  
که در اقبال عاشق است - ۱۲

آب در دامن آمدن از حضرت در  
 آینه گزیدن بفرمان  
 آصف الفکاه که چون یکبار  
 در آینه گزیدن افتد کمال  
 اطراف آن مگر بطور باد  
 می شود - ۱۲

دارم به محبتش خاص  
 زین وجه تخلص و آلاشه

مرا نظاره حسن بخش حاصل اگر گردد (۱۲)  
 حریفان باده در کامند و مارا در پی  
 ز عکس طالعش پیدا است در آینه گزیدن  
 حریر یک نگاه او شود خفتن آتش  
 شهابش می بر آرد آب ز آتش نشسته گامز  
 نمی خواهم ز دل آتش کشودن شب بخت  
 چو دو آه من چید محیط گنبد حضرا  
 بشخ آتش عشقم نخواهم تر زبان برون  
 ز آب عارض او آتش رخ سحر کشد هر دم  
 ز شمشیر نگاه تیر او قطع نظر گردد  
 ببین در سنا بخشیم و دلم خون جگر گردد  
 مه کامل بشکل باله اش گرد که گردد  
 نهنگ ابروش از گردنم همواره برگردد  
 که از حسن گلو سوزش لب عشاق تر گردد  
 سحر سوزد دعای صبحگاهی بی اثر گردد  
 بنای اعتدال عالمی بیروز برگردد  
 که از گفتار گرم شعله او تپیز تر گردد  
 نه بینی لعل را آتش ز آتش شعله و گردد

ولا جوینده را یابنده می نامند در عالم  
 خوشا عاشق که اندر جستجویش در بدر گردد

ننگ اید و می کشد  
 باشد از شمشیر بر دوش  
 سلطان منتظر به از شمشیر - ۱۲  
 آینه از آتش برون  
 قبول آصف الفکاه که چون  
 مکن ظهور آوردن - ۱۳  
 آتش از دل کشودن  
 قبول آصف الفکاه که  
 از آه گزیدن - ۱۲

دیوان

صاحب جلاله  
 در زبان قلم  
 بعضی خوش زبان و کلام  
 یکسخت آید و در آید  
 در یک زبان زبان و کلام  
 در آید که در جهان  
 در آید که در جهان  
 در آید که در جهان  
 در آید که در جهان

در آید که در جهان  
 در آید که در جهان  
 در آید که در جهان  
 در آید که در جهان

ماشوق - عاشق جان باز  
گوید اگر در این نیست  
ضرورت عاشق جان باز  
خدا زنده آرند - ۱۲

از صلا فادان چینی  
قول آصف الفطاح بی صدا  
شدن - ۱۳

از چینی در شستن  
قول آصف الفطاح کنایه  
از ابوس شدن و نا امید  
شدن از آن - ۱۴

دلبر از طلب عاشق جان باز نما	عاشق از اهرام دلبر طناز نما
تا چنگ نفس من صد اقا دست	بربط سینه شکست است که آواز نما
ناخن ناله من پرده دل راب و در	سینه از نغمه بی پرده نوا ساز نما
ز اب تیغ نگهت است جان شستن به	نفس سوخته را مونس مساز نما
قصه زلف تو بس طویل کشید است	حلقه بزم ترا طاقت ایجاز نما
بسته ام نقش تو در آینه چشم چنان	که به نقاش ازل حاجت پرداز نما
کشته تیغ نگاه تو در گمان نبرد	پس جانفسان قوت اعجاز نما
عکس بوی نظرم تا کشته است اینجا	لکس خال ترا مهلت پرداز نما
پای بند است بشا بن نظر تار نگاه	بی سبب اوز شکار دل من باز نما
دوش در خواب من آن نوز که آمد و رفت	جیف در خواب گران دید من باز نما
آه و دیده ام از سبزه خطرم نخورد	ز آنکه چشم تو زمستی قدر انداز نما
قص سینه خشمیت نگران دل است	لکبک را و غنچه چنگل شهباز نما
نقش پای تو مرا بر دهنم آسان	لله الحمد که حاجت به رنگ و نماز نما

دیوان

بازن دجیات باطن از کجک ۱۲  
پای بند به شیشه که  
تحقیق - به تحقیق لفظیان  
در آن که ده اند (مخاطب)  
بگویم که دانه بگویند صفا  
پوشش تافت و دودیدن  
جفت و جگر کردن - ۱۳

خواجہ حافظ علی محمد شیرازی

معاصرین بحکم و  
کہ لقب طالب

۱۲- بحوالہ جیل اس

این است  
بر از سر گذشتن

اللغات غرق شدة

اصف  
سلسله پياي  
انسان

کردن و نیز غیر از اینها  
که استخوان

18-02-52

این با صدرا بستر  
از زن به بقول

عشوه

ایمان و اراد  
از محبوب

تغیه فکر و لا غلغلہ افکندہ پیارس  
ہمند یان را ہوس بمل شیریاز نہاد

آب چو از سر گزشت بیم ز طوفان نماند  
این دل آشفته را حاجت ندان نماند  
ناز ترا یک نظر در دلم ارمایان نماند  
انزخ چون آفتاب خواب پریشان نماند  
وصل و فراق یکست چون بزم جان نماند  
آب بر آتش مبان زلف تو بچایان نماند  
عکس تو صورت نه بست چشم تو حیران نماند  
از شره آبدار آب به پیکان نماند  
مصحف رویت بمن حافظ ایران نماند

تبع ز سر در گذشت در تن من جان نماند (۴۱)  
حلقه زلف رسا سلسله بند دلبیا  
عشو<sup>۴۲</sup>ه زن فتنه گردست منه بکر  
دیده ام آشفته خواب زلف ترا بچ و تاب  
شادی وصل تو چیت چار و پنج مر غبت  
مرصع<sup>۴۳</sup> پیچیده را تازه شود و مشک  
آینه سیاهی من آینه داری بدست  
لشکر غم را شکست لشکر مرگان یار  
خال برست ترا فتنه بود و حبسین

گر دش چیمت زند دور بکام و لا  
حلقه بگوش ترا مک ز دور این نما

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

دیوان

بجمل وقت وازار کی ملاقات  
۱۴- آید پیرائش میں مایوس  
بقول آصف اللغات یعنی  
تہمت می کند کہ بے پروا تر از  
با حق کنی یا باشد از تہمت  
۱۵- سرورن  
صورت دین بقدر  
مغنی در دست ز شکران  
مغنی یکس ز شکران  
ز او بد

بندہ عرض می کرتا ہوں کہ اگر  
مفتی صاحب کی سی است کہ جنت قبلہ  
نہا پر ۱۲

خشیخ پنهان کسی بون  
تقیول پناه روزگار بی کسی  
بیرون - ۱۲

سید محمد علی

معنی سالت - ۱۳

زمین و زمیندار

خط تیغ نگهت حکم قضای باشد  
عارض از زلف نهفت سبچ خوشنید  
زین چشم تو دل برد و زرقم به پیش  
مه و خوشنید چه باشد چو باشد فلک  
کشتم به که بود و در پسندی خوت  
بخشاکم زین در شده و خوش فلک  
تا بود دست مرا دست زامن کشتم  
قامت اوست قیامت که اگر برخیز  
ندهد دل که ز کوی تو روم جامی گر  
نکند بادل افسرد و چنین بیدری  
گر بود معنی تجسید و زلفت عجب  
رخم را که ز بیدری او شد عارض  
تا نگیرم اثری پای چو چشم قوی

تألیع حکم تو را ضعی برضامی باشد  
سجده را مردکش قبله نامی باشد  
بی سبب چشم بد نبال چرامی باشد  
عارضت شام و سحر کامی و امی باشد  
خون به فتدای خیال تو روا می باشد  
دامن اوز سبک تابسمای باشد  
و عده وصل ترا پا به میوامی باشد  
نقته خیر و بچیان حشر بیامی باشد  
تا نیرسی که رفیق تو کجای می باشد  
هر که را در دل او خوف خدای می باشد  
مصروع ریخته فکر یسای باشد  
نوشته روی لب یار و امی باشد  
در گریبان سحر دست دعا می باشد

۱۳ - خاورده و خاورده  
 در زمین - تاق - ۱۳  
 ۱۴ - با پر مولا - بقول  
 صاحب کیم کیم  
 ۱۵ - با پر مولا - ۱۵  
 ۱۶ - معنی پیچیده  
 بقول بابر  
 ۱۷ - در کشتن و بافت

دیوان

بقول کرمی پیمین۔  
در فن و گریختن - ۱۲



صفحہ آبی سبیل - بقول حضرت  
تفصیل کی عوض

از ان استقلال کننده - ۱۲

تقویٰ بہار و عدلہ کہ ام  
بند (الخ) و عدلہ

لیکھیاں ۱۳  
۱۳۰۰

بقول ہمارے گناہ انہیں بندہ

فیثری کی بیان عقدہ است

متمم یعنی کیس پر

مهر که سیراب شود از شهید امی باشد  
بنگم آيا که همین شرط وفا می باشد  
ناخن ابرو او عقد هفت گشامی باشد

ز آب تیغ نکست در عشق آب سبیل  
و عده شب میان داد و سحر بازگشت  
عقده در کار زد از گره ماصیلش

در شب هر که گوشش بصدای باشد

مبع در یاد امنی بر شمع عالم تاب زد  
 ترک محسوسم شمع بخون بر سپاه خواب زد  
 روکش آینه تف بر عارض میا بن زد  
 موسی آتش دیده اندازد تو پیچ و تاب زد  
 سختی تار و گجان خنده بر مضرا ب زد  
 عاشق زار تو بر آینه چشم آب زد  
 گردش چشم تو خط بر دور اصطلاح زد  
 از غبار ماس خورشید گردون تار زد

دو چشمیت پر تو می بر حلقه گرداب زرد (۲۴۱)  
شنب بیا چشم او چون خون جام میجویش  
بیتقرار پیرای من از سینه ام شد آشکارا  
یک سرو کاکلت بر آتشین ماضی زخمت  
ناخست در دل شکست اما صدائی بر سخت  
گر یه ام در ساعت خست شگون بد ما  
مطلع رویت کو اکبر اسگون بند بر ارض  
خاک مادر کوی جانان قلب ما بریت گیت

دیوان

۱۵ دامن و جلیق زند  
 بقول صاحب جلیق زند  
 ۱۶ تنوع حالت بقول  
 جلیق زند  
 ۱۷ قوت بقول صاحب  
 جلیق زند  
 ۱۸ سکن بقول جلیق زند  
 ۱۹ قوت بقول جلیق زند  
 ۲۰ قوت بقول جلیق زند

۱۲- **ع** قبل صاحب کعبه کو حکم کرنے در بطریق ماضیہ و **ع** تاب نہ دینے کی روئی نشاندہ۔ بعد از الفاظ اب صاحب کعبہ کو در ۱۲-۱۱



<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>
<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>
<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>
<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>	<p>عنه</p>

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

دیوان

عنه

۱۰- آتش - بگوید ببار  
 ۱۱- چمن پوش - بگوید ببار  
 ۱۲- از سبای خالق - بگوید ببار  
 ۱۳- زمین - بگوید ببار  
 ۱۴- دریا - بگوید ببار  
 ۱۵- آسمان - بگوید ببار  
 ۱۶- زمین - بگوید ببار  
 ۱۷- آسمان - بگوید ببار  
 ۱۸- زمین - بگوید ببار  
 ۱۹- آسمان - بگوید ببار  
 ۲۰- زمین - بگوید ببار

و لی پوشیده سر بسته در تب جوشند سمن بران - چمن بی خزان در آغوشند غنادل از رخ گلگون چمن فراموشند که بلبلان چمن نقشش پرده گوشند بتان مصحف عارض اگر قبا پوشند که آب تیغ تو چون آب خضرمی نوشند بکوی یار کسانیکه خانه بردوشند که نقش ز یور آینه بست گوشند ملع خود دبر قلب از چه بفروشند غنیمت است که خوابان ز خود فراموشند ندیده که ز یک چشمه آب می نوشند	بلاکشان تو چون جام گرچه خاموشند ز سبزی خط لب طوطیان چمن پوشند صبا به بکبک زلف تو پایزنجیر است تراز تو نشیمن بگوش گل کردست بدامنم رسد گردا اعتبار و فا چه لشنگان تماشای چشم خو خوارت عجب مدار که کشتی نجشک می رانند صفای روی تو از رویشان محو لقا بحیرتم که حینان بگرم باری شکار خاطر ما بر نشانه نظر است بدور او مگس خال و عنکبوت نگاه
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

دیوان

۱۰- که قصود از کایاب شدن  
 ۱۱- است  
 ۱۲- رکش - بگوید ببار  
 ۱۳- مقابل - مقصود اینست که  
 ۱۴- صفای روی تو از کاش  
 ۱۵- ظاهر میشود که خالقهای تو  
 ۱۶- که عکس شان در آینه بناگوش  
 ۱۷- تو افتد در تو نقش زور می گانند  
 ۱۸- آیه از یک چشمه خزان  
 ۱۹- بگوید آصف الفاتح  
 ۲۰- آتش از کارای (راغ) و  
 ۲۱- از یک چشمه نوشیدن  
 ۲۲- خاک خاوش بگوید  
 ۲۳- بهار کنایه از زمین را بگوید  
 ۲۴- ادا ف خاک خشک - ۱۲

و لا بهیچوز مین نخل سخن گویان  
 ز قحط معنی تر مثل خاک خاموشند

۱۰- بگوید آصف الفاتح  
 ۱۱- آتش از کارای (راغ) و  
 ۱۲- از یک چشمه نوشیدن  
 ۱۳- خاک خاوش بگوید  
 ۱۴- بهار کنایه از زمین را بگوید  
 ۱۵- ادا ف خاک خشک - ۱۲

۱۲- صاحب کو کچھ غلام رکھ کر دینا  
 ۱۳- صاحب کو کچھ غلام رکھ کر دینا  
 ۱۴- صاحب کو کچھ غلام رکھ کر دینا  
 ۱۵- صاحب کو کچھ غلام رکھ کر دینا  
 ۱۶- صاحب کو کچھ غلام رکھ کر دینا  
 ۱۷- صاحب کو کچھ غلام رکھ کر دینا  
 ۱۸- صاحب کو کچھ غلام رکھ کر دینا  
 ۱۹- صاحب کو کچھ غلام رکھ کر دینا  
 ۲۰- صاحب کو کچھ غلام رکھ کر دینا

دیدم قطره زین راه تو مایه می باشد  
چشم عشاق چو بر روی تو وامی باشد  
فاش کردی که دل من بخفای می باشد  
تا نقاب تو ز تاز نگهم بافته اند  
صدف دیده ما منت نیسان نبرد  
یک اداسی تو بعشاق بود مایه ناز  
راز سبزه زلف تو خلیفت فاش کرد  
پرده بر روی کشتی با من باغیخیز رخ  
عکس این ماه زمین عکس پذیرد و صحن  
بر سرم لشکر مژگان تو گرفتار شد  
نگ گل از گل خسار تو بر لب شکست  
در رنگ زار لب سبزه دمیدن عجب  
من و صفت نشوم شاد که شاد دیگر است

دیوان

بر خلاف است - ۱۱  
از راه معین یا بر اثر

سید بن علی بن ابی طالب

مجموعہ نثر و نثریات

مجلس شورای اسلامی

مکتبہ اہل بیت علیہ السلام

[illegible]

سپید ز قبول صفت ۱۱  
 چو سبزه ز قبول صفت ۱۲  
 کجکوش را می پادشاهی محبت ۱۳  
 دزد در ۱۴  
 آتش بختن بخت ۱۵  
 الفاتح لب غزل و خطبای محبت ۱۶  
 زاده ناز و ناز ۱۷  
 از شک ۱۸  
 صاحب جو لفظ شاعر محبت ۱۹  
 در شام ششم ۲۰  
 سوبه قبول صفت ۲۱

پور رز و دختر رز را یکشاکش انگشت ۱  
 او سمری داشت که با حال تو هم پیاپی ۲  
 آب اور بخت که از خانه جدای باشد ۳  
 زاده ناز که مادر بخطامی باشد ۴

همه تن گوش شوای گل بگلستان گل ۵  
 بلبل منکر و آلا نغمه سرامی باشد ۶

کاکل یار که بر روی هوامی باشد (۱۹)  
 خط یمن نگهت حکم قضای باشد  
 اب چشم است ولی چشم بر تو توان کرد  
 حلقه زلف تو ام عینک خورشید است  
 تن عریان تو سیمی ست بسم مجبول  
 زیور گوهر داغ هست هوس و دل  
 نشکنند آبله اشک ز خار مره ام  
 صوت آب وان تازه بود خطه عمر  
 کسان با قوت بود ز آب لبست و یار ۲۰  
 موبو حلقه زن زلف صبا می باشد  
 تابع حکم تو راضی بر ضامی باشد  
 پیکرش مردک دیده مامی باشد  
 زانکه بی پردگیت عین خفای باشد  
 کز حریر نگهم بر تو قبامی باشد  
 چون نگین چشم بدست تو مرا می باشد  
 چشم من گرچه دود بر سپرمی باشد  
 عمر استاده خضر آب بقامی باشد  
 تا گهر در صد و عمل شامی باشد

دیوان

نصحا بیدار داغ ۱۱  
 کنیم که زلف صبا صبا باشد ۱۲  
 خطیغ بخت بخت ۱۳  
 چشم کردن بخت ۱۴  
 عینک خورشید ۱۵  
 بخارده حصارین بخت ۱۶  
 از عینک بخت ۱۷  
 تاشای خورشید بخت ۱۸  
 بسم مجبول بخت ۱۹  
 چشم بدست بخت ۲۰  
 چشم بدست بخت ۲۱  
 چشم بدست بخت ۲۲  
 چشم بدست بخت ۲۳  
 چشم بدست بخت ۲۴  
 چشم بدست بخت ۲۵  
 چشم بدست بخت ۲۶  
 چشم بدست بخت ۲۷  
 چشم بدست بخت ۲۸  
 چشم بدست بخت ۲۹  
 چشم بدست بخت ۳۰  
 چشم بدست بخت ۳۱  
 چشم بدست بخت ۳۲  
 چشم بدست بخت ۳۳  
 چشم بدست بخت ۳۴  
 چشم بدست بخت ۳۵  
 چشم بدست بخت ۳۶  
 چشم بدست بخت ۳۷  
 چشم بدست بخت ۳۸  
 چشم بدست بخت ۳۹  
 چشم بدست بخت ۴۰  
 چشم بدست بخت ۴۱  
 چشم بدست بخت ۴۲  
 چشم بدست بخت ۴۳  
 چشم بدست بخت ۴۴  
 چشم بدست بخت ۴۵  
 چشم بدست بخت ۴۶  
 چشم بدست بخت ۴۷  
 چشم بدست بخت ۴۸  
 چشم بدست بخت ۴۹  
 چشم بدست بخت ۵۰  
 چشم بدست بخت ۵۱  
 چشم بدست بخت ۵۲  
 چشم بدست بخت ۵۳  
 چشم بدست بخت ۵۴  
 چشم بدست بخت ۵۵  
 چشم بدست بخت ۵۶  
 چشم بدست بخت ۵۷  
 چشم بدست بخت ۵۸  
 چشم بدست بخت ۵۹  
 چشم بدست بخت ۶۰  
 چشم بدست بخت ۶۱  
 چشم بدست بخت ۶۲  
 چشم بدست بخت ۶۳  
 چشم بدست بخت ۶۴  
 چشم بدست بخت ۶۵  
 چشم بدست بخت ۶۶  
 چشم بدست بخت ۶۷  
 چشم بدست بخت ۶۸  
 چشم بدست بخت ۶۹  
 چشم بدست بخت ۷۰  
 چشم بدست بخت ۷۱  
 چشم بدست بخت ۷۲  
 چشم بدست بخت ۷۳  
 چشم بدست بخت ۷۴  
 چشم بدست بخت ۷۵  
 چشم بدست بخت ۷۶  
 چشم بدست بخت ۷۷  
 چشم بدست بخت ۷۸  
 چشم بدست بخت ۷۹  
 چشم بدست بخت ۸۰  
 چشم بدست بخت ۸۱  
 چشم بدست بخت ۸۲  
 چشم بدست بخت ۸۳  
 چشم بدست بخت ۸۴  
 چشم بدست بخت ۸۵  
 چشم بدست بخت ۸۶  
 چشم بدست بخت ۸۷  
 چشم بدست بخت ۸۸  
 چشم بدست بخت ۸۹  
 چشم بدست بخت ۹۰  
 چشم بدست بخت ۹۱  
 چشم بدست بخت ۹۲  
 چشم بدست بخت ۹۳  
 چشم بدست بخت ۹۴  
 چشم بدست بخت ۹۵  
 چشم بدست بخت ۹۶  
 چشم بدست بخت ۹۷  
 چشم بدست بخت ۹۸  
 چشم بدست بخت ۹۹  
 چشم بدست بخت ۱۰۰

داغ زوری دیگر هم عطا شود ۱۱  
 چشم بدست بخت ۱۲  
 چشم بدست بخت ۱۳  
 چشم بدست بخت ۱۴  
 چشم بدست بخت ۱۵  
 چشم بدست بخت ۱۶  
 چشم بدست بخت ۱۷  
 چشم بدست بخت ۱۸  
 چشم بدست بخت ۱۹  
 چشم بدست بخت ۲۰  
 چشم بدست بخت ۲۱  
 چشم بدست بخت ۲۲  
 چشم بدست بخت ۲۳  
 چشم بدست بخت ۲۴  
 چشم بدست بخت ۲۵  
 چشم بدست بخت ۲۶  
 چشم بدست بخت ۲۷  
 چشم بدست بخت ۲۸  
 چشم بدست بخت ۲۹  
 چشم بدست بخت ۳۰  
 چشم بدست بخت ۳۱  
 چشم بدست بخت ۳۲  
 چشم بدست بخت ۳۳  
 چشم بدست بخت ۳۴  
 چشم بدست بخت ۳۵  
 چشم بدست بخت ۳۶  
 چشم بدست بخت ۳۷  
 چشم بدست بخت ۳۸  
 چشم بدست بخت ۳۹  
 چشم بدست بخت ۴۰  
 چشم بدست بخت ۴۱  
 چشم بدست بخت ۴۲  
 چشم بدست بخت ۴۳  
 چشم بدست بخت ۴۴  
 چشم بدست بخت ۴۵  
 چشم بدست بخت ۴۶  
 چشم بدست بخت ۴۷  
 چشم بدست بخت ۴۸  
 چشم بدست بخت ۴۹  
 چشم بدست بخت ۵۰  
 چشم بدست بخت ۵۱  
 چشم بدست بخت ۵۲  
 چشم بدست بخت ۵۳  
 چشم بدست بخت ۵۴  
 چشم بدست بخت ۵۵  
 چشم بدست بخت ۵۶  
 چشم بدست بخت ۵۷  
 چشم بدست بخت ۵۸  
 چشم بدست بخت ۵۹  
 چشم بدست بخت ۶۰  
 چشم بدست بخت ۶۱  
 چشم بدست بخت ۶۲  
 چشم بدست بخت ۶۳  
 چشم بدست بخت ۶۴  
 چشم بدست بخت ۶۵  
 چشم بدست بخت ۶۶  
 چشم بدست بخت ۶۷  
 چشم بدست بخت ۶۸  
 چشم بدست بخت ۶۹  
 چشم بدست بخت ۷۰  
 چشم بدست بخت ۷۱  
 چشم بدست بخت ۷۲  
 چشم بدست بخت ۷۳  
 چشم بدست بخت ۷۴  
 چشم بدست بخت ۷۵  
 چشم بدست بخت ۷۶  
 چشم بدست بخت ۷۷  
 چشم بدست بخت ۷۸  
 چشم بدست بخت ۷۹  
 چشم بدست بخت ۸۰  
 چشم بدست بخت ۸۱  
 چشم بدست بخت ۸۲  
 چشم بدست بخت ۸۳  
 چشم بدست بخت ۸۴  
 چشم بدست بخت ۸۵  
 چشم بدست بخت ۸۶  
 چشم بدست بخت ۸۷  
 چشم بدست بخت ۸۸  
 چشم بدست بخت ۸۹  
 چشم بدست بخت ۹۰  
 چشم بدست بخت ۹۱  
 چشم بدست بخت ۹۲  
 چشم بدست بخت ۹۳  
 چشم بدست بخت ۹۴  
 چشم بدست بخت ۹۵  
 چشم بدست بخت ۹۶  
 چشم بدست بخت ۹۷  
 چشم بدست بخت ۹۸  
 چشم بدست بخت ۹۹  
 چشم بدست بخت ۱۰۰



حساب دستان درل  
نمای است خورشید ۱۲

دارد بدل و آستان مندرج  
در حساب این یافته شده بدل ۱۲

سندی که بدست او رسید  
در بنشیند او در و در ۱۲

چنانچه که بدست او رسید  
در بنشیند او در و در ۱۲

چنانچه که بدست او رسید  
در بنشیند او در و در ۱۲

چنانچه که بدست او رسید  
در بنشیند او در و در ۱۲

حساب دستان درل  
نمای است خورشید ۱۲  
دارد بدل و آستان مندرج  
در حساب این یافته شده بدل ۱۲  
سندی که بدست او رسید  
در بنشیند او در و در ۱۲  
چنانچه که بدست او رسید  
در بنشیند او در و در ۱۲  
چنانچه که بدست او رسید  
در بنشیند او در و در ۱۲  
چنانچه که بدست او رسید  
در بنشیند او در و در ۱۲

# دیوان

حکومت نایب از نازل کردن  
دولت و منصب است این  
پس در شکستن مشقه مقصود  
این است که حسن طلب من  
دولت اشک از نازل کردن  
و در اشک را می شکند تا  
هم در چشم من که سائل  
گردد ۱۲

از شمار ناوکت بستم زبان  
جان فدای آبدار چشم یار  
خاکسای را کنم همزنگم  
من بگویت همیشه ار پیکشم  
غرقه دریای تیغ چشم او  
برد و محمل ناقه لیلی شد سوا  
آب غفلت از منرش بگذشته را  
و دیده ویم و امن دل نمی شوی  
آبداری نیست جسته تیغ نگاه  
تن بسنگ کودکان و ادم چون  
و لبراد لگیری بحسرم بجاست  
و در اشکم بشکست حسن طلب  
از میان بر خاستن آسان گیر

تا حساب دوستان درل شود  
کو و لاسایم دم بسل شود  
تا دل صیبا من غافل شود  
راه رو آسوده در منزل شود  
نه نشین از جور سنگ دل شود  
تا سو مجنون خود مائل شود  
پای بر سنگ آمدن ساحل شود  
تا غبارم یک یک حائل شود  
نشه ویدار را قاتل شود  
تا عیار نقد جان کامل شود  
من بهانم آرزو حاصل شود  
تا و چشمم کاسه سائل شود  
فتنه بنشانیدن بسی مشکل شود





مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

تقریر: شمس الدین  
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم  
بہار علیہ السلام

من بقول بجا  
یعنی ظرافت و طعنه این حدیث است

بود مرا و باغ فراوان - ۱۲ -  
مجلس طفولیتش - شعبه  
مجلس - شعبه

سید محمد علی

چشم بر بامش کشادم نشادم از سر برنجیت  
دست نهادهای بد و دشمن رو بر روی نعیم  
این چه سیر حمی هست کمان بیدست پاره  
بی وفا ایغای پیمان را بر فوختن بر  
طفل آتش خانه دشمن بود و خیلی شوخ چشم  
سیل اشک ما بر ابروت بر مقصود ما  
حان من جان شما کین مایه شنید است

شیشه دلبهای عالم طاق طاق افتاد  
ز انماط در دلم و هم نفاق افتاده  
جان شایستگی از ساز ویراق افتاد  
و عده شب در میانش بزم واق افتاد  
آتش آفرینستان زونیکه عاق افتاد  
چاه برچیدن و بیل کشف ساق افتاد  
در ره شوق (چو در ال شتیاق) افتاد

چون کلام را به پیشاپایور برسد و در اقصی کلا  
شهر تهران پیش در اهل عراق افتاده بود

ششقه با سوزن از داغ بلندانی چند  
خار و پیر میخمت بیابانی چند  
بهند و کاکلت از چند برگ گنجهت بسی  
باد و پیکانست از بادیه پیمانی ما

کافر عشق بتانست مسلمانان چند  
و ا منم خار کشید است ز دامانی چند  
صحف روی تو شد حافظ ایمانی چند  
ساغر آبله خار مغیلائی چند

دولان

این خلعت داره حاجی ششقال  
کنده کسی چیز بر کسی  
سپارد و صفارش نباید کرد  
این را نیکو دارم و نیک گفت  
کن - و او در اینجا خند و خند  
سهرزدن بقول بزم  
سبغی ظهور کردن ۱۲  
داغ بلند ان بخت  
باجم نشانی باشد که حبس  
باید بدست رفتی

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰



فایض - تخلیص

کتابخانه ملی افغانستان

101

...

مجلس شورای اسلامی

100

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

تاریخ و جغرافیای ایران

مجلس

وہی ہے جس نے

1

[illegible]

جیغ از تفرقه و سرکه فیاض نماید

جمع و محفل فیضند سحنت الی چند

ی ندانی که درین طرح رزین فکر و لا  
به قولای تو بنگاشته و لوالی خید

رویت ذوالحجہ

یک حرف تلخ از لب شکرستان لذت  
از ترش خوشی تو بزم لذتی گرفت  
سوز دل از لب تو نمک بر جرات  
شفا لب تو بجان لذتی داد  
حاصل شد از سر ز قش بوسه خوشی  
گیرد زبان بد کربش طرّفه لذتی  
از ترک عشق لذت عاشق شود و فروغ  
لذت گرفته ز قش سیب و بهشت  
روشن شد هست دو دل من ز سوز دل

شیرینی لبست زمینی ارغوان لذیذ  
چون شهید آب حشرت من و مان لذیذ  
باشد کباب بانگ اندر دمان لذیذ  
زین بیش میوه نبود در جهان لذیذ  
سیدی بجز خویش ندیدم چنان لذیذ  
کز گوش می شود بخدا کام جان لذیذ  
چون در دهن که مان شود از ترک نان لذیذ  
نه لبین شد از لب او در جنان لذیذ  
شد بر زبان شمع شبستان از ان لذیذ

دیوان

۱۶۴	سعی این کلام را گویند که زبان مادر می دارد ۱۲	دوق بودن بقول همه لذت دشت حاصل ۱۳	این کرده است لذت پیشیدن یعنی ۱۴	دوق حاصل کردن همه لذت دشت کردن ۱۵	همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۱۶	همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۱۷	همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۱۸
<p>اگر در زبان تکلیف اهل زبان لذت کز اشتقاق است زبان در زبان لذت کام بهما بعین شود از استخوان لذت اشعار آید از تو در هر دستان لذت</p>	<p>از گفتگوی لذت یک بوسه لب در صرف عشق لذت لعل تو مصیبت هر کس بکام خویش بر دوق و بگیری لذت چش کلام تو صاحب زبان است</p>	<p>دوق و لای مازول داغدار است از داغ خورده نش بود گرچه نان لذت</p>	<p>رویف را می مهمل</p>	<p>من ندم جز درت ما و اولجائی گر عالم دشت جنون پند سیر کوی تست و عده شب در میان تا صبح آمدش سنا شد بلند از خاکساری های مصلح زمین دلبر اول برده ز انسان که گردیدم دول چشمک چشم تو با انخیز قتل عام کرد</p>	<p>عاشقت نیست غیله کوی جانم گر در سرش بنویس جز لطف تو سهوا می گر تا قیامت میسر این دور - فروانی گر و دول کردست قائم هیچ بینا می گر شد قرار از دست و نهامیم تناسی گر نیست کس اندر صفی شقایق ایامی گر</p>	<p>همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۱۹ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۲۰ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۲۱ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۲۲ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۲۳ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۲۴ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۲۵ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۲۶ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۲۷ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۲۸ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۲۹ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۳۰ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۳۱ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۳۲ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۳۳ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۳۴ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۳۵ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۳۶ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۳۷ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۳۸ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۳۹ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۴۰ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۴۱ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۴۲ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۴۳ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۴۴ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۴۵ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۴۶ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۴۷ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۴۸ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۴۹ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۵۰ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۵۱ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۵۲ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۵۳ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۵۴ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۵۵ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۵۶ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۵۷ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۵۸ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۵۹ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۶۰ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۶۱ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۶۲ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۶۳ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۶۴ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۶۵ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۶۶ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۶۷ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۶۸ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۶۹ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۷۰ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۷۱ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۷۲ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۷۳ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۷۴ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۷۵ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۷۶ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۷۷ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۷۸ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۷۹ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۸۰ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۸۱ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۸۲ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۸۳ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۸۴ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۸۵ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۸۶ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۸۷ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۸۸ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۸۹ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۹۰ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۹۱ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۹۲ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۹۳ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۹۴ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۹۵ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۹۶ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۹۷ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۹۸ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۹۹ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن ۱۰۰ همه لذت دشت کردن همه لذت دشت کردن</p>	<p>دیوان ای باران شاد چشم ۱۲</p>

۶۵  
 ۱- شاد و سرگرم بقول  
 «معم قائل کیوی» احوال معینی  
 دوم در بیان ترک و در پیش  
 سندش شادی و سرگرم شدن  
 و شاد و سرگرم کردن کسی  
 میبایستی شود پس با تحقیق  
 و اتفاق معاصرین شاد و سرگرم  
 است که از شادی  
 واقع شود. ۲-  
 ۳-  
 ۴-  
 ۵-  
 ۶-  
 ۷-  
 ۸-  
 ۹-  
 ۱۰-  
 ۱۱-  
 ۱۲-  
 ۱۳-  
 ۱۴-  
 ۱۵-  
 ۱۶-  
 ۱۷-  
 ۱۸-  
 ۱۹-  
 ۲۰-  
 ۲۱-  
 ۲۲-  
 ۲۳-  
 ۲۴-  
 ۲۵-  
 ۲۶-  
 ۲۷-  
 ۲۸-  
 ۲۹-  
 ۳۰-  
 ۳۱-  
 ۳۲-  
 ۳۳-  
 ۳۴-  
 ۳۵-  
 ۳۶-  
 ۳۷-  
 ۳۸-  
 ۳۹-  
 ۴۰-  
 ۴۱-  
 ۴۲-  
 ۴۳-  
 ۴۴-  
 ۴۵-  
 ۴۶-  
 ۴۷-  
 ۴۸-  
 ۴۹-  
 ۵۰-  
 ۵۱-  
 ۵۲-  
 ۵۳-  
 ۵۴-  
 ۵۵-  
 ۵۶-  
 ۵۷-  
 ۵۸-  
 ۵۹-  
 ۶۰-  
 ۶۱-  
 ۶۲-  
 ۶۳-  
 ۶۴-  
 ۶۵-  
 ۶۶-  
 ۶۷-  
 ۶۸-  
 ۶۹-  
 ۷۰-  
 ۷۱-  
 ۷۲-  
 ۷۳-  
 ۷۴-  
 ۷۵-  
 ۷۶-  
 ۷۷-  
 ۷۸-  
 ۷۹-  
 ۸۰-  
 ۸۱-  
 ۸۲-  
 ۸۳-  
 ۸۴-  
 ۸۵-  
 ۸۶-  
 ۸۷-  
 ۸۸-  
 ۸۹-  
 ۹۰-  
 ۹۱-  
 ۹۲-  
 ۹۳-  
 ۹۴-  
 ۹۵-  
 ۹۶-  
 ۹۷-  
 ۹۸-  
 ۹۹-  
 ۱۰۰-

زیر فرمانت <sup>۵۱</sup> ولا برداشت شد و می گرا

اینهم اندر عاشقی بالای غم های دگر

۵۵  
 بزنگ ابر نیسان ریخت مینا آب و ساغر  
 بتائید شب زلف تو سرشاران غافل را  
 ز عکس ابروت تنصیف دور جام می گرد  
 بسیر عالمی گرجام جم ایدل هوس داری  
 چو گیرد جام می زیر نقابش گاه مخمی زن  
 بدور دیده از عکس نگاهش در می صافی  
 کشیدی جرعه از جام و تحریک لب می  
 بیاض دیده در جام بلورین پرتوی دارد  
 خیال صبح دامنگیر ساقی شد که می ترسد  
 نریزد می بجا مت حکم می خوردن هساقی  
 گهی خوردن مهر و توان مهر شد روشن

ذیوان



معنی این زوئی نه برزند  
دربار شایان معین قدر  
که فی است که چو یکدیگر  
دل است چشم عالم بین  
تواند که شایسته آن کند  
شعریست - بقول  
بیا که یاد از بخت - ۱۱  
تا سوز که چویند  
بعضی جاری بودن در پیش  
آن باشد - بسیار لفظ  
تفحیح - قبح بیکسی  
حکمت - بقول بار باریا  
سودن اول - ۱۲

ای بدل نزدیک و از جلوه‌ات دویم منم (۵۵)	از رگ جانم قریستی و مجورم منم
دل بدست است گوید هر چه میخواهی کن	اختیار خود بدست خویش و بنوم منم
نقش اند چشم من چون مردمک درید	روشن چشم تو چشم گشت و بی نورم منم
از گلت نوشی بجانم نیش من جا گل است	شهید من وصف لبست گردید و بنوم منم
من رضا جوی تو گردیدم دولت خست	در غم عشقت کشیدم ریخ و مسرورم منم
هر چه گویی می کنم افشای زان دست است	دار از حکم تو حق گفت است منم منم
نشسته چشم تو بدستم کند در چشم خلق	مستی چشمت بچشم منست و مخمورم منم
ترک چشمت قتل عاشق کرد از جوش رانند	من دست نرگس میبارم رخسارم منم
شور چشمم از خیال تیزی شور لبش	می چکد از دیده نادیده و ناسورم منم
وادی عشقت صدای من ترانی هم نکرد	بالتأییت بتلای آتش طهرم منم

دیوان

صد قبح بشکست بر سر نیست چشم قطره

ای ولاد و دامن تا کست انگورم منم

روین سین مهمل



الحمد لله  
خبر نیا طر اوت ۱۱

اللغات - المهر  
غرائب - بعض

الحمد لله رب العالمين

اشک  
آمد آصف الو  
جواب

تقریباً ۱۰۰ سالہ

کتابخانه عمومی  
کتابخانه عمومی

ایضاً جی را گویند  
ویرینا ایضاً

فی الحقیقت ۱۲

صفتی  
کتاب مجرای قاف

کتابخانه و در شب

٢٠٢٠  
١٤٤١

در چشم آبدار تو آبی ندید کس  
 حاجت بیرونه نبود تا بجنبش  
 جز روی بی نقاب تو از نا بجنبش  
 جز آتش رخت که زنده سوز خوشی تو  
 جز چشم یارمن که نهان شد بکلام او  
 جز روی روشننت که زخوی قطره بر تو  
 جز دیده ام که بر خط عارض سیده است  
 جز آتشین عذار تو با پرده رخت  
 جز جام چشم او که بمیخانه دیده ام  
 جز چشم تو که جامع اضداد و صفات است  
 آب حیا بعارض گلگون شب صال  
 در آفتاب روی تو افسرده از چشمت  
 در یاب از کباب دلم سوز عشق را

در جو کبار تیغ حبابی ندید کس  
 بر روی آفتاب نقابی ندید کس  
 عشاق را بدست حبابی ندید کس  
 آتش بروی قطره آبی ندید کس  
 صدا خلجری نهفته به آبی ندید کس  
 قائم بروی شمع حبابی ندید کس  
 صد سر نوشت خود و کتبابی ندید کس  
 بر آتشی قیام نقابی ندید کس  
 اندر خمارست شرابی ندید کس  
 در یک پیا که آتش و آبی ندید کس  
 بی آفتاب همچو گللابی ندید کس  
 جز بر سر رسول چتر سحابی ندید کس  
 تا آتشی سوخت کبابی ندید کس





۱۰ - کون - ۱۱ - آتش آرد - ۱۲ - در آید  
 ۱۳ - حقیق و یقیناً تصدیف الفات  
 ۱۴ - در آید از شرب و کافور  
 ۱۵ - در آید از شرب و کافور  
 ۱۶ - در آید از شرب و کافور  
 ۱۷ - در آید از شرب و کافور  
 ۱۸ - در آید از شرب و کافور  
 ۱۹ - در آید از شرب و کافور  
 ۲۰ - در آید از شرب و کافور

<p>             شود و اندر حیرم ابروش قربانی اها              و لا پاس ادب بر ملاق بنهد تیغ آیدش           </p>	<p>             شود و اندر حیرم ابروش قربانی اها              و لا پاس ادب بر ملاق بنهد تیغ آیدش           </p>
<p>             ردیف صا و مهمل           </p>	<p>             ردیف صا و مهمل           </p>
<p>             اگر تشبیه رخت شد ز چمن گل مخصوص (۶۱)              اگر چه لعلت نمکین است و شکر گفتاری              عاشقش زلف عروس است و لی لطف صبا              گر چه دل داده او کامل صحت دل              اختیار تو بدست است پی جور و خفا              وقت خوش بزم طرب فصل بهار از شب ماه              گر چه شد دولت و نسیا بتر و دجال              از پس علم خطا در گذر ایجان و لی              دوش در کامل و لعلت بیان بختی بود              می کشد گر چه سربازان تو دل را لیکن           </p>	<p>             اگر تشبیه رخت شد ز چمن گل مخصوص (۶۱)              اگر چه لعلت نمکین است و شکر گفتاری              عاشقش زلف عروس است و لی لطف صبا              گر چه دل داده او کامل صحت دل              اختیار تو بدست است پی جور و خفا              وقت خوش بزم طرب فصل بهار از شب ماه              گر چه شد دولت و نسیا بتر و دجال              از پس علم خطا در گذر ایجان و لی              دوش در کامل و لعلت بیان بختی بود              می کشد گر چه سربازان تو دل را لیکن           </p>

۱۰ - کون - ۱۱ - آتش آرد - ۱۲ - در آید  
 ۱۳ - حقیق و یقیناً تصدیف الفات  
 ۱۴ - در آید از شرب و کافور  
 ۱۵ - در آید از شرب و کافور  
 ۱۶ - در آید از شرب و کافور  
 ۱۷ - در آید از شرب و کافور  
 ۱۸ - در آید از شرب و کافور  
 ۱۹ - در آید از شرب و کافور  
 ۲۰ - در آید از شرب و کافور

دیوان

در دل از چشم تو تیر می رگ گل مخصوص  
حلقه او شده در وصف تشبیه مخصوص  
بنده با بندگی صاحب دل مخصوص  
سور و جور ترا صبر و تحمل مخصوص  
لیک اندر نظم چشم تا مل مخصوص  
که نشد قافیه با باب تصاعط مخصوص

لاله باداغ نماید اثر خشم دلش  
زلف او گرچه کمندی به تطاول شد لیک  
شهبواران طریقت بجها نندایی  
شاه اندپی عشاق جفایت عام است  
نکته سنجان بنظر گرچه سخن می فهمند  
ای ز خود رفته درین باب کن بحث نبرد

نغمه های بهنگان گرچه شنیدیم ولا  
لیک در باغ غنزل بلبل<sup>۹۳</sup> آمل مخصوص

ریف ضامن

زینت افروزی چمن گل بگلستان عارض  
دائم آبی گشته از چاه زرخندان عارض  
چشم بدو ور که باشد چنینستان عارض  
ز سه مهر بود جلوه فروزان عارض

مایه حسن و بهار رخ خویان عارض  
بانغبان چمن حسن تو ای جان عارض  
روی گل زلف تو سنبل خط سیرت یگان  
سبزه اش خنجر خورشید خطش باله ماه

دیوان



صاحب بزم بیت دوم از  
حسن مطلع - بقول

مطلع باشد ۱۱  
سرفشت - بقول

صاحب بزم حکم از دقت  
مطلع باشد ۱۲

و خطایشانی ۱۲  
خط کشیدن - بقول

صاحب بزم دشت و دگر کردن  
مطلع باشد ۱۳

در پیش بر آید درون  
مطلع باشد ۱۴

چشم خوابا درون  
مطلع باشد ۱۵

# روین طای حلی

مطلع حسن توشد بر صفت رخسار خط  
بر بست گویاست حسن مطلع اشعار خط  
خط کشد بر کاغذ لب از خط گلزار خط  
می نماید سبزه خوابیده را پیدا خط  
شوق وصالش میزند بر رخ بجز بیا خط  
زانکه شد بر زخم سبزم مهر نم زنگار خط  
آیه حسنت بود در مصحف خط  
از خط فرمان او بیرون نشد ز نهان خط  
مهر و مه باشد دو چشمش گنبد در وار خط  
چند و حال ترا شد در کمر زنا خط  
لاله می بندد برویش چون خط پر کار خط  
از درون او بیرون می آورد آنا خط  
نامه سبب بسته را شد محرم اسرار خط

سرفشت عاشقان باشد خط سیما یی  
چشم مستش چشم خوابا ند ز زگرش چین  
خط بطلان میکشد بر یاس - امید وصال  
زخم خط آبدارش کر کشد آبی چپاک  
مصحف روی ترا خط است حل آن یی  
بود سر مشق جنون از فتنه جنش ولی  
فرق نازک که کشان - ابروی چهارش طلال  
عارضت آتش پرست آمد کتابی کاغذ  
عارض او ماه کامل را مقابل نقطه است  
از غبار دل نویسد نامه در خط انجا  
حرف حرفش ترجمان از پنهان دست

## دیوان

بقول آصف اللغات یعنی  
تغزل آید - و خط پنج بقول  
بهار یعنی شمع آن ۱۲  
کاغذ یعنی ای بقول  
صاحب بزم شمع که درین  
منسوخ داردش عیسی  
دوسوی ۱۲





قول صاحب بحر معنی یاقوت  
لب و دندان و شستن

داشتن - ۱۲  
ادب داشتن - ۱۲  
قول

اصفا الفات معنی صاحب  
ادب بودن یعنی خوب داشتن

ادب - ۱۲  
ادب کسی در کار شستن

قول اصفا الفات معنی صاحب  
کون خضای کسی - ۱۲  
شامی بود

قول اصفا الفات معنی صاحب  
دندان زد که زنده کلام از شستن

چون در خانه به بندی نه کنی آن اعطا  
نیست این حیلہ شرعی پوشایان اعطا  
تا نداری بجام لب و دندان واعطا  
که نه داری ادب محفل زندان واعطا

گفته آنچه با بر سر منبر این جا  
ویرنگدشت که با دختر ز عقد تو بست  
برزبان تو که کرد است کنون مهر سکوت  
وقت مای رود از دست خدا را بخیز

ای و لا در گذر از هر چه شنیدی لبش  
همچو غوغای نبود مرد بخندان واعطا

می روم زینجهان خدا حافظ (۶۵) هر چه بر سر مرا گذشت گذشت شد دل از دست و خانه ام بر باد ای سگ کوی یار خشم بگیر دل ز من بردی و نماند قرار من ز جور تو جان بلب شده ام آبیم از سر گذشت و آب جگر	ای تن خسته جان خدا حافظ تا گذشتم ز جان خدا حافظ من غم این نه آن خدا حافظ مالک استخوان خدا حافظ دلبر بیدلان خدا حافظ یار نامهربان خدا حافظ شد ز چشمم روان خدا حافظ
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

قول اصفا الفات معنی صاحب  
از رفتن خبری از بقیه و افیاد  
و دل از دست شدن معنی  
در عین است معنی افیاد  
شدن دل - ۱۲  
آب ز سر گذشتن  
قول اصفا الفات معنی صاحب

دیوان  
شستن دندان با کمال نزل  
حوادث و آفات - ۱۲

۱۰- روشن شدن - ۱۱- صاحب بخت و شانس - ۱۲- صاحب بخت و شانس - ۱۳- صاحب بخت و شانس - ۱۴- صاحب بخت و شانس - ۱۵- صاحب بخت و شانس - ۱۶- صاحب بخت و شانس - ۱۷- صاحب بخت و شانس - ۱۸- صاحب بخت و شانس - ۱۹- صاحب بخت و شانس - ۲۰- صاحب بخت و شانس - ۲۱- صاحب بخت و شانس - ۲۲- صاحب بخت و شانس - ۲۳- صاحب بخت و شانس - ۲۴- صاحب بخت و شانس - ۲۵- صاحب بخت و شانس - ۲۶- صاحب بخت و شانس - ۲۷- صاحب بخت و شانس - ۲۸- صاحب بخت و شانس - ۲۹- صاحب بخت و شانس - ۳۰- صاحب بخت و شانس - ۳۱- صاحب بخت و شانس - ۳۲- صاحب بخت و شانس - ۳۳- صاحب بخت و شانس - ۳۴- صاحب بخت و شانس - ۳۵- صاحب بخت و شانس - ۳۶- صاحب بخت و شانس - ۳۷- صاحب بخت و شانس - ۳۸- صاحب بخت و شانس - ۳۹- صاحب بخت و شانس - ۴۰- صاحب بخت و شانس - ۴۱- صاحب بخت و شانس - ۴۲- صاحب بخت و شانس - ۴۳- صاحب بخت و شانس - ۴۴- صاحب بخت و شانس - ۴۵- صاحب بخت و شانس - ۴۶- صاحب بخت و شانس - ۴۷- صاحب بخت و شانس - ۴۸- صاحب بخت و شانس - ۴۹- صاحب بخت و شانس - ۵۰- صاحب بخت و شانس - ۵۱- صاحب بخت و شانس - ۵۲- صاحب بخت و شانس - ۵۳- صاحب بخت و شانس - ۵۴- صاحب بخت و شانس - ۵۵- صاحب بخت و شانس - ۵۶- صاحب بخت و شانس - ۵۷- صاحب بخت و شانس - ۵۸- صاحب بخت و شانس - ۵۹- صاحب بخت و شانس - ۶۰- صاحب بخت و شانس - ۶۱- صاحب بخت و شانس - ۶۲- صاحب بخت و شانس - ۶۳- صاحب بخت و شانس - ۶۴- صاحب بخت و شانس - ۶۵- صاحب بخت و شانس - ۶۶- صاحب بخت و شانس - ۶۷- صاحب بخت و شانس - ۶۸- صاحب بخت و شانس - ۶۹- صاحب بخت و شانس - ۷۰- صاحب بخت و شانس - ۷۱- صاحب بخت و شانس - ۷۲- صاحب بخت و شانس - ۷۳- صاحب بخت و شانس - ۷۴- صاحب بخت و شانس - ۷۵- صاحب بخت و شانس - ۷۶- صاحب بخت و شانس - ۷۷- صاحب بخت و شانس - ۷۸- صاحب بخت و شانس - ۷۹- صاحب بخت و شانس - ۸۰- صاحب بخت و شانس - ۸۱- صاحب بخت و شانس - ۸۲- صاحب بخت و شانس - ۸۳- صاحب بخت و شانس - ۸۴- صاحب بخت و شانس - ۸۵- صاحب بخت و شانس - ۸۶- صاحب بخت و شانس - ۸۷- صاحب بخت و شانس - ۸۸- صاحب بخت و شانس - ۸۹- صاحب بخت و شانس - ۹۰- صاحب بخت و شانس - ۹۱- صاحب بخت و شانس - ۹۲- صاحب بخت و شانس - ۹۳- صاحب بخت و شانس - ۹۴- صاحب بخت و شانس - ۹۵- صاحب بخت و شانس - ۹۶- صاحب بخت و شانس - ۹۷- صاحب بخت و شانس - ۹۸- صاحب بخت و شانس - ۹۹- صاحب بخت و شانس - ۱۰۰- صاحب بخت و شانس

در بیان من رسید آن دم	گفت تاب و توان خدا حافظ
حسرتی میسیرم و آلا با خوش	
اوه نه گوید که مان خدا حافظ	

روایت عین مضمون

<p>دو دانه هم بر لب داشت باری من چه شمع (۶۴)</p> <p>من شمع از آتش چند آنکه خاک شدم</p> <p>جان من از آتش جانم کن از من حال</p> <p>راستی نشان میرو می شست زانکه زان</p> <p>آتش روشن چراغ جان (بنا نویسم)</p> <p>خوف صبحی و شب وصل است و انگیز</p> <p>زلف عیار تو دارد و کف از عارض چراغ</p> <p>چراغ تو می روی روشن کرده ام پر از تو</p> <p>من چون بر دانه است بام از رخ ز تو زان</p>	<p>سوز ز جانم زانکه زان در کسوت تن چه شمع</p> <p>توده خاک ترم گوید در من چه شمع</p> <p>من شمع از آتش چند آنکه خاک شدم</p> <p>جان من از آتش جانم کن از من حال</p> <p>راستی نشان میرو می شست زانکه زان</p> <p>آتش روشن چراغ جان (بنا نویسم)</p> <p>خوف صبحی و شب وصل است و انگیز</p> <p>زلف عیار تو دارد و کف از عارض چراغ</p> <p>چراغ تو می روی روشن کرده ام پر از تو</p> <p>من چون بر دانه است بام از رخ ز تو زان</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

دیوان

استعاره کرده از دیوان  
سبب بکشد از شمع این  
دیده روشن شد از کسوت  
بکشد از شمع این

۱- روز دوشنبه  
 ۲- روز دوشنبه  
 ۳- روز دوشنبه  
 ۴- روز دوشنبه  
 ۵- روز دوشنبه  
 ۶- روز دوشنبه  
 ۷- روز دوشنبه  
 ۸- روز دوشنبه  
 ۹- روز دوشنبه  
 ۱۰- روز دوشنبه  
 ۱۱- روز دوشنبه  
 ۱۲- روز دوشنبه

چون شب و بیکه ز لطف یار عارض آنهفت	طلعت خورشید شد در روز روشن همچو شمع
دشمن بدیم و حضور لا یزال او و لا	بود در بزم تجلی شمع این همچو شمع
رویت عین مجله	
دمی که بهدم ابروی یار شد خشم تیغ ز عکس جوهر ابروی او که زنگار است فرو رود بجز بگره چو زنگ در پولاد اجل قبضه جان باز و خون بگردن است بر آتشین دل من آید آتش چشم من بر آب دیده من (حالتیکه در من است) بحیرت است میحاز طرفه اعجازش نگار که من آن آید آتش چشم ترا بعکس جوهر چشم تو در سیه تابش بجوهرش سر تسلیم کرد خشم دم تیغ عیان شود خطره از بهیت مجسم تیغ شود و محبت جوهر قضای بسم تیغ به تیغ ناز تو قربان شود خشم و چم تیغ شد و گرمی آتش از آله دم تیغ پللی است بسته تیغ نگاهت از خشم تیغ که مرده را لب او زنده کرد از دم تیغ به سینه پر نشود ز خشم جز بدم تیغ خسته داغ غلامی است بر چاهم تیغ	

۱- روز دوشنبه  
 ۲- روز دوشنبه  
 ۳- روز دوشنبه  
 ۴- روز دوشنبه  
 ۵- روز دوشنبه  
 ۶- روز دوشنبه  
 ۷- روز دوشنبه  
 ۸- روز دوشنبه  
 ۹- روز دوشنبه  
 ۱۰- روز دوشنبه  
 ۱۱- روز دوشنبه  
 ۱۲- روز دوشنبه

دیوان

المطبخ

170

بسم الله الرحمن الرحيم

100

*[Handwritten signature]*

3. 1. 1991

مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

1970

تفتیشی - بنده عرض  
است - ۱۲

1

ز آید از نگاهت کشیده زخم آب  
چو زخم من ز کشیدش نیام تنگ بر  
بدوق قند گزشت بدوق بوسه چشم  
بیک نگاه دو پیوسته ابرو و بینی  
ز تیغ ابرو و آبش لبم بگاه طوفا  
بیک کرشمه دودل کرد عاشق خود  
شد از نگاه تو پیدا خدنگ ستارش  
و چشم من به هوای دو ابروت جانما

لبش به لذت تیغ تو میسرند و دم تیغ  
نماند غیورم کس به هر محرم تیغ  
کشاد زخم کهن لب بخیر مقدم تیغ  
ز دوا الفت را خبر داد جفت تو ام تیغ  
بر دبطاق حرم ذوق آب زرم تیغ  
دو تپیده باز می شست بزخم پیهم تیغ  
ز ابرو تو هوید اکمان رستم تیغ  
سفعینه ایست که گردید غرق در تم تیغ

بعارض گل زخم و لالچیشن دل  
زقطره قطره خونم چکیب شبنم تیغ

دین

شد نقد روان در طلب سیمبرم صرف (۷۸) و عشق تو بی مایه بود این قدرم صرف  
کردم هر شب جمع چشم آب جگر را هر قطره او شد بد عای سحرم صرف

دیوان

گفته اند که در آن زمان به بازار دما  
کردیم - ۱۲

۵۹ اعلیٰ - قبولی آصف  
الغنائت تمام صلاحه را سپردند و بابت  
که پیشین طلبه پس بدو شایسته از او است  
بود و گویند که از آن قبل به سرد  
ترتیبی از انصافیت ۱۳

کمال چشم مراد

دوم چشم است بهار و کاران

کرده از غنی ساقی

آب بر آینه زلفی

فول است الفان و هم ایران

است که قادی یکبار سوزید

پیش بر گیسو بایک گداشته

آب بر آن مهر زلف و این افکون

نور رسیدن و سلامت آمدن

کی شادمانه ۱۲

سوزن بر قبول صاحب

چشم بخت و کردن ۱۲

صد شکله که شد در ره اوشت پریم صرف  
 در پای خوابست تو شد چشم ترم صرف  
 کان گردش چشم تو بود و نظرم صرف  
 یک دژه لغوای ز سوز جگرم صرف  
 شد در غم و آینه چشم ترم صرف  
 در تلخت اخلخال تو تار نظرم صرف  
 که هست که در عشق تو زیره و نیرم صرف  
 در راه فراق تو بود خشک ترم صرف  
 در بندگی عشق تو شد خال و قورم صرف

پروانه کند طائر منکم بخیالش  
 شد آبد خسل خا اشک خانی  
 ما طالب علم نظر تسم به نحوی  
 آن به که دل سوزی عشاق جگر سوز  
 من آب بر آینه نه ریزم بقضایت  
 چشم ز پی بوسه پای تو نمودست  
 در گردش دوران نه چنین حادثه سوز  
 شد وقت بهشت چشم ترم و ناله خشم  
 بی مایگی که در مگر خانه بد و چشم

	در وادی عشق و آینه سر و سنانا	
	شد آبد پای در آب چشم صرف	
	در وادی عشق و آینه سر و سنانا	
	بود در آب چشم صرف	

صاحب بخت و کردن ۱۲

سوزن بر قبول صاحب

چشم بخت و کردن ۱۲

سوزن بر قبول صاحب

چشم بخت و کردن ۱۲

سوزن بر قبول صاحب

چشم بخت و کردن ۱۲

سوزن بر قبول صاحب

چشم بخت و کردن ۱۲

دیوان

در آینه و آب چشم صرف  
 الفان آب در آینه و آب چشم صرف  
 خنده ۱۲

یک سر - در جوار  
 سرس را شعله باشد  
 از چشم ۱۲  
 در دلت پیوسته ای که از او  
 در زیر ۱۳  
 که از او نیست در پیام گریه  
 و آن آردن لطف از او نیست  
 بعد از که از او نیست قریب

نی خب سرم بود ز انجام عشق	نی خب سرم بود با غاز او
عاشق تو تابع احکام عشق	یک سر من نیست مرا خراف
دامن صحبت مرا شام عشق	نور سحر ظلمت شب شد مرا
یا فقه ام از دلت الهام عشق	چون نه کنم دعوی پیغمبری
من ز ازل بسته ام احرام عشق	چاره سیرانی من شد لباس
تا لقب زلف تو شد دام عشق	از غم پابندیم آزاد کرد
خورده ام از زگرش و جام عشق	شد عوض نشه خوارم قرون
پخته شد آخر هوس خام عشق	در نظرم خام بود بخت مغر
کفر بود داخل اسلام عشق	عشق بتان حامی ایمان است
برد تر از دلم آرام عشق	شد حرکت مایه تسکین دل
بود بنا کامی من کام عشق	و عده فرد البقیاست رساند

دیوان

گفت زار بای معانی و لا  
 دو جنوتم شده ای پیام عشق

این بر لفظ اشک کرده ۱۲  
چون تشبیه داده اند به یادگار  
فارسین اشک را  
هم در کاین کرده بر معنی قافیه  
نام استعمال کرده اند و بهار  
فارسین اشک است  
کردن بهت بر زبان کاین کرده ۱۱  
عشق اشک یعنی گریه  
و از زبان لفظ اشک گشتن گریه  
فارسین اشک را یادگار  
عاجب بگویم خنده کردن و خندان  
خنده زدن به قول

رویت کاف عبری

سلک مروارید بار دگر یام از تار اشک (۱۰۰)	خنده زد و برابر نیسان چشم ز یور بار اشک
در حضور یار - گاه گریه ام از عکس لب	جلو و پا قوت دارد و آنه های نار اشک
او بجال زار من از چشم لطف اشکی نه ریخت	اشک دارد چشم من از حسرت پیدار اشک
خار فرگان تو ناز و برگل عارض هم	عاشقت دارد و بدان صد گل بخار اشک
قطره های اشک گوهر ریخت از چشم صد	ابر چون گریه می دید بر رخسار اشک
از سر شکم شد روان دریای ناپیدا کنای	بیش نبو دگر چه از یک قطره مقدار اشک
می کنی بر سبزه خوابیده خط ناز ما	تا چکد از دیده من شب بزم پیدار اشک
از گنبدانی مشو غافل که لغز و پای او	چشم من - مگه از دست طفل نوقار اشک
چشم خونبارم نخواهد جز تو بیند روی گل	ریختش تا نشکفد این غنچه گلزار اشک
دیده هست تو عکس از چشم گلگونت کشید	جان من حیران شو بر همیشه گلدان اشک
بار دل برداشت چشمم تا سبکبارش نمود	حیف باشد کس نبرد از در چشمم بار اشک
کثرت اشکم نماید همچو باران تار ما	در کمر ز ناز شد تسبیح گوهر بار اشک

دیوان

چون لفظ لعل در کاف  
۱۳ - کرده  
عشق چشمه گلزار بقول  
بهار تشبیه کرده گلزار بهستان  
خفا بگوید فارسین اشک را  
با تشبیه تشبیه داده اند به یادگار  
بر لفظ اشک در کاف کرده تا  
سبکبار به قول بهار  
ناید هیچ بار با خود داشته  
۱۴ - باشد

لے آتش از آب بر آیدند  
بقول آصف اللغات از عربین  
و نیز بنظیر آید

نقشہ نقشہ نقشہ

آب و اشتیاق کو میو

۵۴

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی



شعله بر خاست از دل ریخت صد انگر ز چشم  
اشک را نام و نشان باقی است از نیل و ان  
جو بریا قوت سنگین دل شد و آبی به رو  
قطره از دریا جدا گردید و دریا هم از دست  
تا بدمان می رود غلطان بخط مستقیم  
عکس میگیرد ز چشم یار و از چشم طلوع

آتش از آبی بر آرد آتشین رخسار اشک  
محو شد هر چند مثل نقش آب آثار اشک  
آب می دار و سرا پا لعل دست افشار اشک  
کس نباشد جز دل من افتاد سرا اشک  
دور دار و نقطه قائم کن پر کار اشک  
با قمر شبیه دار و انجم سیار اشک

او بجور دور چشم طفلی باشد میتم  
کس نشد جز ستیمن اسی و لاغنها را شک

ردیف کاف فارسی

رخ گلگون و عارض گلرنگ  
از شگفتی که زلف او دارد  
ریخت زنگی بر آب دیده‌ایا  
ناله عاشق تو در مستی

(۱۷) <sup>۴۴</sup>بروز رومی و عارض گل رنگ  
<sup>۴۴</sup>برخ خود شکست سنبل رنگ  
<sup>۴۵</sup>تا برین دز ساعن مل رنگ  
<sup>۴۵</sup>می بروز صدای قلقل رنگ

دیوان

۱۲ - رنگ برود و شکستند -

[illegible]





۱۰۰ آب و در آن تنغ -  
قبول آصف اللغات آگیری  
کردش - ۱۲

مفتی ولی بلب روایت -  
تقریب صاحب جامعہ اسلامیہ  
کراچی - ۱۲

دینکا بروی معنی  
پیشین است و گنج بقول بابا  
از اما می عشق - و رنگ گل  
چرخ گلدیل شد و زلف

فخر راولپنڈی پاکستان  
 نقول صاحب بکر بیگ راولپنڈی  
 بیگم بیگم بیگم بیگم

خیال خاطرم تیغ نگارست را و هد آبی  
مرا پروای جانم نیست در نظاره چشمیت  
دلم بر لب دو در عرض حال زخم پیکانش  
بر روی گلرخ مازنگ گل بهزنگ بلبل شد  
چو خاک مقدمت نور می به بخشد چشم عالم را  
دلم را می دهد در پرده قابوی تماشايش  
لب آتش فشان از منع فرامدم زند آبی  
دلم بر بودی هم از گرانباری و ددل باشی

که از سنگین دل دارم گرسنگ فسان دل  
ز شرکان ناوکت بنشانم ای برو کائن دل  
با تیدیکه اورا جا و بر حسن بیان دل  
شکسته عند لیبان چمن اخار از ان دل  
بیان نشین چشم و لبرن همچو جان دل  
چه خوش منصوبه چید است چشم خوچکان دل  
بجای سوز مار آب شد ضبط فغان دل  
و فاکیشان سوز تو گیر ندش گران دل

بوچشم سید مست پذیر خال ہندوش

وللازمين وجه دار الفت منستان دل

دائماً ویدہ ترو دار و دل

دیدہ آب ز سرگزشتہ

استین برگ زرگر یہ بسای

استین از قره بر دار دول

سیل خون تا یکم دارد و دل

گزینہ شام و محراب و دل

منصوبه قرار دارند و  
بوقوف منصوبه ذکر شده است ۱۱  
باصحاب چه ذکر کرده است ۱۲  
آیه مذکور به قول  
اصفا القلیات یکین ۱۳  
آیه بحدود شش  
عقود اصفا القلیات سرور

دیوان

تقاضا در دل پیدا شدن  
معه این است که هرگاه  
در این جهان که  
دیده و بدین طریقه هر دو  
تقاضا در دل پیدا شده

[illegible]

آصف افشار در ایران رسم است

کشف الکیف  
ابن رشکون

گرفتار  
مقامات آمدنی شمارند۔ ۱۲

اصناف اللغات - عايم کشي

کودن - ۱۲

اگر کسی بزرگوار را شنید که در راه خدا

يقول اصف  
بالون - ٢٢

زین جهان غم سفر دارد دل

آب بر آینه چشم بریز

کاش عشقم بجگر دار و دل

سوزا و خرمن جان پاک بسوخت

چشم اضافت مکرر در دل

آبِ لَنگِ گِرفتن ستم است

زیریا آتش سوزان است و لا

کات در کاسه سحر دار و دل

روینیم

نشان اوست نشانی که بر جبین دارم

سر نیاز حضور تو بر زمین دارم

کرشته نگه داشتک گوهر من دارم

ختم خودیش شمس پوری گردن یار

از آنکه دست طلب اورا تسخیر دادم

بزیبای نگاهم کشیده دامن

که مبر نوشت قضا میر میر جیبر دارم

تغافل تو مراحت<sup>۵۴</sup> گم نتوان کرد

بین کشتی و شیر و تو و شیر و ام

شکل زندگی که دل را بدل بود راهی

که از هر یک از اینها یک عدد را

عاشق نگذارم ز شرم او عقی

عجیہ دار کے لئے جو حالتیں ہیں وہ

فنان اشد خاند و خنجر نمره نچه ایدمان

دیوان

مجلس  
دست در استیضاح  
مجلس

۱۲- از کتاب "عقوبات" نقل شده است که  
مفتی عظیم گیلانی ۱۲  
آبجیدین نقوی آصف  
۱۲

الفاظ با کمال کمال  
کشف کشف  
اسرار اسرار  
ضعف و کمال  
شواهد

[illegible]



عشقم این نفس بخش  
 از آن بود که حال از او در پیشگاه  
 است و این ناله از او در پیشگاه  
 ناله و خوارم - ۱۳  
 لب و دندان را روشن - ۱۴  
 لب و دندان را روشن - ۱۵  
 لب و دندان را روشن - ۱۶  
 لب و دندان را روشن - ۱۷  
 لب و دندان را روشن - ۱۸  
 لب و دندان را روشن - ۱۹  
 لب و دندان را روشن - ۲۰

<p>و لا مانند ز تار یکی عمل باکی          از آنکه سلسله فیض شمس وین دارم</p>	<p>ردیف خون</p>
<p>لبستم از تذکره آن گل خندان          از تیر نگاه تو دلم دغدغه ناک است          یک حرف جوابی نزنند شکوه مارا          در جسد سرو زلف تو فرقی بیان است          سائیدن سر بر در او سجده شکر است          تا زنگهم حلقه ز نند زلف و تار را          در آتش عشق تو ز دم دامن محشر          آن خال که از چشم سیاه تو چکید است          در لفظ تو صد معنی پیچیده نهانست          قریب نه پسندی که براحت خللی داشت</p>	<p>رضایت که چون نغچه ندانم لب و دندان          آن تیر که در می گذرد ز اهن سندان          دندان نهاده است مگر بر سر دندان          چون زلف پریشان نکند جعد تو چندان          افتاد گیسوم سر زنده از داغ بلند آن          هر چند بود زلف تو از سلسله دندان          تا زنده شود آرزو مرده پسندان          بر آتش روی تو کند کار پسندان          مشکل نبود و حل سخن پیش سخندان          این طرز تو دور از روش حوصله مند آن</p>

عشقم این نفس بخش  
 از آن بود که حال از او در پیشگاه  
 است و این ناله از او در پیشگاه  
 ناله و خوارم - ۱۳  
 لب و دندان را روشن - ۱۴  
 لب و دندان را روشن - ۱۵  
 لب و دندان را روشن - ۱۶  
 لب و دندان را روشن - ۱۷  
 لب و دندان را روشن - ۱۸  
 لب و دندان را روشن - ۱۹  
 لب و دندان را روشن - ۲۰

دیوان

عشقم این نفس بخش  
 از آن بود که حال از او در پیشگاه  
 است و این ناله از او در پیشگاه  
 ناله و خوارم - ۱۳  
 لب و دندان را روشن - ۱۴  
 لب و دندان را روشن - ۱۵  
 لب و دندان را روشن - ۱۶  
 لب و دندان را روشن - ۱۷  
 لب و دندان را روشن - ۱۸  
 لب و دندان را روشن - ۱۹  
 لب و دندان را روشن - ۲۰

ع ۱۰۹ قطره فشانست بقل  
ع ۱۰۸ آب بر روی آلودن  
ع ۱۰۷ درگاه آید کردن و رفتن  
ع ۱۰۶ آتش زبانی بقل  
ع ۱۰۵ آتش زبانی بقل  
ع ۱۰۴ آتش زبانی بقل  
ع ۱۰۳ آتش زبانی بقل  
ع ۱۰۲ آتش زبانی بقل  
ع ۱۰۱ آتش زبانی بقل

چون فکر بلند تو ولا عشقشین است

قدر تو فرون تر بود از پایه بلندان

ز شرگان می فشاند قطره چشم اشکبار من	پچشم آنکه آبی آورد بر روی کار من
نریزد اشک غم چشم تو بر خاک مزار من	نگاه دور بین خواهد که بنشاند عیار من
چو شمع آتش زبانی های من روشن کند نخل	براد آب از آتش کلام آبدار من
پچشم افتاد گل شد غنچه خاطر بلبل ویت	ترا و دشمنم شرگان رچشم خار من
تف خون گرمیم بگداخت در لای صورت سنگی	بشکل توده آتش فشان یزد شرار من
امید بیم را و ردل بود کیفیت پییدا	جز را با بنوا تو ام شمار در روزگار من
بضبط ناله سوز دل نگه دارم جبا آب سا	اگر آهی بر ارم آب گرد و جسم زار من
به پیغم تا چه روز آرد ندانم تا چه شب بید	بیاد زلف و عارض میرود دلیل و نهار من
عجب نبود که نخل قاشش بر آورد رنگی	کز اشک لاله گونش آبدار آبیار من
شب وصلت بود تا خانه از نامحرمان خالی	نیاید خواب خوش شب پچشم انتظار من
جبا چشم امیدم هوا جویت چرا نبود	که آب رفقه را آورد که در جو بار من

دیوان

ع ۱۰۰ آتش زبانی بقل  
ع ۹۹ آتش زبانی بقل  
ع ۹۸ آتش زبانی بقل  
ع ۹۷ آتش زبانی بقل  
ع ۹۶ آتش زبانی بقل  
ع ۹۵ آتش زبانی بقل  
ع ۹۴ آتش زبانی بقل  
ع ۹۳ آتش زبانی بقل  
ع ۹۲ آتش زبانی بقل  
ع ۹۱ آتش زبانی بقل

ع ۱۰۰ آتش زبانی بقل  
ع ۹۹ آتش زبانی بقل  
ع ۹۸ آتش زبانی بقل  
ع ۹۷ آتش زبانی بقل  
ع ۹۶ آتش زبانی بقل  
ع ۹۵ آتش زبانی بقل  
ع ۹۴ آتش زبانی بقل  
ع ۹۳ آتش زبانی بقل  
ع ۹۲ آتش زبانی بقل  
ع ۹۱ آتش زبانی بقل

بکشت آرزویم ابر چشم ترا به بار من  
من اندر جستجوی یارم و او در کنار من  
کز هر قطره بند و خوشه مادر کشتن از من  
که من در انتظار یار و او در انتظار من  
مگر آبی نمی ریزد داز و آید بکار من  
مگر زلف تو داند یا نگاه تار و مار من

شود و بر بادی جفین امید من اگر بارد  
بصیرت با ختم از چشم بند نور سیماش  
بآب دیده که در تخم الفت وز زمین دل  
غلط انداز شد حسن قبول او به اندازی  
کشید از موی شرکان کاسه چشم تو نقصانی  
سپید بختی بریشان وز کار پیکار من دایم

والاستشکل بود جان بر دلم از بقیرایها  
ز دست دایم شکست چون طرف قرارین

طبع تو مطاع هوس آہر من من  
فانوس چراغیت کنون پیر من  
شمعیم کہ اشکم زہ آتش بہ تن من  
جان آب شدہ و قالب خالیست تن من  
تا حوصل تو جان گرد و جانم بدن من

حسن تو بود و خالق خلق حسن بین  
یکداخت ز تار نفس گرم تن  
هر لحظه شود و موز دل از گریه فروخته  
تا ضبط فغان کرد و دم کوره آتش  
در قالب تن ریخته ام پیکر جان را

جانب پریشان  
جان پرورد - بقول  
صاحب کج رنده گانی کرون و  
سلامت ماندن و نجات یافتن  
از عیبک - ۱۵

از دل این محاربه معاصرین  
علم است به ۱۵

وہاں

من آید و آتش کرد و است  
خاک آید و خاک آید

جان خالص تیار شدہ است

این باشد - ۱۱

صاحب جگر خوش و بی باغ  
شدن - ۱۲

چون آب از گریختن -  
کمان زدن و وارک و غرق شدن

آتش خاموش بقول  
آصف اللغات از تشکیک شده

بافتند - ۱۳  
چون آتش خاموش بود تن دین

چون آتش خاموش بود تن دین  
چون آتش خاموش بود تن دین

از ناله بجان آدم و آب ز سر شد  
پیمان طلبی تفرقه انداز اهل شد  
باطل شود از شاخه و در صفت شاق  
چاه و نقش کرد مرا غرق تحیر  
روی تو بتالیف قلوب است کنایی  
حیران نقابت اجماع صوت تمثال  
گفتم که بجایزه وجود دستم را  
آیین در آیین و در جلوه توحید  
بستم ره را از خیال خوش بجان  
از سخت رسا چون گدازم شد بخیمالت  
تینغ منخش ضرب مثل داشت که می  
از ساغر گوش آبکش ابل سما هم  
خیز و سخن فرس خاک و طن ما

چون آتش خاموش بود تن دین  
خاموشی و حرف نهید بر سخن من  
و عوامی (نباشد و گری می بین اسر)  
لب تشنه او آب بود در دین من  
خط حاشیه پیمای تو شرح سخن من  
کما عینه تصویر نباشد کفن من  
لب بستن او دست نهید بر دین من  
جانانه بجان است چه جان و دین من  
تا در نه کشتی کلفه بیت الحزن من  
بگذاشتم این جا همه رنج و محن من  
افسوده دل افسر و کنی انجمن من  
پراز می فیض است ببلوی سخن من  
ست کش تبر نیا شد دکن من

کردن - ۱۲  
حرف نهادن - ۱۳  
خاموشی و حرف نهید بر سخن من  
خاموشی و حرف نهید بر سخن من

دیوان

مقصود و مقصود است  
دیوان از نقاب و حیران است  
و عجب کند ز یاد من که مرده  
همه و کفن من آیین تصویر  
نیست که کاش من از پس او  
پند یا عکس تو در کفن تمام شود  
لب نقاب بر روی تو چو زار  
دست بر دین

کدام است بهار و گریه کرده  
بهر روز قاف و دوازده  
معی با پای است در حالت  
نمیزده هم دست بردوان  
افسوده دل افسر و کنی انجمن  
کند بخش را با این شایسته  
مشهور - ۱۲  
آبکش - ۱۳  
معنی سقا - ۱۲  
این معنی طری است  
که برای شاعران و سخن



۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

<p>صد بلبل شیر از رسد در چین من</p>	<p>از خنده گلریز و نسیم دم آصف</p>
<p>بی قدری عالم نکند رنج و دلم را</p>	<p>شاد است و لا قدر شناس سخن من</p>
<p>         ندانستم که ریزد خند به فکر محال من          نقاب پرده چشمست بر لوح خیال من          که شکل آسمان در چشم من ناید هلال من          مرا پهلونشین جاده اش که احتمال من          جواب آسمان باریسمان گیر رسول من          که دارد آرزوی شام وصل و زوال من          صفای او مرا شنید آگند بر خط خال من          بود بالا تر از حکم قوت در مثال من          نه بینی ناز پروردنگه شد پائال من          بنام اییز و چه مضمونی نوشتی حبال من       </p>	<p>         شکر خند لبش بر کام خود گیر و خیال من          بر تصویر رخت بی وجه بود و انفعال من          منم آیینۀ تصویر طاق ابروهای          خلط اندازی پیمان کشیدش بر دلیعاشق          به بند کاکلت افکند شوق مطلع ویت          من آن خورشید صبح عشق و سوزم شوهرش          بعشق جلوه روی بتان از خود فراموشم          خطابت و رباشم کردم بیرون ز دم خود را          من از دست جفا جویمان ندارم از وفا چمی          کشتو از نامه ات سر بسته را ز بخت و آرقم       </p>

دیوان

در خانه معصومین چشم کن  
 بهار از آنکه از قیاسی ناز  
 بهار از آنکه از قیاسی ناز  
 بهار از آنکه از قیاسی ناز



۱۱۳	ساین نام یکی به از عاشق خراب گران بیجی خیالین دست پیدا در صفاتش ذکر کرده ۱۲-۱۳ آیه درین است ذکر این امر باشد از چشم است الفات بود ۱۳-۱۴ پر زار در این جا استاده باشد از زلف صفات زلف آمده است در این جا
گاه می آید مرا در دل خیال روی تو نشان دلداریت می گوید که در دل بود دوش در خواب گران دیدم رخ روشن خواب اسی و لم قربان ز نبوری که از گل شهید کرد لاله در اطراف مه آثار باران گفته اند یک نگاهت حیف نگذار و قرار می دلم ناوک چشمت نشد تسکین ده دل منچو تیغ زین سبب دار و پر یزاد تو غمخیز و لقب	گاه بیرون میروم و از دل خیالم سوی تو بیدگت گوید که دل رفقت در پهلوی تو چون سحر خا هم فرو برد آفتاب روی تو نقطه خالت ز عارض در لب و لجوی تو گر پیام داد اثر از خلعت گیسوی تو رهرو دشت جویم از رم آهومی تو بسمل نازت بود دل داده ابروی تو دانه خالت بدست زلف و شبنمی تو
شد سگ کویت بچشم استخوانم پاسبان تا ولا بیدست و پا افتاد اندر کوی تو	
بطلع روی مه جبینم چو جلوه گر شد طالع ابرو قصیده آن و چشم برین چو طبع من است یکسر فلک ز ابروی طاق طالع من روشن ال ابرو دو مصرع حسن مطلع من دست بر زخیال ابرو	

دستبندی بخت  
 صاحب بران گویا باشد  
 از زار و اقام طعرات سازند  
 و پیوسته در دست بگیرند و  
 بوی کند و پیچ از طالع و  
 خوشبوی که آواز بدست توان  
 گرفت و بوی شامه گویند  
 دیوان  
 طالع طالع و طالع و طالع  
 حسن مطلع قبول  
 صاحب بچشم و دم از  
 غزل تصدیق که مطلع این  
 سزدن - قبول  
 صاحب بچشم و طالع و طالع



سلجہ بال بقول برهان مبین  
- صاحب منتخب

۱۴ ذی الحجه ۱۳۵۰  
۱۲ - ۱۳

کتابخانه عمومی مردم و دولت نقیانی  
کتابخانه عمومی مردم و دولت نقیانی

ابن ابی حنیفہ

عجب  
دل رفته باشد

دعوت  
موجودہ  
۱۲

سے کہ ان کی پیشین گوئیوں کی حقیقت ان کی

1

خیال مانی غلط نماید که موهو حال او کشاید  
و لا بجز دست مانیاید ز موقلم شرح بالابر

دوش یارم گفت حرفی دوید و (۸۱) ایتم آمد از لب دل جوید  
از پریشان حالی شیدای یار  
پیش بین دستی بدوش من نهی  
می کند افتان و خیزان که شوی  
ولبرانشو دران بر خاطرست  
طرفه عیبی که غمخواری کند  
چون خبر دادم ز جو را و باو  
زلف او آگاه باشد موید  
تا که با بیگانه باشی رو برو  
در هوای او غبارم کو بکوی  
اگر غم دارد دل من تو به تو  
چون خبر دادم ز جو را و باو

او باندازی پیرد از وکلا  
شدن باغم در مستام گوه

روایتی و تاریخی

چشم من بند و حقیقت نقش اسرار شگوا (۱۲) | لاج دل از دیده باشد عکس بر دار شگاه  
مردم چشم تو بیند و ایست همچون لغو | در کمر دار و نهان در پرده زار شگاه

کے لئے کہیں۔ یہ بھول گیا۔

1

روبو برو - بقول جیسا

1

افغان و فیران  
قول صاحب بحر آب

1.  
2.

وزارت  
توسعه و عمران

1

مجلس شورای اسلامی

1

ویوان

صاحبزادہ محمد اسماعیل

1

[illegible]

...

کتابخانه

...

۱۰۰

2

17

در بین بقول ۱۲  
 از روی دست از عینک ۱۲  
 سکه آردی که در ۱۲  
 صاحب بنجم تبارقی را در ۱۲  
 زودتر رسد ۱۲  
 غرض جفا قبول ۱۲  
 تو از زرد در مانی غرض ۱۲  
 در یادگار کرد ۱۲  
 در عاده معصوم کن باشد ۱۲  
 از احتیاط معصوم کنی لطیف

پرده چشم تو باشد و درین مردک  
 از نگاه و لغزیت گرم شد باز آرسن  
 چشم بیمار ترا گزنا توان گفتم منج  
 دفتر عشق تو در یار باغ کرده است  
 ساعز چشم تو در یا نوش بیدار لقب  
 چشم مخمور تو باشد ساعز پر می بست

کار سکه کهر بانی می کند تار نگاه  
 نیست کس جز دیده عاشق خرد نگاه  
 بنض بوجی می شود و ظاهری ز نگاه  
 چشم کم حرف تو پر باشد ز طومار نگاه  
 همچو بدستی نمایدست سرشار نگاه  
 داردش بدست دامن قرب خمار نگاه

از سحاب چشم من بار دو آ باران شک  
 ناله ام رعدست بابر ق شرر بار نگاه

مه کامل شود آخر نهان کا بهید کا بهید  
 که وصل تو بگذاشتم ز جان از عشوه ابر  
 تن من توده خاکستری شد از تشنقت  
 بصحای جنون آوار گیها داشتیم حشر  
 سوال وصل را طرز جوابش معنی داد

بلال از غیبت گرد و عیان بالید بالید  
 عینا که اندزدی تیغ نهان چسبید چسبید  
 نهفته آتشی سوز در روان پوشیده پوشیده  
 رسیدم بر درت ای جان گریه گریه  
 نهید دستی یسر نند و زبان خندید خندید

دیوان

در یادگار بقول ۱۲  
 بهر گاه از شراب خوار کید  
 دست شود ۱۲  
 بقول یار بقول کردن و بقول  
 صاحب بگو در امان بودن و  
 از سر و گردن غلی برای  
 و سلام حضرت کردن ۱۲

صاحب بجزند گاهی کردن  
 و مقتدی برده آمده ۱۱  
 فغانی است که بعضی لازم  
 قادیان کردن و این از خصل  
 صاحب بجز خاوشی ۱۲  
 و بعضی خاوشی ۱۳  
 و بعضی خاوشی ۱۴  
 و بعضی خاوشی ۱۵  
 و بعضی خاوشی ۱۶  
 و بعضی خاوشی ۱۷  
 و بعضی خاوشی ۱۸  
 و بعضی خاوشی ۱۹  
 و بعضی خاوشی ۲۰

ندیدم کس معالم مست خواب اینگونه بیداری  
 بغارت می برد چشم تو صبر و بهوش عاشق  
 گر زوگر یه شام و سحر تا بر گلو سکن  
 در چشمیت می کند سیر جهان خوابیده خوابیده  
 بنگاه می کنی هر دم نهان در دیده در دیده  
 چون خالی شد از تاج تو ان نالیده نالیده

والا آتشخ بی باکان می پرسد ز حال دل  
 بعضی خفته بستم زبان ترسیده ترسیده

پرده شکاف دست نوک خدنگ نگاه  
 گشت در چشم تو چار کرد و دلم را افکار  
 شد بر آید چشم باز در آید چشم  
 تاز نگاه بلند بام فلک را کند  
 روی تو الفت فراخوی تو ویر آشنا  
 نور نگاه پدر تو ام ذات نظر  
 دیده آن تند خوی تیغ بود و جنگجو  
 گشته سبک در نظر پله میزان زر  
 بردن جان مشکل است جیف ز چنگ نگاه  
 تیغ تو بگرفت یار آه و لنگ نگاه  
 لیک نیاید چشم تیر تنگ نگاه  
 تیغ تو فاعل پسند شاهد شنگ نگاه  
 دل بری از یک ادا شوخ دو نگاه  
 چشم و چراغ بصیر حسن فرنگ نگاه  
 عاشق جان باز اوست ترنگ نگاه  
 شد جوگران قدر تر چشم بنگ نگاه

صاحب بجزند گاهی کردن  
 و مقتدی برده آمده ۱۱  
 فغانی است که بعضی لازم  
 قادیان کردن و این از خصل  
 صاحب بجز خاوشی ۱۲  
 و بعضی خاوشی ۱۳  
 و بعضی خاوشی ۱۴  
 و بعضی خاوشی ۱۵  
 و بعضی خاوشی ۱۶  
 و بعضی خاوشی ۱۷  
 و بعضی خاوشی ۱۸  
 و بعضی خاوشی ۱۹  
 و بعضی خاوشی ۲۰

دیوان

صاحب بجزند گاهی کردن  
 و مقتدی برده آمده ۱۱  
 فغانی است که بعضی لازم  
 قادیان کردن و این از خصل  
 صاحب بجز خاوشی ۱۲  
 و بعضی خاوشی ۱۳  
 و بعضی خاوشی ۱۴  
 و بعضی خاوشی ۱۵  
 و بعضی خاوشی ۱۶  
 و بعضی خاوشی ۱۷  
 و بعضی خاوشی ۱۸  
 و بعضی خاوشی ۱۹  
 و بعضی خاوشی ۲۰

صاحب بجزند گاهی کردن  
 و مقتدی برده آمده ۱۱  
 فغانی است که بعضی لازم  
 قادیان کردن و این از خصل  
 صاحب بجز خاوشی ۱۲  
 و بعضی خاوشی ۱۳  
 و بعضی خاوشی ۱۴  
 و بعضی خاوشی ۱۵  
 و بعضی خاوشی ۱۶  
 و بعضی خاوشی ۱۷  
 و بعضی خاوشی ۱۸  
 و بعضی خاوشی ۱۹  
 و بعضی خاوشی ۲۰





۱۴۰۲  
شماره ۱۰  
پاییز ۱۳۸۰

بمعنی تحقیق  
کلمہ است و آب بقول  
بمعنی یخ و تمیز

انسان آں دورانی بیستی

۱۲-۱۱  
در اینجا آنش و این  
افشایم - ۱۱

بلوچی زبان و شہسپہ

أصفى اللغات يار

مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه

ز آب و تاب روی تست و شن آتش و آبی  
چو قوس ابروت مارا بگردن آتش و آبی  
برنگ لاله و شب بوی بخش آتش و آبی  
خمار ز گستا می و لب من آتش و آبی  
برار درآب و آتش یار پرفن آتش و آبی  
ز لاش او بگیر و خاک پرفن آتش و آبی

اگر دار و زشبنم گل بیا من آتش و آبی  
دل عشاق را صد آتش و آبست از مژگان  
گل حسن تو دار و سرخی رخسار و آب و  
سرت گردم زستی می بری دلها بگدازد  
که در کان و لعل اندر صدف در دلش  
مواجوی تو گرم و سر د عالم را کشید ایمن

ز آب چشم و سوز آه و شیون آتش آبی

بجایم بست و نیمت گزیده سزات شراب نمی  
نرخ کشی گرفتار نمی و در مهر آب تاب نمی  
رسیدی بهار کمال بستم آفتاب نمی  
بشوق مست شراب نمی و قیام خوش آب نمی  
شد روان بچو آب نمی بسوخت از سحر و تاب نمی

بدوئیست خواب بخواب و نیم باز تو خوابی  
 زنت چو نمی نقاب گیرد به نیم قرص قناری  
 چو مهر با تو شد آفتاب در و شب آفتاب  
 شب سال تو جام صحت کشیدم از لعل بو سینه  
 از آفتاب تو شمع محفل شد اشک در ویشودل

۱۲۰ کوه یو با شند از کار  
 عیب و غریب کردن و  
 درینجا به لک و شتر حرب  
 از دو صد پیداست ۱۲۱  
 ۱۲۲ هجدهمین طالب و عاشق  
 در اینجا آتش و آب

دیوان  
بعضی تحقیقی است  
وضع کرده است و آب  
بقول اصناف اللغات  
بسیاری هم در زمانه  
است از ۱۲  
و کتاب در نقد  
اصناف اللغات  
بسیاری است و فاضل

دیوان

بسیار فایده آن بسیار است  
 در این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب

<p>چو در عشق تو وادریغا گزشت شبی          ز گریه خویش ای چغا جو نموده ام غرق آب نمی          ز نشت پا بودم چو یکت پارکابی          پی ر سالتاب نمی بجزمت بو تراب نمی          خمیرام مو به چو زلفت که ماندم از یخ و تاب نمی          انا رگ زنگه باغ حشش شکفته همچو جان نمی          بیان و از زبان ست مشکل که خوانده ام بر لب نمی</p>	<p>حواش و هوشم نماد بر جا چو پیر صندل ز عشق با          ز دفر جو خودم خوسخت نمی بر آتش و          سوار اسپ است جبینم رکابدار بلال نیم          دو حصد کن فر خطا را بر بخش عصیان بی نوا          شد است لبتلای کلفت که بهش قد و ام          بسینه آن کار هوش و وقبه آبدار و لکش          فضائل عارض تو کامل بخاطر تو بخش و دل</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بسیار فایده آن بسیار است  
 در این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب  
 از این کتاب که در این کتاب

دیوان

<p>قسم مخاری پست لاسست محمود دوست          ز نشسته چشم نیم مست بخش جام شراب نمی</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------

<p>حدیث عشق را که در اگ باد صبار اوی          طراز صفت رویت نزاکت داشت در معنی          ز بهی شان نزول سوره و اللیل زلف او          بگفتم حدیث عشق تو سوزم و جگر دارو</p>	<p>گلستان برضا مین ل لبیل شود حاوی          گل خورشید شد از ان در چمن قفس برضیای          که از خط عباش خوانده ام با صد جگر کامی          نگاه گرم او گوید که بنخیر نیست صغری</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

مجموعه درت  
 نام تفسیر بیضاوی  
 یک از شش شده  
 با کلامی حاصل  
 بهار از این که است  
 ز جنت و جنت بر داشتن  
 آورده - ۱۷

صلح تقوی در حال تقوی  
 نقد و برپای یای تان  
 اول به وادید که ده تقوی  
 کردند تا انقیاس نباشد در  
 اقل صفتی و داخل است  
 این در اصل مستقیما است  
 و بعد از آن تبدیل ظاهرش  
 مستل و ادوی نماید  
 فون کشاد مرقول  
 صلح فون کشاد مرقول  
 بهاد خند کردن ۱۲  
 پاکشیدن به قول  
 صاحب بکر آهسته رفتن ۱۳

بعلت می خور و زاهد قیاسم بر خلاف او قرار می در و لش پیدانه شد بهیچ دست را	که از تعلیل شد تقوی بصورت مستل و ادوی کشاد آخر گشترگان خود را خون نمود و ادوی
------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------

بصد افتادگی پامی کشه فکر و لا اینجا اگر انباری بهر وار و زمر و هات و نیاوی
-------------------------------------------------------------------------------

ختم شد دیوان

دیوان



سلا زنده دامن شمع  
در جاده معاینه بزم دانش  
داشتم شمع باشد ۱۲۰  
این شمع است مشهور  
عاجب امثال فارسی ذکر این  
کرده است ۱۲۰  
عجب از اسب فرود آورده  
بوی خوش از عیش است مشهور  
در آصف الفات مذکور  
بامشوی خفیف استعجال  
کرده ایم ۱۲۰

عجب این شمع است مشهور  
عاجب امثال فارسی ذکر این  
کرده است ۱۲۰  
عجب از اسب فرود آورده  
بوی خوش از عیش است مشهور  
در آصف الفات مذکور  
بامشوی خفیف استعجال  
کرده ایم ۱۲۰

زردار کند زندگی عیش و طرب (۵)	نادار کند مصیبت ریخ و تعب
منعم صد شمع زنده وار و صبح	مفلس بکشد چراغ خود اول شب
وله	وله
از خاک کسی را که ببرداری اسپ (۶)	برگز منگن بدلت و خاری اسپ
آزاکه نواختی مکن رسوایش	بر خر نشان اگر فرداری چو آ
وله	وله
حشش ز نگاه آیدارش پیداست (۷)	نگلگونی چهره از عذارش پیداست
سر سبزی سبزه خطش پنهان نیست	سگال که نکوست از بهارش پیداست
وله	وله
وانعط که مقرر هست می نویسی آ (۸)	قیل و قالش به عالم بد می نویسی آ
از قفل شیشه این صدای آید	ای عالم جواب جابلان خاموشی آ
وله	وله
اشک من بشو ریده که از دیده رفت (۹)	آنچه منم قناد اول غم دیده رفت

رباعیات

<p>این کتاب را بطور مضروب النگر گزیده که در دفتر ایشان نویسندگان است که در ده سال این کتاب را نظم کرده ایم ۱۲۰۰ صاحب اشغال فارسی این را آورده که تاریخ درین است امید شود که حاجت لایق را بوزن باقی آورده ایم ۱۲۰۰ صاحب بلند دست آسمان فغان مساند که نشان فغانی در این کتاب است ما این را به تبیل افغان درون را بی آورده ایم ۱۲۰۰ میان چشم کشیدن بقول صاحب بکر که درون با بیاض فغان بقول صاحب اشغال ما این کتاب را به تبیل افغان درون را بی آورده ایم ۱۲۰۰ میان چشم کشیدن بقول صاحب بکر که درون با بیاض فغان بقول صاحب اشغال</p>		<p>چاکر دیه دل بر آنکه چاکر در چشم از دل برود هر آنچه از دید هرفت</p>	
<p>وله</p>		<p>نوشته روانه بر آنکه نظم البدل است (۱۰) حاتم پیش کسی که یک بتند است در سال و شما آصف فی بجا توئی نام تو به روزگار ضرب المثل است</p>	
<p>وله</p>		<p>از دست مرده وقت که همچون گهر است (۱۱) پروازی ممکن است تا بال و پر است کاری کن وقت را غنیمت بشمار تا ریشه در آب است امید ثمر است</p>	
<p>وله</p>		<p>کس از گنگ و پوی اگر سر دیوان رفت (۱۲) زان پیش تواند بکس آسان رفت بی بال و پری نیافت پرواز بها از بام بلند بر فلک نتوان رفت</p>	
<p>وله</p>		<p>ایمان بر منزه حکمتش بهوش است (۱۳) نیش زنبور کار ساز نوش است روز را بکشد بشیره را میل چشم تاریکی شب سرخسیم موش است</p>	

رباعیات







<p>۱۲۶</p> <p>دوست یار منی است موی صاحب اشال فارسی ذکر این کرده است - دیان با بون رباعی آورده ایم - ۱۲ این کتاب است موی صاحب اشال فارسی ذکر کرده است - ۱۲ صاحب اشال فارسی ذکر این کرده است - ۱۲</p>		<p>دو حجت بر این است که این صاحب اشال فارسی ذکر این کرده است - ۱۲ صاحب اشال فارسی ذکر این کرده است - ۱۲</p>	
<p>از حوصله خدیش من پایی برون</p>		<p>هر جامه باندازد تن باید دوست</p>	
<p>وله</p>		<p>وله</p>	
<p>یک حلقه کاکلیت مر ازندان است</p>		<p>یک موی نزلف تیر بلای جان است</p>	
<p>در خمرم اخگر می سوزت کافی است</p>		<p>در خانه مور شب بخورم طوطی جان است</p>	
<p>وله</p>		<p>وله</p>	
<p>حرفت کبسی اثر کند کواهل است</p>		<p>از راه نشیب آب برون سحر است</p>	
<p>با مردن سپه دار و لایحه کمر</p>		<p>حکمت آموختن بقیان جمل است</p>	
<p>وله</p>		<p>وله</p>	
<p>نکر صاحب بود در شعیق دولت</p>		<p>حسن تدبیر شد شعیق دولت</p>	
<p>کابل نرسد به منزل مقصودش</p>		<p>چالاک جویی است طریق دولت</p>	
<p>وله</p>		<p>وله</p>	
<p>پاکیزگی نفس نیاید ز نیست</p>		<p>زوق تو حید میر و داز تنگ است</p>	
<p>لطف سخنم سخن خوری می دانند</p>		<p>کافر چه بود لذت تفسیر حدیث</p>	

رباعیات

این کتاب است موی  
صاحب اشال فارسی ذکر این  
کرده است - ۱۲  
صاحب اشال فارسی ذکر این  
کرده است - ۱۲

وله	
بی محنت و زحمت نرسد دست گنج (۲۷)	سرمایه بجای نقد در شش و پنج
دبیل بر لبش خود دهن دولت	گویند نشد عیش میسر بی ریخ
وله	
از بنده تو غیر وفا ناید هیچ (۲۸)	از مداح تو جز ثنا ناید هیچ
ای خسرو من خرید عامی دولت	از دست گدای مینو ناید هیچ
وله	
آنگس که حال خویش جوید صلاح (۲۹)	ببند به تحمل خودش روی فلاح
از غنچه کشتو دراز سر بسته دل	صبر است پی فضل مصیبت نصیاح
وله	
پامردی افتاده کند دست فراخ (۳۰)	از باز خودش سرزمین گرد و شاخ
هر حوصله مند انکساری دارد	کم ظرف شود ببال دولت گستاخ
وله	

این شش و پنج - غرض از این است که  
 صاحب بجهت بی کرم است  
 فراخ باشد و این همه حاصل  
 کسی است که  
 این شش و پنج است  
 باعیات  
 و بزرگان صاحبان کرم بود



گفتی بخلط که کس ندانی اینجا		این را بکسی گو که ترا نشاند
وله		
تن آسانی بقعر ادبار چکید	(۳۷)	وقت طلبی براج اقبال سید
آرام گرفت آنکه رحمت بر داشت		راحت نگرفت آنکه محنت نکشید
وله		
چون دلدل بوتراب رهوار که دید	(۳۸)	چون فاطمه با نوخوش اطوار که دید
تبعی چون ذوالفقار غیور چید		اسب و زن و شمشیر و فدا کردید
وله		
شب تا سحرم باشک خون می گزد	(۳۹)	روزم تا شام در جنون می گزد
هر لحظه من نیست ز یادش خالی		اوقات شریف بین که چون می گزد
وله		
آنکه چه رستم دلاور باشد	(۴۰)	باطالع بد ز زال بد تر باشد
یک پیرزن ضعیف چون مردی		سند آن شکند چو بخت یاور باشد

این غزل است - ۱۲ -  
 صاحب اشعار فاضل آراست  
 این غزل است - ۱۲ -  
 صاحب اشعار فاضل آراست  
 این غزل است - ۱۲ -  
 صاحب اشعار فاضل آراست  
 این غزل است - ۱۲ -  
 صاحب اشعار فاضل آراست

کرده است - ۱۲ -  
 این غزل است - ۱۲ -  
 صاحب اشعار فاضل آراست  
 این غزل است - ۱۲ -  
 صاحب اشعار فاضل آراست  
 این غزل است - ۱۲ -  
 صاحب اشعار فاضل آراست  
 این غزل است - ۱۲ -  
 صاحب اشعار فاضل آراست

رباعیات

کون است و صاحب کجی  
خارده معصومین بم ضبطه  
سلامه فرزند

گروه و (فرزندان خشم)  
فرزندان (گروه) را به معنی ضبط  
(فرزندان)

در این مکتب فیضیه  
در شهری است معروف  
و صاحب اشغال خاص و ذکر این

کودهاست -

۱۰۱

اوست برایشی است مشهور  
صاحب اشغال فارسی دگرگون  
کرده است و معانی را برون  
را با کسی آورده ایم - ۱۲ -  
فوق حسن و خفا  
پیش از این روی آوردن این شاعری  
مشهور صاحب اشغال  
فارسی ذکر این کرده است  
و معانی را برون راجع علی

بیانات

14-10-51

وله		وله	
عاشق که بگیرد داشت آه و فریاد (۱۲۱)		وز آه فرو خورنش این عقده کشاد	
کز سیل بماند خویش را آتش زد		از چاه برون آمد و در چاه قاد	
وله		وله	
سنبیل بیل زلف پریشان نشود (۱۲۲)		ز گس بشال چشم فشان نشود	
از چشمه خورشید نخیزد آبی		بوزینه به نقل آدم انسان نشود	
وله		وله	
دستم در دامن حقیقت باشد (۱۲۳)		پا بر سر منزل طریقت باشد	
شد فکر و آلا تا سر زلف تو رسا		فکر هر کس بقدر همت باشد	
وله		وله	
آشفته گل زلف ز سنبیل نرود (۱۲۴)		رنگ و بویش ز دامن گل نرود	
مشکل زوالم خیال عشقت رفتن		ذوق چمن از خیال بلبل نرود	
وله		وله	

دیار بکار خوش  
صاحب شال است

این کرده - ۱۲  
صاحب شال ناری در

ناروده کسی کردن  
صاحب شال ناری در

کرده - ۱۲  
صاحب شال ناری در

ناروده کسی کردن  
صاحب شال ناری در

کرده - ۱۲  
صاحب شال ناری در

این شال است

صاحب شال ناری در

این شال است

صاحب شال ناری در

کرده است - ۱۲

رباعیات

آشفستگی کسی که بسیار بود (۳۲) از شاه خویش خبر دار بود

دیوانگی مرا خفیهست شمار دیوانه بکار خویش هشیار بود

وله

دنیا داری که ز نردار دبا خود (۳۵) خوش نبود خط نردار دبا خود

آسوده شد آنکه زن نردار دبا خویش خوشوقت کسی که خردار دبا خود

وله

انگس که بزم بخردی جا دارد (۳۶) از حاصل صحبتش چه پروا دارد

جستیم و نیا فقیم کس را بخرد انسان عقیل حکم عتقا دارد

وله

طالعمنده ان به بخت و اقبال خوش (۳۷) دنیا طلبان بد دولت مال خوشند

خوشحالی شان تا دم دولت باشد خوشحال کسانی که بهر حال خوشند

وله

حاسد ز حسد بهره چه خواهد نرسد (۳۸) نیکوئی خواه را گهی بد نرسد



۱۳۵ صد از برادر دست  
 ۱۳۴ صد از برادر دست  
 ۱۳۳ صد از برادر دست  
 ۱۳۲ صد از برادر دست  
 ۱۳۱ صد از برادر دست  
 ۱۳۰ صد از برادر دست  
 ۱۲۹ صد از برادر دست  
 ۱۲۸ صد از برادر دست  
 ۱۲۷ صد از برادر دست  
 ۱۲۶ صد از برادر دست  
 ۱۲۵ صد از برادر دست  
 ۱۲۴ صد از برادر دست  
 ۱۲۳ صد از برادر دست  
 ۱۲۲ صد از برادر دست  
 ۱۲۱ صد از برادر دست  
 ۱۲۰ صد از برادر دست  
 ۱۱۹ صد از برادر دست  
 ۱۱۸ صد از برادر دست  
 ۱۱۷ صد از برادر دست  
 ۱۱۶ صد از برادر دست  
 ۱۱۵ صد از برادر دست  
 ۱۱۴ صد از برادر دست  
 ۱۱۳ صد از برادر دست  
 ۱۱۲ صد از برادر دست  
 ۱۱۱ صد از برادر دست  
 ۱۱۰ صد از برادر دست  
 ۱۰۹ صد از برادر دست  
 ۱۰۸ صد از برادر دست  
 ۱۰۷ صد از برادر دست  
 ۱۰۶ صد از برادر دست  
 ۱۰۵ صد از برادر دست  
 ۱۰۴ صد از برادر دست  
 ۱۰۳ صد از برادر دست  
 ۱۰۲ صد از برادر دست  
 ۱۰۱ صد از برادر دست  
 ۱۰۰ صد از برادر دست  
 ۹۹ صد از برادر دست  
 ۹۸ صد از برادر دست  
 ۹۷ صد از برادر دست  
 ۹۶ صد از برادر دست  
 ۹۵ صد از برادر دست  
 ۹۴ صد از برادر دست  
 ۹۳ صد از برادر دست  
 ۹۲ صد از برادر دست  
 ۹۱ صد از برادر دست  
 ۹۰ صد از برادر دست  
 ۸۹ صد از برادر دست  
 ۸۸ صد از برادر دست  
 ۸۷ صد از برادر دست  
 ۸۶ صد از برادر دست  
 ۸۵ صد از برادر دست  
 ۸۴ صد از برادر دست  
 ۸۳ صد از برادر دست  
 ۸۲ صد از برادر دست  
 ۸۱ صد از برادر دست  
 ۸۰ صد از برادر دست  
 ۷۹ صد از برادر دست  
 ۷۸ صد از برادر دست  
 ۷۷ صد از برادر دست  
 ۷۶ صد از برادر دست  
 ۷۵ صد از برادر دست  
 ۷۴ صد از برادر دست  
 ۷۳ صد از برادر دست  
 ۷۲ صد از برادر دست  
 ۷۱ صد از برادر دست  
 ۷۰ صد از برادر دست  
 ۶۹ صد از برادر دست  
 ۶۸ صد از برادر دست  
 ۶۷ صد از برادر دست  
 ۶۶ صد از برادر دست  
 ۶۵ صد از برادر دست  
 ۶۴ صد از برادر دست  
 ۶۳ صد از برادر دست  
 ۶۲ صد از برادر دست  
 ۶۱ صد از برادر دست  
 ۶۰ صد از برادر دست  
 ۵۹ صد از برادر دست  
 ۵۸ صد از برادر دست  
 ۵۷ صد از برادر دست  
 ۵۶ صد از برادر دست  
 ۵۵ صد از برادر دست  
 ۵۴ صد از برادر دست  
 ۵۳ صد از برادر دست  
 ۵۲ صد از برادر دست  
 ۵۱ صد از برادر دست  
 ۵۰ صد از برادر دست  
 ۴۹ صد از برادر دست  
 ۴۸ صد از برادر دست  
 ۴۷ صد از برادر دست  
 ۴۶ صد از برادر دست  
 ۴۵ صد از برادر دست  
 ۴۴ صد از برادر دست  
 ۴۳ صد از برادر دست  
 ۴۲ صد از برادر دست  
 ۴۱ صد از برادر دست  
 ۴۰ صد از برادر دست  
 ۳۹ صد از برادر دست  
 ۳۸ صد از برادر دست  
 ۳۷ صد از برادر دست  
 ۳۶ صد از برادر دست  
 ۳۵ صد از برادر دست  
 ۳۴ صد از برادر دست  
 ۳۳ صد از برادر دست  
 ۳۲ صد از برادر دست  
 ۳۱ صد از برادر دست  
 ۳۰ صد از برادر دست  
 ۲۹ صد از برادر دست  
 ۲۸ صد از برادر دست  
 ۲۷ صد از برادر دست  
 ۲۶ صد از برادر دست  
 ۲۵ صد از برادر دست  
 ۲۴ صد از برادر دست  
 ۲۳ صد از برادر دست  
 ۲۲ صد از برادر دست  
 ۲۱ صد از برادر دست  
 ۲۰ صد از برادر دست  
 ۱۹ صد از برادر دست  
 ۱۸ صد از برادر دست  
 ۱۷ صد از برادر دست  
 ۱۶ صد از برادر دست  
 ۱۵ صد از برادر دست  
 ۱۴ صد از برادر دست  
 ۱۳ صد از برادر دست  
 ۱۲ صد از برادر دست  
 ۱۱ صد از برادر دست  
 ۱۰ صد از برادر دست  
 ۹ صد از برادر دست  
 ۸ صد از برادر دست  
 ۷ صد از برادر دست  
 ۶ صد از برادر دست  
 ۵ صد از برادر دست  
 ۴ صد از برادر دست  
 ۳ صد از برادر دست  
 ۲ صد از برادر دست  
 ۱ صد از برادر دست  
 ۰ صد از برادر دست

وله	
تو نیز محبتی از و در دل و	بیگانه تو با تو اگر گردد یار (۵۳)
از یک دستی صدانخیزد ز نهادر	سوز دلی بروی عالم زدوب
وله	
از زرا نذوخت دولت علم و هنر	از مصرف زر کسی که میداشت خبر (۵۴)
از بهر نهادن چه بود سنگ و چه زر	زر از پی صرف بگ تریوح گرفت
وله	
چشم بست را لقب شد مخمور	جان بخش لب تبیع باشد مشهور (۵۵)
بر عکس نهند نام زنگی کا فور	جیف است و لا سخنوارن بیک
وله	
زر بخشد و از دست نخیزد آوا	شد آنکه بدولت سخاوت متنا (۵۶)
گویند نکوئی کن و در آب اند	غرق عرق شرم شود مردخی
وله	

رباعیات





معصومین علیهم السلام  
عقود از انتقام و عفو و غیره  
از درویش - ۱۲

سلطنت اصفیاء و امای  
چند سال بعد از است - ۱۱  
ایضا است شریف

صاحب اشغال فارسی  
کرده - ۱۰  
شعرا و شاعران

بعضی از کتب  
کتابخانه کتب  
کتابخانه کتب  
کتابخانه کتب

گویند ز انتقام اولی عفو است صد گونه بود ز عفو بهتر اعمال

وله

عزت ند به خدای کس را به غلط قدرت ند به خدای کس را به غلط  
اصف را بین که مایه روزی است دولت ند به خدای کس را به غلط

وله

باشد به ولم حرمت نام حافظ در چشم من است احترام حافظ  
او خواجه شیراز و ولایت دهند این نظم کجا - کجا کلام حافظ

وله

جوی هنر توبه که گرد مانع باید که کنی میان خلقت شائع  
در سینه نگه داشتش بی هنر است اینگونه مکن فضل و هنر اضعاف

وله

منصور بروی دار شد همسر شمع تا بود زبان درازش زیور شمع  
از دار بنه شد - صدایش پس قتل روشن تر شد چو قطع کردی سر شمع

رباعیات

باید از نظم آورده ایم - ۱۰  
فانسان گویند  
زبان شمع شوقیز چون گل  
پرتو شمع معاصرین عجم  
تصدیق کنند - ۱۱  
نورن رباعی آورده ایم

مشت در محل خود

الذی یفزع بالانذار  
حجب امثال

مستوفی

فارسی زبان

طریقہ پیرائے

شماره ۱۰۰

۱۰۰

صاحب ہمارے

تصاویر

دو

از این روایات

مکتبہ انوار  
نظم ۱۹۵۷ء

1

19

تیرنگیت کند چنا پوره تیغ

ابروی تو کرد عالمی را ته تیغ (۶۴)

مستی بھل ز سر کو تھپتی

کافی است گره را برایت زانگه

19

شیخ چشم تو دانا و زخوین

برق نکه تو ریخت بر جان نجیب (۶۷)

روز چهارم در دیهیم ضعیف

مصدق مثل شد است پدید می تو

44

عفت بودای و الامحبق

لكن نيت بخير و المحب صادق (٦٨)

ششک است آری ما محبت صادق

زنانکم ز تعداد الفست با هم

1

از من کن از لوث خیانت ناپاک

۴۸) اگر کسی باشد که از کس با که

لورده گرو دوتیمنت واسن خاک

ی دوست چنان زمی کہ میس تو

1

راعات

۱  
برای پرداختن به تقویم  
صاحب کبریا

مردان - ۱۱  
مردان بخت بر  
زندگانی بخت بر  
معروف - صاحب  
از

کتابخانه ملی ایران

این کتابی است که  
محبوبان الهی فایده‌ای در آن  
یابند

اولیٰ و سہیل علی بیگ

سماندن ۳۳  
 باغ خود که در ده شاهی است  
 صاحب انشاهی (۱۲) صاحب  
 کرده و دیوانه را بر زن باغی  
 آورده به ۱۲  
 این شاهی است  
 صاحب انشاهی (۱۲) صاحب

باعتات  
۱۲-۵۳

---

---

--	--

زنها را کین بسوی عصیان آهنگ	آلودگیت همیشه دارد لنگ
بر باد مرده غرت خود را ای دوست	مردن به از آنکه زنده بودن آهنگ

و

عشاق تور و زو شب با بید حال	(۱۷)	تغ نکت در صد و استیصال
ای بی خبران بخت و ازون مهلت		ما در چرخ یا لیم فلک در چرخ حال

4

از غفلت کاریجائی برویم (۷۲) بر سر از دست خود بالا آوریم  
ما دیده و دانسته فدایم بقدر اعمی نکند بر آتش پادشاه و کریم

1

ز بخت نهان چه می کنشاید بختیم	خوایم خوابی چه می نماید بختیم
لس را خبری نیست که فردا چو شود	شیء حاصله است تا چه زاید بختیم

پاڻئون ۾ ڇڏڻ (۴) ۽ دستي باديءَ جي ڪري ڪوڊن



این اشعار از کتب معتبره است  
این اشعار از کتب معتبره است  
این اشعار از کتب معتبره است  
این اشعار از کتب معتبره است  
این اشعار از کتب معتبره است  
این اشعار از کتب معتبره است  
این اشعار از کتب معتبره است  
این اشعار از کتب معتبره است  
این اشعار از کتب معتبره است  
این اشعار از کتب معتبره است

وله	
عشق تو گرفت پاکبازی از تو	(۸۹) زانسان که نهان داشت از تو
گر درمن وقت اعتباری باقی	از من باشد نیاز و نازی از تو
وله	
در تابستان ز آتشم دوری به	(۹۰) آب سرو از شراب کافوری به
گویند که خوش بود بوقش هر چینی	آتش بزمستان ز گل سوری به
وله	
روی تو بحصیت چو گردید سیاه	(۹۱) تو بکن و عفو می طلب و عذر مخوم
خبر خجالت از کتاب یک حرف گو	بدتر ز گناه می شود عذر گناه
وله	
در روز ازل چنانکه بودی هستی	(۹۲) فرقی نکند بلندیت با پستی
دنیا می و روزه را بفضلت مگذر آ	فروا نکند خار کا مشبستی
وله	

رباعیات

صاحب اشعار فارسی در ایران  
 در پیشانی است هم دف  
 برگ سبز است خنده ۱۳۰  
 کرده و با این باران برای  
 آفریده ۱۳۰  
 جام پر از می - قبول  
 صاحب بکر - پادشاه کوش  
 کبدان مستحق و افشار  
 غیب - ۱۳۰  
 اگر ساقی لبش می توان  
 خورده و شالی در کوزه  
 صاحب اشعار فارسی در ایران  
 در پیشانی است هم دف  
 برگ سبز است خنده ۱۳۰  
 کرده و با این باران برای  
 آفریده ۱۳۰  
 جام پر از می - قبول  
 صاحب بکر - پادشاه کوش  
 کبدان مستحق و افشار  
 غیب - ۱۳۰  
 اگر ساقی لبش می توان  
 خورده و شالی در کوزه

شکران مقیم خنده ز دیر ریشی (۱۳۱)	کز خد نرو و بر و ن مال اندیشی
ز سید بگم بخش نماید ز سرخ	برگ سبز است خنده و ریشی
وله	
ای جان جهان اگر تو ساقی باشی (۱۳۲)	وی همه جهان اگر تو ساقی باشی
صد جام پر از باد و پیابندی شرح	خورش آسان اگر تو ساقی باشی
وله	
زلف تو ز دام خود بود صیاد می (۱۳۳)	چشم تو ز تیغ نگهت جلادی
نگرفت یکی ز لعل جان بخش توفیق	پر تو نکشد ز نیک بد بنیادی
وله	
از راز عروج گرتو آگاه هستی (۱۳۴)	هرگز ز بند می نه روی و لپستی
مشکل بنماید بغضت هرگاه	آسان گردد و هر آنچه هستی

ختم شد رباعیات

رباعیات

## نظم تاریخی

### قطعات تاریخ میلاد و تترتیب سنه میلاد

قطعه تاریخ ولادت نخت جگرم غازی الدین احمد طال عمره

خداوند ایشک نعمت نتوان سخن گفتن (۱) بکام خود رسد از لطف عامت آرز و مندی

بجوش اعتراف مرحمت گوید و آلاش خدای بی نیازم و اوطا لعنه فرزند ی

۱۳۹۹ هجری

قطعه تاریخ ولادت با سعادت و نخست بر بلند اقبال حضرت بندگانی متعالی مد ظله العالی

خوشا صبحی که در عهد بهار از فضل نیرانی (۲) شود دستان سرالبلبل بجوش تهنیت خوانی

همایون روزگاری کاختر برج مراد ما بگردون حصول مد عا دارد درخشانی

زهی فصلی که محبوب عیخان بهادر را رسید از بین طالع وقت جشن ملکاتانی

تعالی الله چه هنگامی که در مشکوی شاه ما مه تابنده پید آگشت با سیمای نورانی

رخش چون نیر نور قد از شمشاد زیبا تر دهاش حقه گوهر لبش لعل بخشانی

به پیش فرو اقبالش چه دارا و چه اسکندر بجنب طالعش شرمنده شد بخت سیلانی

زمیلا دش بهر سو غفل شاد و بیست و عالم بهر یک کوچی بینم بهار جشن قآانی

نظم تاریخی



بشکل مهر بخشی کند شاه جوان دولت	زابر دست جود او شود بهیم در افشانی
به نیامی بساط خوان نعمت بای الانش	رعایا راست در درگاه آصف حکم بهانی
دعا گوین دولت را رسد منت سیرت	ز جم شده را گشتند محبوبان زندانی
صدای تهنیت از هر در و دیوار می آید	وزد باد طرب در گلشن سر کار یوانی
ولای شهبور ساحت مرج شیه والا	بد شهبوز طبع خوشتن را رنگ جوانی
باب زر رقم کن مصرع سال دولت را	همایون باد شهر را نو بر گلزار سلطانی

### بتقریب تسمیه خوانی

قطعه تاریخ تسمیه خوانی سید نورالحق ابن مکرّمی لطف حسن مرحوم

نورالحق ابن لطف حسن چار ساژد (۳)	الشکر والشکر لربّ الذی خلق
سال سعید تسمیه اش ز در و تم والا	اقرا باسم ربّک فرمود نور حق

### بتقریب ختان

تاریخ ختان میان منظور احمد ابن مکرّمی مولوی سید اکبر مدرسی

در جشن ختان ابن سید اکبر (۴)	صد گوهر اشک ریخت از چشم پدر
------------------------------	-----------------------------

نظم تاریخی



دلیله - دره دره مرده  
ساجین بزم فرزند را گنبد پیر  
باشد یا دختر - بهار زکریا کز کوه

از تفریق سناکت - ۱۰۰  
مبین السلطنه خضاب

مهدا به سرکن پشاه و بهادر است  
طایفه به گوش بقول

صاحب بزم معنی غلام و رضا  
در باغ دار و حلقه در گوش شکوه

جشن دامادی مهر کرم است (۶)	یزم شادی شد از و جلوه فروز
ما توف سال عروسی است و لا	نوشه الطاف حسین است امرتو ۱۳۲۵

قصیده تاریخی بتقریب سی و دختر مهاراجه سرکشن پشاه و بهادر مارالمهام حیدر آباد - شا تخلص

شاد شد و لها که تابان گوهر ریح مراد (۷)	شد باب و تاب از یورکش و لیتن شاد
چشم مار و شن که رخشان کوکب برج ایل	دشمنستان طرب براج شادی جلوه داد
جذاز و زی که خورشید و رخشان مهید	بر سپهر خاطر عالم پیر آمد باده
ای خوشا فصلیکه اشک شادی ایل طرب	صبح عشرت در چمن زار تمنا آب و دم
گل بدامنهای عالم ریخت رنگ ایندا	تا نسیم جانفرانی غنچه و لها کشاد
شادی دامادی وخت مبین السلطنه	یافت از افضال خلاق و دو عالم انفعاد
آن مهاراجه وزیر اعظم ملک و کن	آب رحمت لقب دار و بطیف عدل و دم
اعتبارش هم برخت سکنه طالعان	انکاش حلقه در گوش شه آصف نژاد
جان نثار شاه - شاگرد رشیدش و سخن	تابع هر لفظ و معنی پرور حسن شاد
آنکه ذات او بقصر مملکت رکن رکین	و آنکه را می مستقیم است و لت را عجا

نظم تاریخی

آنکه صلح کل بود و ابسته حسن معاش  
فکرت دشمن نوازش دوستدار خاص عالم  
دشمن از لطف عیمیش غرقه آب حیا  
اوست که نظر عمل بهر رعایا معتد  
این بود مردی که با خویشان ندارد اختلاف  
باشد او را با امان شریعت اعتراف  
در طریقت مسلک او جاده پیمای صفا  
اقدارش قدر دان پایه ارباب فضل  
دارد او ذوق سخن آنمایه در نعل و عجم  
به خشن از حیطه فکرست بیرون ای و لا  
بر دعا ختم سخن او لی که پایان مشکل است  
زانکه در فن جل نازد به طو لای من  
حق نگارش دارد از مهول حوادث عالم  
۱۳۱۷

و آنکه از حسن عمل و ارسته فکر معاد  
نیست عدا که ازش قانع اصل عباد  
دوست از دست کرشمش میکش چاه و او  
اوست که حسن عمل شده را بذاش اعتماد  
وین بود شخصیکه با بیگانگانش آشتی  
باشد او را با بزرگان طریقت اتحدا  
در شریعت رهنمای او طریق اقتباد  
قدرتش جوهر شناس مایه اهل سو  
که کلامش می کند فکر نظامی استقامت  
حرف و صفش را بود صد معنی نو تنزاع  
قول (خاموشی بود حدیثنا) دارم بیاد  
در دعا هر مصرع من طرح تاریخ نهی  
کو نگه دارد و وضع عا لطفت حق العباد  
۱۹۶۳

منظم تاریخی



غادران گشتن -  
عادل صاحب بروجی بنی قرا  
کران - ۱۲

چنگام عروسی سهره  
عادل بنی قرا بنی قرا  
افغانی صورت عروس در داد

نزدان عروسی - مثال خدا باشد  
نموده باشد - صاحب رحمت غفره  
شان در البیغ خود را بخواند

نقطه سهره کرده ایم - ۱۲  
صنعت انجام می یابد  
صنعت انجام می یابد

پنجم آنکه خارا ز وی نشکند دل  
چکد صد قطره شرم از رخسار و نماییها  
بر جل خطافوز و مصحف رو جلوه روشن  
بتقریبیکه باشد از دل و جان ساز و سازش  
و لا از ما خداین رسم هندستان خبر ارم  
بمشکوی مہاراجه بین السلطنه چینی  
بیان واقعی هم صنعت اعجاز سلسله  
مبارک عقد صاحبزادی نشاد - تاریخی  
۱۳ ۲۶

پسند و مردم پیش ز مژگان سهره بر عارض  
ز سلاک گوهرین کردا بر نیسان سهره جان  
غلافی می کشد بر جلوه قرآن سهره بر عارض  
شده تازگای بارگ جان سهره بر عارض  
که دعوی تفوق می کنند سهره بر عارض  
که شد رونق فرا داد دیوان سهره جان  
زهر و مصرع نوشا دیشان سهره جان  
همایون باد یارب دست سلطان سهره جان  
۱۳ ۲۶

قطعه تاریخ بتقریب عروسی صاحبزاده نواب لیاقت جنگ بهادر دام اقبال

خوشتر آن روز که در ساعت یک  
حمله آرای عروسی است قمر  
آنکه فرزند لیاقت جنگ است  
شادی دختر شاد است امروز

شد قمرین شیر اعظم بامه  
میر خورشید علی شد نوشته  
راحت جان پدر نورنگه  
شاد شد عالم و شکر الله

نظم تاریخی

نیز نظم - قول شده  
بدرستی آفتاب - ۱۲

نار خلف بهادر  
سرکن پند بهادر و وزیر اعظم  
سلطنت آصفیه باشد - ۱۲

این جشن است از هزاره  
 گیند قهرمان کامل این در  
 تابعت باغاب الجلی ذکر در ۱۲  
 گویند از قول صاحب  
 ۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱  
 ۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱  
 ۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱  
 ۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱

ای خوشا جشن همایون که بدهر	غفل افکند ز ماهی تاسه
چشم بد و ورچه داماد و عروس	نور بر نور که ماسا را الله
ای وکلا سال نکاحش چه خوش است	بسته و دووم ز مه فوی الحجه
بیتقریب سالگره	
مسند تاریخی بتقریب جشن چهل سال که حکما فی النعمت گانعالی حضور پر نور ادام الله تعالی	
خوشا جشنیکه در عهد بهار از فضل یزدانی	گره بندان چل سال است در ایوان سلطانی
رعایا راست در درگاه آصف حکم جهانی	نوا سنجان باغ روح محو تهنیت خوانی
فرمانهید شد شمع شب افروز گلستانش	
زمین تا آسمان محو تماشای چراغانش	
به خاندان ولت در میوهای سیر گلزارش	نوا سنجان مدحت چشم پر دست گهر بارش
تنهای مراتب دزل از باب دربارش	بقدر بهریت خود هر کس در پی کاشش
دل یک عالمی شوق حصول مدعا دار	
و عاگویش سر نوک زبان ذوق عدا دار	

نظم تاریخی

<p>آتش خردن یعنی مراحت این بر طاعتش خوار در نصف الفات کند کور ۱۲ پنج خط و شصت جان در آفتاب یعنی خط و شصت ۱۲ پیرانه بن یعنی است یعنی پنج جان و عوار خود بدی کتاب در طاعتش پیشتر بگین ترتیب دهند و بکنند و نیز او در سب چهار در این بر خط و شصت را جان کتاب این شتر در بدی اگر در یعنی حاجت پیدا کرد استغال کنند بای غیر کتاب هم - (عقل) تا شاد و علم عقلش چو پیغوت بیغوت جود و زیست کند را</p>	
<p>آهی تا بود دست و قلم از آستین پیدا</p>	<p>شود تا حرف شکین بیاض کاغذین پیدا</p>
<p>خط تقدیر عالم را بود تا جبر حسین پیدا</p>	<p>کند تا صنعت حکاک نقشی بر نگین پیدا</p>
<p>کتابین چهره محبوب ما با خال خط باشد طراز نکته چین محکوک چون حرف خط باشد</p>	
<p>مادرین حرف بر کاغذ کند تا غنبر افشانی</p>	<p>ز شجره فین رقم آتش غور و تالعل رمانی</p>
<p>بود تا حلیه بین السطور صبح نورانی</p>	<p>کشد تا پیچ خورشید از جدول آشنایی</p>
<p>آهی تا بر اوراق جهان نقشی است بود شیرازه بند ملک شاه جوان</p>	
<p>آهی تا بود نوک زبان را لذت گفتن</p>	<p>همی تا در نقاب لفظ معنی است نه گفتن</p>
<p>سخن گفتن بود تا در مثال بگر جان گفتن</p>	<p>آهی تا مضامین است نگ و بوش گفتن</p>
<p>نگار لفظ را تا جان معنی در بدن باشد نظام الملک آصف جاه محبوب دکن باشد</p>	
<p>آهی تا بود مضمون نگین در تخته حکرت</p>	<p>بنابد تا بر اوج طبع نورانی منه حکرت</p>

نظم تاریخی



شیرین کن - ۱۲  
 آفتاب و ماه در کعبه کشیدن  
 بفرمود آصف الفغان پیشین  
 بجای دلا آفتاب جاروب  
 کشیدن - ۱۲  
 گروه بر گوش زدن  
 بفرمود صاحب بار و غنای گوناگون  
 بالیدن - ۱۲  
 گروه در کار افتادن  
 بفرمود صاحب کوچه و توقف  
 افتادن در بر آمدن کاپری  
 گروه از کار کشیدن  
 بفرمود صاحب کوچه و توقف  
 افتادن در بر آمدن کاپری

عروس نظم تا پنهانست در خلوت نگه فکرت		الهی تا بود اقلیم معنی را نشسته فکرت	
زبان خسرو ماطوطی شکر شکن باشد			
کلام آصف ما آصف ملک سخن باشد			
بسطح ارض تا نظم ممالک راست است یعنی		ضوابط را بود تا در جهان ترتیب تدوینی	
نوا سنجان مدحت راست تا منعمون رنگینی		زمین و آسمان را تا بود و تحریک و تسکینی	
الهی شاه معنی پرور ما در جهان باشد			
زمین نظم را فکر بلندش آسمان باشد			
بطل ایزدی طوبای ذاتت پر شرم بادا		ولی عهد تو بر خور دار در ظل پدر بادا	
بزیر سایه ات نخل مرادش پرور بادا		زابر قدرتت سیرایش زاب گهر بادا	
زمین کان آب و جادوی کشم بر سطح نیست			
ضیای چشم عالم با و قندیل شب نیست			
گروه بر گوش بدخواهان زند پیر فلک پیهم		بگو تا ہی گراید رشته عمر عد و مهر دم	
گروه افتد بکار بدسگالان جفا تو ام		گروه از کار یارانش کشاید خالق عالم	

نظم تاریخی

ولآ سال گره بنان بود و نخواه آصف	
همایون باد این جشن همایون شاه آصف	
۱۳۲۲ هـ	
بتقریب حکمرانی و تاج پویی	
قطعه تاریخ حکمرانی آقامی لی نعمت بندگان عالی حضور پر نور ادام الله اقباله والی حیدر آباد کن	
میر محبوب علی خان شاه والا شملت	حکم ران شد شاد از احسان خلاق مزن
۱۹۳۰ هـ	۱۸۸۳ ع
چار تا سالش نویسد بخت کلک ولا	ملکت انی همایون بادامی شاه دکن
۱۲۹۳ ق	۱۳۰۱ هـ
قطعه تاریخ حکمرانی مهاراجه والی سلطنت میسور ادام الله اقباله	
زهی جشنی که اندر ملک میسور	سرور افرامی هر پیر و جوان شد
۱۱۳۰	
خهی رسمی که در ایوان شاهی	مسترت بخش قلب راجگان شد
گور نر جنرل هبت از برایش	بگر و فرشتاهی میهمان شد
مهاراجه سریر آرمی راج هبت	بمحمد که این دولت جوان شد
ولآ سال همایونش چه خوش گفت	مهاراجه بدولت حکمران شد
	۱۳۲۰ هـ
تایخ در بار دہلی بتقریب تاجپوشی ملک معظم قیصر ہند اید و ٹوہنہ قتم ادام اقبالہ	

سلطان تاج رسول بقول صاحب  
خوشامد به جناب سرور عالی  
صلی الله علیه وسلم ۱۳  
شماره بی بی اینا طالب  
رضی الله عنه ۱۳  
سلطان تاج گردن بقی  
صاحب بحر علم آفتاب باشد  
بسیار ملک شد ۱۱  
سلطان منت قیامت  
در تاریخ گون که اعداد  
در تاریخ گون که اعداد  
در تاریخ گون که اعداد  
در تاریخ گون که اعداد

آباد بود و تا بقیامت سر بهند	(۱۳)	شاه انگلند و قیصر کشور هند
با تقصیر و تقصیر ز و ندا سال جلوس		جشن در بار نامی قیصر هند
قطعه تاریخ تاج پشی اعلی حضرت ای و در و تقصیر قیصر هند و ام اقبساله		
قیصر هند شدی فضل خدا تاج بسر	(۱۴)	همچو تاجی که بفرق فلک سازمه باشد
سمایه تاج رسل باد بفرقت قائم		داما بر سر تو دست یار باشد
بیر بخت بلندت شود آن پایه بلند		که سر تاج فلک سلج قد نهد باشد
و دست ملک افرون شود از و هم خیال		دست فکرت ز حد ملک تو کوته باشد
حزینت تعبیه تا در فن تاریخ بود		تاج پر نور سر فرق شهید باشد

بیتقیرب خلعت وزارت		
قطعه تاریخ وزارت نواب سر و قار الامر ابا و وزیر اعظم سلطنت آصفیه		
چون مهر کرم خلعت و ستوری خود	(۱۴)	بخشیده به بالای مه بیج امارت
یرحیه رتم ز و سناش مقداو		ز سید بو قار الامر البس وزارت
قطعه تاریخ وزارت مهاباد بچین السلطنته کشن پشاد بهاد شاد و تخلص وزیر اعظم سلطنت آصفیه		

در تاریخ گون که اعداد  
در تاریخ گون که اعداد  
در تاریخ گون که اعداد  
در تاریخ گون که اعداد

نظم تاریخی



سلطان الله و علی بن ابی طالب

قول صاحب کرم غفر له و بارشاه

در این روز شنبه ۱۳۰۰  
در این روز شنبه ۱۳۰۰  
در این روز شنبه ۱۳۰۰

ای با کلیت پر و بال جان خوش آمدی	
دیدم گیتی بخیر مقدمت فرش مرست	گرد امست سرمه بخش چشم بر شانه شست
غلغل قطع رست از پشت ماهی تاهست	خانه دلهای یک عالم ترا منزل گهست
ای تسلی بخش بر شاه و گدا خوش آمدی	
دچین با جندبان سوسن شایست گفته است	شبنم اندر رشته جان در دخت سفته است
در نقاب برگ گل مضمون تو نهفته است	غنچه دل در هوایت میچو گل شکفته است
در بهار دولت ای باد صبا خوش آمدی	
ای بهندستان ورودت چون صبا اندچمن	گنبد فیضت چو بوی نافه مشک ختن
تا قدم بنهادم بر تارک ملک و کن	تا چراغ افروختی در خانه چشم من
از در و دیواری آید صدا خوش آمدی	
سایه پروردان تو ظل اکبرت گفته اند	آستان بوسان تو گردون پناست گفته اند
حکمرانان خسرو اقلیم جا بهت گفته اند	دور بینان جهان نور نگاهت گفته اند
ای فروغ دیده اهل صفا خوش آمدی	

نظم نامی

صاحب کجی بیدن - بقی  
دخا لب آدن -

مقدمه

17

حساب از کسب و فروش

تو را صاحب بحر علم امید علی  
اشتن از کیم

صاحب کرامت محمد بن عبد الوہاب  
مفتی اعظم دہلی

از شهنشاهان پیشین گوی سبقت برد	از حکیمان سلف حکمت بدست آورد
بر طریق حاتم طائی و سحر افشرد	تا بهندستان ز نخل جو خود بر خورد
ای چمن آرای گلزار سفا خوش آمدی	
شیر آب خو خورد از چشمه عدل تو آب	پشه از پیل دمان بر گزنی گیر حساب
بازو شاهین از شکار کبک دار اجتناب	جو رو بیداد و چهار کس نمی بیند بجواب
ای توانائی ده هر بینو خوش آمدی	
چشم عالم طالب روی پر افروز تو بود	دید اهل دکن مشتاق دیدار تو بود
در دلم سودای جنس قدر بازار تو بود	ای مه کنعان دل مسکین خریدار تو بود
ای متاع نیک - یعل بی بها خوش آمدی	
بینوایان چشم بر دست گهر بار تواند	جان نثاران دکن جانبا زر سر کار تواند
حکمرانان جهان با جان و دل یار تواند	خسروان دهر سر تاسر و فادار تواند
ای نگهدار دل اهل وفا خوش آمدی	
باتو (هر اکل پر نس) در دکن جهان است	جلوه فروزیش رونق بخش هندیستان است

مظہارِ نبوی



ساخته مخصوص کتاب است که نامش  
اولی از کمال الدین است - ۱۱  
نقش بر جلد دارد  
عالمین به نظم کشی کرده باشد - ۱۲

چه سنجید آن تپین آرای بوستان کمال	(۲۰) درین زمانه که شیرین مقال گردیده
فلک نیافته چون وی بروی صفحه ویر	اگر چه در طلبش ماه و سال گردیده
پهین به نسخه فتان حسن تالیفش	میان خلق عدیم الممال گردیده
بدین فصاحت و خوبی و اختصا تمام	وجود نسخه دیگر محال گردیده
ولای ماسه طبع او نمود رقم	پسند خاطر اهل کمال گردیده

تقریر تاریخی بر حقیقه زیرین مرتبه لاله پراک نراین - مالک اودانجا

نو کشور که مرد خسته طالع بود	(۲۱) مجتهد بدل خلق نقش بر حجر است
بهار باغ وجودش پراک نارین	خوشا بهار که زو نخل علم پرثمر است
ضیای چشم مروت امیر روشن را	حدیقه چمنستان دانش و مهر است
روان طبع سخن مالک اودانجا	شده قلم و انشا یس نامور است
بهرای نسیب خود که چنان تفوق داشت	ولی بعقل جوان گویم این به از پدر است
پدرا که تواند پسر تمام کند	مقوله عجمی حب حال این پسر است
ببین چینه زیرین حسن تالیفش	که در تسلسل احوال رشته گهر است

نظم تاریخی



صحیفه بر بشل یا و کار در بار است	بنام نامی قیصر چه مایه منقخر است
صحیفه که مشابیه پند را تاریخ	صحیفه که جلا بخش معنی سپهر است
زهی وضاحت مضمون باختصار بیان	عجوبه است که دریا بگر بگوزره در است
سوا بخش معانی بود سوا خطش	بیاض بین سطوش تجلی نظر است
پسند خاطر ایل کمال چون نشود	که از کمال مؤلف زمانه باختر است
هنروران جهان قدر و قیمتش دانند	که کوه نور با کلیل فرق تاجه است
همای اوج سعادت بدام اواقده	اگر توجّه شده را بجایش نظر است
بعید نیست که قیصر کند بر و نظری	که این خزینه ازان بار که قیصر است
طلا کند مس بی مایه را نگاه کرم	شگرف نیست اگر کمی از خاک در است
مؤلفش همه تن در خور خطاب پدر	که یک اشاره سلطان سیله الظفر است
سزد که نایب قیصر شود محرک او	بعند لب چمن احتیاج بال و پر است
ز دست من نرسد هیچ جز بعدی قضا	که از مغان سخنور سه حرف مختصر است
والا بلوح کتابش رقم زند تاریخ	نشان هستی نام آوران ز آب ز رست

قطعه تاریخ اجمالی پیمه اخبار روز

بجان و دل ستایم مولوی محبوب عالم را (۲۲)	نزد و ر باز و ش بنیادین اخبار قائم شد
بمحمد اسد که حسن صورت اخبار روزانه	جلال افرازی چشم قدر دانان مکرّم شد
طراز معنیش تسکین ده دلباست عالم را	سواد خط بیاض کاغذش حسن مجسم شد
قلم شکست برضمون نگارش کاتب قدرت	گروه خرد گیران را سواد دیده پریم شد
چه تصویریکه از خال خطش صفت گیتی	تجلائی نگار صورت معنی مسلم شد
زرتوا فرونی قدرشناسین یک نکته تصدیق	که نقد قیمت سالانه از و هم و گمان کم شد
زبان معترض اندر دهن کیفیت سی دارد	تحریریک نهان پهلوشین حرف مدغم شد
پی سالتش همی آرد و لا بر جسته تشبیه	که حسن شایه رنگین باین محبوب عالم شد

تفصیل تاریخی

قطعه تاریخ تالیف کتاب حیوة الحکام مؤلفه حسنہ مکلیات هذا

شکر خدا راست که تالیف من (۲۳)	یافت آوازان کواختتام
بنده ویرینه نمک خوار او	پیش کشیدش بحضور نظام
مایه ناز است که حسن قبول	نامورم ساخته در خاص عالم



نظم جلیل چاپ شد از لطف کردگار (۱۵)	کین شروه همچو روح در واتی بتن رسید
از حسن سعی اختر و مین خجسته بخت	انجام کار طبع بوجه حسن رسید
آن داستان بلبل و گل باز تازه شد	تا نکوش بدست صبا و چمن رسید
کز پای تخت آصف نام آور دکن	مضمون بدست فکرت ابل سخن رسید
شکر خدا هر آنچه دلم خواست یک یک	در لخط خوش از کرم ذوالمنن رسید
بالیدم و بجایم نه گنجیدم از سر و	چون این خبر بگوش خبرجوی من رسید
کلک و لا نوشت بتایخ انطباع	جان سخن بقالب طبع دکن رسید

### قطعات تعمیر عمارات

قطعه تاریخ تعمیر دولتمناری حاجی بادشاه سفیر ترک بمقام مدراس	
گرامی منزل و مرتج مکانی (۱۶)	که قصر آسمان شید پیش و پست
بیان واقعی شد سال تعمیر	همایون قصر حاجی بادشاه است
قطعه تاریخ تعمیر دولتمناری جناب نواب عماد جنگ بهادر میر مجلس عدالت عالی چید	
مه برج امارت میر مجلس (۱۷)	که عالی پایه خیلی میثمنند است

سخن سنجی کہ طول باع فکرش	فراز بام معنی را کند است
بنام سرمود نورانی بنائی	کہ چون با فی بعالم سر بلند است
ولایتیخ تعمیرش چه خوش گفت	تعالی اللہ مکان و پسند است ۱۳۹۹ ہجری
قطعه تایخ مسجد بنا فرمودہ نواب صدیق یار جنگ بہادر ناظم دقہر ملکی حیدر آباد دکن	
ایک از احسان حسن عمارت گرفت	خانہ رب العباد مسجد گہر سلیمین
فلک سروش و لا سال بنایش توت	معبود قدسی مقام مسجد اقصیٰ است این
قطعه تایخ تعمیر مسجد بنا کردہ و لا ابقام سلطان پورہ منجالات حیدر آباد دکن	
مسجد صرف خاص سلطانی	تن سلطان پورہ راجان است
سدا سکندر یست دیوارش	فاصل حد کفر و ایمان است
رکن ایمان بود ستون بلند	سقف عالیش ظل سبحان است
نہر اوسل سبیل باغ جنان	آبر و بخش بحر عثمان است
سال تعمیرش از سروش و لا	مسجد صرف خاص سلطان است ۱۳۱۸ ہجری
قطعه تایخ بنای مکان دقہر تحصیل بہونگیر بسعی سید ابوالحق تعمیر دوا	

سلطان شاه بلبل بن محمد  
نظم تعظیم کرامت او  
نظام است ۱۰۰  
کرامت الدجیم که صدر است  
نظم است ۱۰۰  
علی شاه بلبل بن محمد  
نظم تعظیم کرامت او  
نظام است ۱۰۰  
صوری و معنوی است که  
نظم تعظیم کرامت او  
نظام است ۱۰۰

پای کرسی نشینان بهون گیسر	حکومت خانه تحصیل جایست
زمینا کاری حسن عمارت	زمین تا آسمان محو جلا نیست
عیان نور حق از دست کرامت	تعالی الله چه عالیشان عطا نیست
بنای خوش مکان یادگاری	مکان مستحکم و محکم بنا نیست

### تواریخ وفات

قطعه تاربخ شهادت مولوی محمد زماخان شهید شاه جهان پوری	
محمد زمان خان عالی شهاد (۳۱)	سر شام چون مهر گردون نهفت
والا فکر سال شهادت نمود	فلک به فتنه ماه نیتج گفت
قطعه تاربخ رحلت مولوی مسعود نواز خان مرحوم عم ولا	
کریم النفس از دنیا سفر کرد (۳۲)	مقامش منزل مقصود بادا
دعای مغفرت شد سال رحلت	خدا یا عاقبت محمد و بادا
قطعه تاربخ رحلت مولوی محمد جهانگیر مہتمم دار فیت انعامات حیدر آباد کن که شهید گان بوفضات خاص	
خدا یا این چه نافر جام رویت (۳۳)	که از شام بلا افزون به تحذیر

نظم تاریخی

دخست که گلو را گیر  
صاحب بگویم بر وزن و  
صحنی که از دهن در کج دادان  
مید زای میزند نیز زنده  
چون می بیند که برای سواست لای  
را نام است که برای سواست لای  
مقرر کنند و دعای را در آن روز  
با مجلس حاکم پیش کنند ۱۲

تشنه را تخیر شد گلو گیر	زبان گره دیده با منیر یاد هم
رساند از آه دل بر سینه با تیر	الم پشت جهان شکل کمان کرد
مسرت را بیا افتاده زنجیر	ز تار ناله و منیر یاد عالم
ز حسرت بر جهان و کودک و پدر	گفت افسوس می مالد پی بهم
بجستم از سر دوش غیب تقصیر	چو این افسانه خوابی فی المثل بود
جهان بگذاشت بچاره جهانگیر	سر و شتم داد تاریخی جوابی
قطعه تاریخ رحلت مجتبی مولوی مقصود علی وکیل عدالت العالیه سرکار تصفیه	
امی واقف قانون عدالت افسوس (۳۲)	در پیشانی حق رفتی و گفتم تاریخ
وی ما هر احکام و کالت افسوس	مقصود علی بنو و عدالت افسوس
قطعه تاریخ رحلت مکرری مولوی حکیم باسط علی وکیل عدالت العالیه سرکار تصفیه	
حیف از تو ای فلک که ز جور تو آشکارا (۳۵)	حیف از تو ای فلک که غم رحلتش مرا
باسط علی ز دیده گیتی شده نهان	پیر غمش چو سینه عالم فگار کرد
بسل صفت نمود بنجاک الم طیان	پشت جهان خمید مگر صورت کمان

نظم تاریخی

واحد تا که شد ز سموم اجل خراب	آن نو بر بهار بهشت های بیکران
تاریخ انتقال و لا عرصه می دهد	باسط علی بدایر جهان شد از این جهان

مرثیه تاریخی وفات نواب سر سالار جنگ مختار الملک اول - وزیر اعظم سلطنت آصفیه

آسمان رفعت وزیر نامور مختار ملک	آنکه در ملک دکن بینی ز عدلش آب رنگ
حامی خلق خدا شیراز و بند مملکت	ماهر هر کار - عالی فهم - نقاد و رنگ
جوهر کان کرامت گوهر بحسب کمال	نیر بجز امارت مهر چرخ هوش و بهنگ
خوش بان شیرین بیان عذب لسان شکر مقام	آنکه از حسن بیان آورده و بهار اینچنگ
طلعت آباد دکن را مهر زاتش نور د	داد او بیدار داشت چون یمنه رنگ
حیف از چرخ جفا کار آه از جور سپهر	کاف تا بی زان بهفت از چشم عالم بیدنگ
آن قبح بشکست و آن ساقی نماند از بهر جهان	آسمان زد و شیشه عمر غزیرش را بسنگ
شد و تا در ماتش پشت فلک مانند قوس	زین سبب بار و مصائب همچو باران خدنگ
تا فغان و ناله برخیزد ز دلها متصل	اندرون سینه را راه نفس گردیده تنگ
سنبستان جهان منخرست چون خشت خمید	بسکه بارید است چشم خلق اشک لاله رنگ

نظم تاریخی



ملک هند از حلقش تنها نباشد ناله کش ای و آلبس کن ز اشک آه و فریاد و فغان در قضای حضرت باری نباید دخل کرد ثبت کن سال وفاتش بر سر لوح مزأ	در غزادار سیت و م و شام با چیدن و فزنگ صبر کن ز بهار با تقدیر یزدانی مجنگ کاندرین ره بگری اندیشه را با پای لنگ فائز و ارباباگر وید سر سالار جنگ
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

ایضا قطع تاریخ دیگر

مختار ملک دادگر کشور دکن (۳۷) تازیست کرد همسر خود در جهان بخت در روزگار هر که جفا بود پیشه اش آئینه کرد ملک دکن را بنور عدل وا حسرتا که بر ورق دهر کس نماند وا حسرتا که فرد فرید از زمانه رفت وا حسرتا که همچو گل را خزان ببرد با خود نبرد هیچ مگر نیکی عمل	ظلمت سرای کون و مکان از قضا گزاشت هر که که مرد نام نکو در قضا گزاشت از هیش سبب جور و جفا گزشت خود را به جهان گزشت بر ویش جلا گزاشت دور زمانه همچو کسی را چو و اگر گزشت رفت آنچنانکه عقل و دل خلق جا گزشت برو آنچنان که طاق صبرش و آلا گزشت بر روی دهر شهره جو و دسنا گزشت
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفصیل تاریخی

اصطلاح جنگ قطعه تاریخ  
تاریخها را که در این کتاب  
با بعضی اشعار و اباده تاریخ  
نخاسته و در بعضی کلمات این  
در این قطعه تاریخ  
که در این کتاب

رحمت بروج پاک وزیر یکدیگر هم نیست		احسان بود و مزد عمل بزد گزشت	
افسوده خاطر منتهال گفت		سالار جنگ دای جهان فاگر گشت	
ایضا قطعه تاریخ بصفت تر صیغ			
۱۸۸۳	لهی دار الجان گردیزین دیزجرا (۳۸)	صاحب ممت وزیر باخبر سالار جنگ	۱۳۹۹
۱۳۹۱	سال او گوید ولای دوسند جان نثار	سیر گلزار جهان بگزید سالار جنگ	۱۳۰۰
قطعه تاریخ وفات کرمی مولوی نیاز احمد وکیل عدالت عالییه سرکار آصفیه بصفت تر صیغ			
۱۳۹۳	پاکباطن آسمان علم و فضل	از قضایین دار فانی شد روان	۱۳۸۲
۱۳۹۱	گفت ضواتم ولای از بهر سال	شد نیاز احمد بگلشت جان	۱۳۰۱
قطعه تاریخ رحلت خیر النساء بیگم مرحومه محل خاص نواب غلام غوث خان حوم برین کرناک			
حیف از جهان که مایک دیرینه وطن		زین خاکدان گذشت و بکلب بقا	
حیف ای فلک که بیگم خاص امیریند		رخت سفر به بست ویدار از اجدار رسید	
فریاد از آن زمان که نشانی از و نماند		در ساعتی که نعره واحه تبا رسید	
واحه تبا که در چمنستان زندگی		در موسم نسیم چه باد فنا رسید	

تظم تاریخ



کتابت از سید محمد باقر  
 در تاریخ طبرستان  
 در تاریخ طبرستان  
 در تاریخ طبرستان

کرو تیر آه چسبران کار یکدیگر تمام (۳۲)	زاکند از باغش پشت جهانی قوس شد
چشم گریان را دلا ساسی شود سال عاقبت	جامی نجم الدین حسن بر مطلع فردوس شد
مرثیه تاریخی رحلت نواب محسن الملک بهادر آفریزی سکر طبری محمد علی گده کالج	
محسن قوم کرین ملک فنا هجرت کرد (۳۳)	تا دم زیت بغمخاری مادی عوت کرد
بود در پیش روی همقدم رسید	ای چه سجاده نشینی که بر وسعت کرد
داشت با خلق خدا خلق پیبر قائم	با بنجر نشان هو صده اش نفرت کرد
رهب مسلک احکام شریعت می بود	تا توانست مگر پیروی سنت کرد
فطرت او بالوالغری خود داشت صفت	رو نقی داد بهر کار که او بهمت کرد
دست از شیوه راحت طلبی باز کشید	تا بر حمت کشی بار سفر عادت کرد
حیدر آباد هم از نخل وجودش بر خود	سعی وافرین شادابی این دولت کرد
والی ملک دکن آصف سادس یکیم	محسن الملک خطابش عوض خدمت کرد
با خطا بیکه سزاوار همین خدمت بود	نام نایش با طراف جهان شهرت کرد
نائب سلطنت هند گورنر جنرل	تمغه قیصریش داد و بی عزت کرد

منظم تاریخی

گرچه بودند و گزشتند حکیمان بسی  
منهک بود شب و روز بغم خواری ما  
نظر خوش گذرش داشت دل خلق بپست  
مرقت داشت ولیکن بره خدمت قوم  
تلخ گفتاری عالم بشکر خنده ببرد  
حمت هر کس و ناگس بنظر داشت مدام  
مزد محنت بخداد احسن و خلوص عملش  
کرد کاری ز پی قوم که بیکار نرفت  
و اسی در چشم زدن ملک بقار بگیرد  
هر که بشنید صفاتش بد عا کردش یاد  
و ادریغ فلک کج روش ماهنجا  
قوم اسلام چه نقصان عظیمی برداشت  
روی گل سیرندیدیم بهار آخر شد

شرط الصاف که با او نتوان نسبت کرد  
خدمت قوم بهر لحظه و هر ساعت کرد  
سخن او همه را شیفته الفت کرد  
بنده بود که ترک ترک و حشمت کرد  
ز هر بدگویی ما را عوض شربت کرد  
با صریحان جفا جو گرم و شفقت کرد  
بارک الله که بی مزد عمل محنت کرد  
انچه پیغمبر بر حق بحق امت کرد  
ویرنگدشت کزین دار فاحلت کرد  
و آنکه نامش زبان بر دبر و رحمت کرد  
بر هم این دفر و شیراز جمعیت کرد  
کلفتش مایه نقد دل و جان غارت کرد  
که بهر بادی این باغ خزان عجلت کرد

الامه داعی بحب گردار و ماہم داعی  
 دیدہ عالمیان در انش خون گریست  
 دولتی بود گر انما یہ کہ از دست برفت  
 حیث از مادر گیتی کہ شد فرزندی  
 اسی و لاتن زن و این مرثیہ را طول بدہ  
 دستگاہی کہ بفن جہلت دادہ خدا  
 فکر ت من بسر لوح دل از سال و تھا  
 رحلت محسن ملک آہ چہ کلفت زدہ است  
 ۶۱۹۰۶  
 مافرو ماندہ بماندیم درین غمکہ  
 ۶۱۹۰۶  
 ما بر بخوری و تار یکی خود جان بلبیم  
 ۶۱۹۰۶  
 حیث ہنگام خبر گیری مانیت کسی  
 ۶۱۹۰۶  
 داشت کاری مگر آنجا پی قوم ممتاز  
 ۶۱۹۰۶

داع ہجران کہ فلک در حق ماقسمت کرد  
 تاول از سوز غم حلت اورقت کرد  
 وای چیخ کہن از مایہ خود غفلت کرد  
 تق بر ویش کہ ستمگار چنین حرکت کرد  
 کہ بتقدیر الہی نتوان حجت کرد  
 صرف اینکار باید بعبودیت کرد  
 نقشہ یافت کہ گوئی قلم قدرت کرد  
 مایہ صبر و دوا می دل مارخصت کرد  
 ۱۹۶۲ بکراچہ  
 مادی صادق ازین ملک فباہجرت کرد  
 ۱۳۳۶ محرمی  
 سید القوم سیحادم مارحلت کرد  
 ۱۳۱۶  
 با تق قوم بگلزار جنان رحلت کرد  
 ۱۸۶۹ شالواہ  
 محسن الملک بزودی سفر جننت کرد  
 ۱۳۲۵

نظم تاریخی

قطعہ تاریخ رحلت نواب نادر جنگ فرزند نواب سرفراز الملک بہادر کے سی آئی ٹی

۱۴۸  
 حلقه سطر مقوی بنفشه  
 از صنایع چل که مراحت  
 کاوش در تالیفات خوشنویسان  
 ارجل کرده ایم و حاصل آن  
 آن است که حروف اصلی  
 ماده تاریخ را بدین گونه بکنیم  
 دیگر حجب قواعد ۱۳

نظم تاریخی

اسی و اسی که این نده و صد حیف که آن مرد تو پیر کهن ساله بانی و جوان مرد تن زنده بگور هست اگر جان جهان مرد بهیسات چه افتاد و ندانم که چسان مرد زین حادثه استاد شناسی نتوان مرد آن راز نهفته که تبه آب نهان مرد کشتی بپوش آید وزین بار گران مرد غربت بسفر داشت که بی آب توان مرد ز انسان که چراغ سحری قوت ازان مرد که حکم قضا چاره نمیداشت ازان مرد این ماتم سخت است که گویند جوان مرد	او غرق تبه آب شد و غرق غمش ما اسی مادر فرزند کش از دست تو فریاد جان بود مگر زندگی جسم جهان را استاد شنا بود کندش مد و س که اسی سلسله جنیان قضا دست تو کوتاه اسی کاتب تقدیر چراغ افش نکردی داد از ستم و در سبک سیری فلک حیف اسی فلک سفله که دلتش نگرفتی حیف است اگر شمع بهیر و سر مغرب خاموش و لاله نوحه بفریاد روانیت شد مصراع سعدی سینه بسط مقوی
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

نقشه تبادل حروف مقوی													
حروف اصلی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
تبدیل حروف مقوی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
اعداد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳

حروف اصلی	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰	۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰
نتیجه سبسط مقیاسی	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱</																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																							

میزان اعداد و حروف (نتیجه بسط مقوی) ۲۶ ۱۳ هجری بنویس

### قطعات تاریخ کلیات و لا

طبعه اعدالی جناب مولوی لطیف احمد صاحب اختر تخلص خلف الصدوق بی

چو طبع گشت بعد حسن کلیات و لا  
ز بهر مخمور کامل که کلام افشا  
چرا شود نه عزیز جهان کلام چنین  
نوشت مصرع تاریخ خانه اختر  
بهر آنکه دید پندید و شد بدل شیدا  
بزار با گل معنی چو لولو لا لا  
فصیح و دلکش و زیبا و انجمن آرا  
بیا بدین سخن دل فرور و لطف افزا  
۱۳۲۸

طبعه اعدالی جناب غلام حسن صاحب جواهر رقم تمیز تخلص دگانه کتب خا شاهی سلطنت

ببین طبع شد کلیات و لا  
پس سال طبعش رقم زد تمیز  
با فضال حلاق کون مکان  
بهار گل گلشن بی خزان  
۱۳۲۸

طبعه اعدالی جناب مولوی جلیل حسن صاحب جلیل تخلص استاذ السلطان جانشین حضرت امیر مغفور

ای خوشادیلوان که بر شعرش بود مرغوب دل  
گشت بهر اهل فن مقصود جان مطلوب دل



مصرع تاریخ طبعش در قلم کلک جلیل  
نظم والای و لا ملجوع دل محبوب دل

وله

دیوان و لا جلوه نمود و دل من برد  
خواهد شد اسیر خم زلفش همه عالم  
هر مطلع تابنده چو آید به نگاهم  
گویند بدین حسن که آراست سخن را  
این مصرع تر گفت جلیل از پی لاش  
این شاه فکرت که معشوق حسین است  
این دهم و گمانم نبود بلکه یقین است  
دانم که مه چارده یا مهر مهین است  
الفاظ چو انگشت معنی چو گلین است  
دیوان گهر ریز و گهر سبز مهین است

نظم تاریخی

طبعه ادهای نجابت لوی محمد میران صاحب شهاب تخلص خلف الصدق مولوی حبیب دکان نور الله مقدر

این نظم بی مثال که بوده است آنه و لا  
از روی آن کرشمه که دارد بخوشن  
از بسکه دل پسند فتاده است نظم او  
این است آن کلام که معج و شامی او  
اینست آن سخن که سخن نیست اندران  
هر وصف خوب به چشایسته است  
هر شعر و لایب دل آویز و دل آهست  
لب های اهل فن همه در شور و جند است  
ز انسانکه در غور است بران دسترس گرا  
یکتا و بی همال بعض سخن ولایت

مجموعه ایست این که پی دفع چشم بد در فکده سال طبع سه با بود و نقش	سازند گستره سپیدش بسی بجا است و نه نظم دلفروز یغرمودیت راست ۱۳۲۸
---------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------

طبع از عالیجناب مولوی عبید الواسع صاحب صدقا تخلص
--------------------------------------------------

طبع گشته کلیات نظم نواب و لا گوهر تاریخ پیر سال طبعش ای صدقا	خویش راز احصای نویسیهاش قاصد فتم گلشن فکر و لا زنگین و نادر یا فتم ۱۳۲۸
-----------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------

طبع از عالیجناب امیر محمد عبدالرحمن صاحب کاتب دیوان آصف و شاکر و غیره کلام شایان کتب تخلص
-------------------------------------------------------------------------------------------

چون کلیات نظم و لای سخن طراز از کاتب حقیر گفتم سر و ش غیب	مطبوع گشت و هم شده مطبوع خاص عالم تایخ طبع نظم و لا الفصح الکلام ۱۳۲۸
--------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------

طبع از عالیجناب مولوی سید نواز شعلی صاحب لعه تخلص خلف الصدق خشتعلین و لا فکده
-------------------------------------------------------------------------------

کلام فارسی خویش طبع کرد اکنون نوشت خامه من لعه مصحح تایخ	عزیز جنگ بهادر سخنور یکتا عزیز دلها نظم عزیز جنگ و لا ۱۳۲۸
-------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------

وله
-----

شد فکر و لا روشن از نقشب گوئی که سبق بردست بر انوری و جامی
---------------------------------------------------------------

نظم تاریخی

ای لعل چه خوش گفتم لامع سینه اش	در قالب مطلع آمد جان سخن نامی
طبر فردعالی جناب میر محمد علی خان بهادر ناظم تخلص	
خوشا طبیعت نواب نامدار و لا	که نظم او ست بعالم پسند خاطر
سرورش غیب بنای رخ نظم او ناظم	کلام شاه سخن جو بهر ادب گفت
طبر فردعالی جناب لوی محمد عبد الجلیل صاحب ثعانی تخلص مهتم امورات نجیبی سمتان نارین	
مژده باد اندرین ولا شد طبع	نسخه از صفات ولا
این گرانمایه هر که دید گفت	بارک الله فی حیات ولا
می ندارد عدیل خویش بملک	ذات والای خوش صفات ولا
در دکن قند پارسی دریاب	بطفیل تفضلات ولا
هست این لعلها که می نگری	منظهرے از تجلیات ولا
دارمی از ذوق نکته سنجیها	فهم کن حرفه از نکات ولا
از پی سال دیدنی دارد	رخ زیبای کلیات ولا
سال دیگر پسند اهل زبانت	ذوق جاوید کلیات ولا

نظم تاریخی

## طبع‌خوار و آلا مصنف کتاب

ز آن روز که مجبوره نظم شده مطبوع  
گویند که بردند بایران سخنم را  
طغرا بگلستان سخن از گل رنگین  
شکر شکند طوطی طبعم بسلامت  
دارد خلش در دل فردوسی طوسی  
بر دیم بزرگینی مضمون سبق از گل  
فکرم بغزل بنده هم مشرب حافظ  
هم مسک عرفی بقصائد سخن من  
خاقانی و قلم برده فکرست عالی  
فوقی بیدم بوسه دهد - باقر کاشی  
بشکت قلم برید من کاتب قدت  
طبعم نبود خوگر آیین تعلی

افتاد در اطراف جهان شهره نامم  
در خط شیراز شود دست در کلامم  
صد بار بهم رنگی خود داد پیم  
سعدی برده ذوق فرستاد سلامم  
در معرکه بندی ز زبان نوک حسام  
تا بلیل تبریز در افتاد بدنامم  
کو باده توحید فرو ریخت بجام  
همپایه قدسی به شنا طرز کلامم  
مضمون بلندم بفک کرده تفاهم  
در حلقه بزم شعرا خواند امامم  
در ملک سخن دوزند چرخ بکامم  
دل داده تعظیم شهیدان کرامم

نظم تاریخی

آن چیز که پیش شعر اسحر حلال است	در حیطه اقلیم سخن باد حرام
بر خواجگی خویش نازم بحقیقت	در حضرت سلطان دکن همچو غلام
پرورده در بار توام حضرت صف	وابسته این دولت سرکار نظام
ذات تو سخن پرور و نام تو سخور	صد شکر که در ملک تو افتاد قیام
باشم بدعا گوئی عهد تو مؤلف	شاغل به ثنا خوانی لطف تو مدام
چون راقم معنی و ذکا . آله و طوبی	ز دسکته نام آوریم بخت بنام

نظم تاریخی

صدایه ناز است و لا کرنی تاریخ

دارند بدل اهل زبان ذوق کلام

فرہنگ کلیات نظم و آ									
اصطلاح	نیم	نیم	اصطلاح	نیم	نیم	اصطلاح	نیم	نیم	اصطلاح
۱	۲	۳	۱	۲	۳	۱	۲	۳	۱
الف محدودہ									
۱	۳۶	۱۱	۱۸	آب بجوے بستن	۵۴	۴	۱۱	۴	آب بدمان
۲	۳۵	۵	۲۰	آب بدمان آمدن	۴۲	۲۰	۴	۲۰	آب برآتش زدن
۳	۴۴	۱۵	۲۱	آب برآتش زدن	۴۳	۱	۴۳	۱	آب برآتش جی باغ
۴	۵۰	۵	۲۲	آب برآئینہ ریختن	۴۰	۴	۴۰	۴	آب برآئینہ زدن
۵	۹۰	۶	۲۳	آب بر بنیاد بستن	۱۰۰	۲	۱۰۰	۲	آب بر چہرہ ریختن
۶	۶۸	۴	۲۴	آب برداشتن	۶۶	۱	۶۶	۱	آب برداشتن زخم
۷	۳۱	۴	۲۵	آب بروی آب دودین	۵۴	۷	۵۴	۷	آب از دھن گل چکیدن
۸	۳۸	۱۸	۲۶	آب از سر گزشتن	۱۸	۱۲	۱۸	۱۲	آب از کسی گرفتن
۹	۳۶	۹	۲۷	آب از دھن گل چکیدن	۴۲	۳۸	۲۲	۳۸	آب از سر گزشتن
۱۰	۱۴	۴	۲۸	آب از کسی گرفتن	۴۴	۹	۴۴	۹	آب از یک چشمہ خوردن
۱۱	۳۹	۱۰	۳۰	آب افسردہ	۱۵	۸	۱۵	۸	آب بجاں دودین
۱۲	۴۶	۶	۳۱	آب بجاں دودین	۳۹	۱۰	۳۹	۱۰	آب بروی آب دودین
۱۳	۵۲	۱۵	۳۲	آب بروی آب دودین	۳۹	۹	۳۹	۹	آب بروی آب دودین
۱۴	۵۲	۱۵	۳۳	آب بروی آب دودین	۳۱	۹	۳۱	۹	آب بروی آب دودین
۱۵	۳۲	۷	۳۴	آب بروی آب دودین	۳۱	۹	۳۱	۹	آب بروی آب دودین
۱۶	۳۹	۶	۳۵	آب بروی آب دودین	۳۱	۹	۳۱	۹	آب بروی آب دودین

۳۶	آب بقا	۵۸	۵	۵۷	آب در سردارد	۴۱	۸
۳۷	آب چشم	۳۱	۲	۵۸	آب در سرداشتن	۱۰۶	۴
۳۸	آب چپین	۱۰۶	۸	۵۹	آب در شکر دارد	۴۲	۱۵
۳۹	آب صبر	۴۴	۱۱	۶۰	آب در میان	۱۶	۶
۴۰	آب خجلت	۶	۷	۶۱	آب در میان داشتن چپین	۴۲	۱۷
۴۱	آب خار	۳۷	۸	۶۲	آب دزد	۵۲	۱۸
۴۲	آب خوردن از خیره	۲۴	۱	۶۳	آب دست	۲۳	۲
۴۳	آب خوردن دل	۵۲	۱۵	۶۴	آب دویدن بجان	۳۹	۶
۴۴	آب دادن تیر و خنجر	۱۰۵	۱	۶۵	آب دیده	۳۹	۸
۴۵	آب دار	۵۳	۱۴	۶۶	آب رقه در جوی آوردن	۱۰۹	۱۳
۴۶	آب داشتن	۴۲	۶	۶۷	آب ریختن	۴۹	۴
۴۷	آب داشتن تیغ	۴۱	۵	۶۸	آب زدن	۴۲	۹
۴۸	آب داشتن گوهر	۱۰۳	۳	۶۹	آب زر	۴۲	۵
۴۹	آب دان	۱۹	۲	۷۰	آب زندگی	۵۳	۴
۵۰	آب در جگر داشتن	۴۱	۱۱	۷۱	آب ساختن	۳۶	۳
۵۱	آب در جو	۴۷	۶	۷۲	آب سبیل	۷۲	۱
۵۲	آب در جو آمدن	۱۱۶	۳	۷۳	آب سپید	۳۸	۸
۵۳	آب در جو بودن	۴۳	۲	۷۴	آب سفر	۲	۵
۵۴	آب در دل شدن	۱۰۵	۷	۷۵	آب شدن	۴۴	۱۸
۵۵	آب در دهن	۶۸	۱	۷۶	آب شدن دل	۶۵	۱۱
۵۶	آب در دیده سوختن	۳۹	۱۶	۷۷	آب شمشیر قضا خوردن	۱۲۳	۱

۴	۸۹	آب یا قوت	۹۹	۱	۳۰	آب شهادت چشیدن	۷۸
۳	۳۷	آتش آیین	۱۰۰	۱۷۹	۳۸	آب کردن	۷۹
۱	۱۰۳	آتش از آب بر آوردن	۱۰۱	۱۰	۱۱۱	آبکش	۸۰
۱۳	۱۷	آتش از چشم گرفتن	۱۰۲	۴	۹۲	آب کشیدن	۸۱
۱۰	۳۶	آتش از دل کشودن	۱۰۳	۱۲	۳۹	آب کشیدن زخم	۸۲
۶	۵۶	آتش از سنگ برآیندن	۱۰۴	۸	۶۵	آب گردانی	۸۳
۷	۸۱	آتش افروز	۱۰۵	۷	۶۵	آب گردش	۸۴
۱۶	۵۲	آتش پر آب	۱۰۶	۱۰	۱۰۹	آب گردیدن	۸۵
۸	۳۶	آتش تر	۱۰۷	۷	۱۲	آب گرفتن	۸۶
۱۵	۳۸	آتش چکیدن از بخت	۱۰۸	۹	۱۵	آب گرفتن چشم	۸۷
۳	۱۱۱	آتش خاموش	۱۰۹	۳	۱۲	آب گرفتن مکان	۸۸
۲۱	۳۸	آتش خوردن	۱۱۰	۵	۹۰	آب گفتن	۸۹
۵	۶	آتش در آب روشن کردن	۱۱۱	۵	۲۳	آب گهر	۹۰
۱	۴۷	آتش در جان	۱۱۲	۶	۶۴	آبگیری	۹۱
۳	۶۷	آتش روز	۱۱۳	۵	۶۵	آبگیری کردن	۹۲
۳	۱۰۹	آتش زبان	۱۱۴	۴	۱۰	آب مرده	۹۳
۵	۶۲	آتش زدن	۱۱۵	۹	۳۲	آب منجمد	۹۴
۳	۱۰۶	آتش زیر پا داشتن	۱۱۶	۱۷	۳۹	آب نذیده موزه از پاکشیده	۹۵
۳	۴۴	آتش سیال	۱۱۷	۲	۲۲	آب و جاروب کشیدن	۹۶
۵	۳۶	آتش شدن	۱۱۸	۸	۳۳	آب وزنگ	۹۷
۱۰	۳۵	آتش عنانی	۱۱۹	۷	۱۷	آب یافتن	۹۸



۱۲۰	آتش فروختن	۶۷	۷	۱۳۱	آفتاب رو	۳۶	۱
۱۲۱	آتش کاروان	۱۶	۸	۱۳۲	آفتاب گرفتن	۱۳۰	۹
۱۳۲	آتش گرفتن	۱۶	۱۲	۱۳۳	آفتابی شدن	۳۱	۶
۱۳۳	آتش گرفتن بخیز	۱۳	۵	۱۳۴	آل تمنا	۱۳	۴
۱۳۴	آتش گرفتن در چرخ	۱۵	۱۱	۱۳۵	آه و آتش گرفت و رفت	۱۵	۱۰
۱۲۵	آتش محفل	۸۰	۱	۱۳۶	آواز شکستن	۵۲	۶
۱۲۶	آتش نفس	۶۲	۴	۱۳۷	آواز ه گرفتن	۱۷	۱۰
۱۲۷	آتش و آب	۳	۶	۱۳۸	آه پچیدن در دل	۵۲	۱۳
۱۲۸	ایضا	۱۳۱	۵۱	۱۳۹	آه غنیرین	۱۰۷	۸
۱۲۹	آستین جولان	۲۳	۵	۱۴۰	آه فرو خوردن	۱۳۲	۱
۱۳۰	آرزو در دل شکستن	۵۲	۸	۱۴۱	آهن سرد کردن	۳۷	۲
۱۳۱	آرزو شکستن	۴۷	۲	۱۴۲	آهوی لنگ	۳۸	۴
۱۳۲	آرزو مردن	۳۱	۶	۱۴۳	آهوی لنگ گرفتن	۱۰۶	۲
۱۳۳	آستین از مژه برداشتن	۱۰۵	۹	۱۴۴	آیت حسن	۲۹	۵
۱۳۴	آستین برگردانیدن	۱۰۵	۱۱	۱۴۵	آینه آسمان	۱۶	۳
۱۳۵	آستین کهنه داشتن	۱۰۷	۱	۱۴۶	آینه به پیشانی کردن	۶۳	۴
۱۳۶	آستین مالیدن	۳۸	۱۶	۱۴۷	آینه بر پیشانی بستن	۵۳	۱۵
۱۳۷	آسمان گیر	۲۳	۴	۱۴۸	آینه پیش لب گرفتن	۱۵	۲
۱۳۸	آصف سادس	۱۷۱	۲	۱۴۹	آینه خاکیان	۱۹	۵
۱۳۹	آفتاب بدیوار	۳۱	۱	۱۵۰	آینه گردون	۶۸	۲
۱۴۰	آفتاب بدیوار آمدن	۲۷	۷	الف مقصوره			

۱۶۱	۱۵	۳	۱۸۲	از سپر چیزے بر خاستن	۶۲	۱۱
۱۶۲	۱۱۵	۴	۱۸۳	از صدا افتادن	۱۲	۵
۱۶۳	۸۰	۳	۱۸۴	از کسی در گذشتن	۹۶	۳۳
۱۶۴	۹	۱۰	۱۸۵	از میان کنارہ گرفتن	۱۵	۱۲
۱۶۵	۱۶	۳	۱۸۶	از یک چشم آب خوردن	۱۸	۱
۱۶۶	۶۰	۹	۱۸۷	استخوان در گلو گرفتن	۲۰	۱
۱۶۷	۹۶	۳	۱۸۸	استخوان گرفتن میوه	۲۰	۸
۱۶۸	۷۴	۹	۱۸۹	اشک آتشین	۵	۷
۱۶۹	۴۰	۶	۱۹۰	اشک در دید شکستن	۳۷	۵
۱۷۰	۱۳	۵	۱۹۱	اشک رسین	۱۰۲	۳۲
۱۷۱	۳۳	۲	۱۹۲	اشک شکنین	۱۰۷	۳
۱۷۲	۵۷	۱	۱۹۳	اشک طرب	۲۳	۱
۱۷۳	۵۱	۶	۱۹۴	اعتبار گرفتن	۲۰	۶
۱۷۴	۱۰	۸	۱۹۵	اعجاز ور	۸۹	۶
۱۷۵	۵۰	۷	۱۹۶	افتان و خیزان	۱۱۶	۷
۱۷۶	۶۹	۳	۱۹۷	امید بستن	۳۸	۳
۱۷۷	۷۴	۱۰	۱۹۸	انثا کردن	۷۳	۸
۱۷۸	۹۶	۵	۱۹۹	اوج ساسی	۱۶۲	۱
۱۷۹	۳۸	۲	۲۰۰	اوقات سیاه کردن	۱۱۳	۱
۱۸۰	۴۴	۱۳	۲۰۱	اہل زبان	۸۴	۱
۱۸۱	۳۶	۱۳	۲۰۲	این جامہ را بر قامت فلان بپوشاند	۳۶	۱۳

[illegible]

۲۴۴	۲۵	۶	۲۶۳	پرودہ کش	۷۶	۲
۲۴۵	۲۹	۲	۲۶۵	پرودہ گرفتار	۱۵	۱
۲۴۶	۳۵	۱	۲۶۶	پرودہ پازون	۵۰	۳
۲۴۷	۵۵	۱	۲۶۷	پرودہ بندان	۵۶	۷
۲۴۸	۱۱۳	۷	۲۶۸	پرودہ سرور	۵۳	۵
۲۴۹	۸	۲	۲۶۹	پرودہ بد پورا	۳	۹
پاسے فارسی			۲۷۰	پرودہ بردار خانہ	۴۲	۱۱
۲۵۰	۳۱	۱۰	۲۷۱	پرودہ درگوش	۳۲	۶
۲۵۱	۷۱	۵	۲۷۲	پرودہ فریت	۲۶	۱۰
۲۵۲	۷۱	۸	۲۷۳	پرودہ آفتاب	۲۱	۳
۲۵۳	۱۲	۱	۲۷۴	پرودہ خون کسے ترکردن	۲۸	۳
۲۵۴	۱۲۲	۳	۲۷۵	پرودہ خون کشید	۲۲	۳
۲۵۵	۱۵	۱۳	۲۷۶	پرودہ گرفتار	۱۵	۱۶
۲۵۶	۹۰	۱۳	۲۷۷	پرودہ لاله	۲۲	۴
۲۵۷	۵۲	۹	۲۷۸	پرودہ سر جان	۲۲	۵
۲۵۸	۱۲۳	۷	۲۷۹	پرودہ تاک	۲۹	۶
۲۵۹	۳۲	۱۶	۲۸۰	پرودہ گرفتار	۱۹	۳
۲۶۰	۱۰۱	۳	۲۸۱	پرودہ نشین	۱۶۱	۲
۲۶۱	۱۸	۸	۲۸۲	پرودہ بردار	۵۳	۸
۲۶۲	۱۲	۷	۲۸۳	پرودہ چیمان	۸۰	۶
۲۶۳	۷۶	۵	۲۸۴	پرودہ تاب زون	۷۲	۱۰

۶	۱۰	۳۵	شکر گفتن	۱۱	۳۸	۲۸۵	پیراہن کاغذی
۶	۷۳	۳۶	تفاصا کردن	۵	۱۱۶	۲۸۶	پیش بین
۸	۶۹	۳۷	کت و تراز	۱	۱۵۵	۲۸۷	پیش کار
۳	۴۵	۳۸	تکیہ کردن	۲	۹۳	۲۸۸	پیش نماز
۱	۶۳	۳۹	تن آسانی	تائے فوقانی			
۵	۹	۴۰	تن زدن	۷	۴۱	۲۸۹	تاب داشتن
۶	۱۷	۴۱	تنگ در بغل گرفتن	۱۴	۷۲	۲۹۰	تاب زدن
۱۳	۷۶	۴۲	تنگ تبا شدن	۱	۱۵۴	۲۹۱	تاج رسل
۸	۱۱۶	۴۳	توبہ	۳	۱۵۴	۲۹۲	تاج گردون
۱۱	۱۰۴	۴۴	تودہ آتش فشان	۸	۵	۲۹۳	تار شمع
۳	۷۹	۴۵	تہ نشین	۷	۱۰	۲۹۴	تار عمر
۸	۱۰۴	۴۶	تہ و بالا	۷	۱۳۸	۲۹۵	تار کش
۶	۱۱۸	۴۷	تیر تنگ	۳	۵	۲۹۶	تار موج
۴	۱۵	۴۸	تیر در کمان گرفتن	۴	۱۱۰	۲۹۷	تار دمار
۵	۶۳	۴۹	تیرہ بخت	۶	۱۱۵	۲۹۸	تال و مال
۷	۶۲	۵۰	تیرہ روان	۶	۵۰	۲۹۹	تخم در زمین سوختن
جیم عبری				۲	۱۱۰	۳۰۰	تخم در زمین کردن
۸	۴۳	۵۱	جام پر از می	۱۰	۱۱۸	۳۰۱	ترازو سے زر
۲	۴۸	۵۲	جان باختہ	۷	۶۸	۳۰۲	تر زبان
۳	۴۴	۵۳	جان بردن	۲	۳۶	۳۰۳	تر زبانی
۱۵	۱۶	۵۴	جان گرفتن	۳	۸۳	۳۰۴	ترش خونی

۳۲۵	جان من و جان شما	۸۱	۸	۳۲۵	چشم پوشیدن	۱۱۹	۱۳
۳۲۶	جدا افتادن	۱۲	۱۲	۳۲۶	چشم خواباندن	۴۲	۸
۳۲۷	جگر کاوی	۵۶	۴	۳۲۷	چشم داشتن	۵۷	۴
۳۲۸	جوهر شکستن	۳	۱۰	۳۲۸	چشم دویدن	۷۷	۱۲
جیم فارسی				۳۲۹	چشم روز	۱۱۹	۸
۳۲۹	چادر آب	۳۲	۶	۳۳۰	چشم کردن	۷۷	۱۰
۳۳۰	چار خط	۹۵	۴	۳۳۱	چشمک زدن	۴۰	۸
۳۳۱	چار سو	۲۶	۱۱	۳۳۲	چشم کشودن	۱۳۳	۴
۳۳۲	چتر کشیدن	۴	۷	۳۳۳	چشم و چراغ	۱۱۸	۸
۳۳۳	چراغ از چشم پریدن	۳۸	۲۰	۳۳۴	چشمه خضر	۵۵	۴
۳۳۴	چراغ گرفتن	۱۸	۵	۳۳۵	چله برکمان افشاندن	۴۸	۷
۳۳۵	چرخ برین	۲۵	۵	۳۳۶	چماچم	۹۸	۴
۳۳۶	چرخ مینا	۴۳	۶	۳۳۷	چمن پوش	۷۵	۴
۳۳۷	چشم بدور	۹۲	۵	۳۳۸	چمبر مینا	۳۲	۱۳
۳۳۸	چشم بدست کسی بودن	۷۷	۱۳	۳۳۹	چیره دست	۱۸	۶
حای خطی				۳۴۰	چشم بدنبال کسی بودن	۷۱	۲
۳۴۰	چشم براه دوختن	۱۱۹	۳	۳۴۱	حاصل گریه	۷۳	۳
۳۴۱	چشم برداشتن	۱۱۹	۶	۳۴۲	حرف گیر	۱۰۶	۷
۳۴۲	چشم بردست کسی بودن	۱۵۷	۴	۳۴۳	حرف نهادن	۱۱۱	۵
۳۴۳	چشم بند	۱۱	۸	۳۴۴	حساب از کسی گرفتن	۱۵۷	۳
۳۴۴	چشم پر آب	۴۲	۱۲	۳۴۵	حساب گرفتن	۵	۱

۵	۸۱	خانه دشمن	۳۸۵	۸	۵۶	حسن قلیل	۳۶۵
۴	۱۸	خانه سیاه کردن	۳۸۶	۹	۱۱۸	حسن فرنگ	۳۶۶
۷	۱۶	خانه گرفتن	۳۸۷	۱	۹۴	حسن مطلع	۳۶۷
۸	۷۴	خدا را کردن	۳۸۸	۵	۸۲	حکمت بلقان آموختن	۳۶۸
۳	۲۰	خس بدین گرفتن	۳۸۹	۲	۸۶	حکمران	۳۶۹
۷	۹۴	خط آبدار	۳۹۰	۷	۴۰	حلقه بگوش	۳۷۰
۹	۷۷	خط تیغ	۳۹۱	۱۵	۱۲	حلقه درگوش	۳۷۱
۱۴	۷۲	خط زدن	۳۹۲	۷	۷۷	حلقه زدن	۳۷۲
۳	۹۴	خط کشیدن	۳۹۳	۹	۳۱	حلقه صیاد	۳۷۳
۹	۱۷	خم گرفتن	۳۹۴	۴	۱۶	حلقه گرفتن	۳۷۴
۲	۹۸	خم و چم	۳۹۵	۱	۳۴	خنا بر کف نهادن	۳۷۵
۳	۷۸	خمیازه یا	۳۹۶	۱۷	۳۳	خوابستن	۳۷۶
۵	۱۱۲	خنده ریختن	۳۹۷	۶	۶۴	خیرانی کردن	۳۷۷
۱	۱۰۲	خنده زدن	۳۹۸	خاسته معجمه			
۴	۴۵	خواب بخود می	۳۹۹	۷	۱۰۹	خار خار	۳۷۸
۶	۶۱	خواب پریشان	۴۰۰	۲	۵۲	خار در دل شکستن	۳۷۹
۱۱	۴۵	خواب تیغ	۴۰۱	۱۲	۶۲	خاک بر لب	۳۸۰
۱۵	۴۵	خواب رایت	۴۰۲	۹	۷۵	خاک خاموش	۳۸۱
۹	۱۶	خواب زدن	۴۰۳	۲	۴۰	خانه بدوش	۳۸۲
۲۰	۴۵	خواب سبزه	۴۰۴	۲	۵۹	خانه بر انداز	۳۸۳
۲	۱۱۴	خواب گران	۴۰۵	۲	۱۹	خانه خراب	۳۸۴

۱۳	۳۸	خون گرمی	۴۲۷	۱۰	۱۶	خواب گرفتن از دیده	۴۰۶
۹	۴۴	خون مینا	۴۲۸	۱۰	۴۵	خوابناک	۴۰۷
والله				۲۱	۴۵	خواب نرگس	۴۰۸
۳	۸	دماغ بلندان	۴۲۹	۱۶	۴۵	خوابیدن فتنه	۴۰۹
۲	۶۶	دام کشیدن	۴۳۰	۱۳	۳۵	خوابیدن کباب در نمک	۴۱۰
۳	۹۰	دامن افشاندن	۴۳۱	۶	۹	خودستانی	۴۱۱
۶	۷۲	دامن بر چراغ زدن	۴۳۲	۱	۵۸	خودسیر	۴۱۲
۶	۱۲	دامن در پا افتادن	۴۳۳	۶	۷۸	خورشید بگل اندودن	۴۱۳
۵	۱۰۶	دامن در زیر پاکشیدن	۴۳۴	۲	۵۸	خوگر	۴۱۴
۵	۵۵	دامن کشان رفتن	۴۳۵	۱۶	۴۴	خونابه آشام	۴۱۵
۲	۹۷	دامن گیر	۴۳۶	۵	۳۳	خون برجین مالیدن	۴۱۶
۷	۱۰۸	دامن محشر و آتش زدن	۴۳۷	۳	۵۱	خون بها	۴۱۷
۲	۶۶	دانه در خاک کردن	۴۳۸	۸	۷۲	خون جام	۴۱۸
۱۲	۳۱	دختر رز	۴۳۹	۱	۴۳	خون جگر	۴۱۹
۷	۴۴	دخت رز	۴۴۰	۳	۱۱	خون جگر خوردن	۴۲۰
۲	۳۲	در دست و پا افتادن	۴۴۱	۱۲	۴۵	خون خوابیده	۴۲۱
۷	۱۱	در دنبال کسی افتادن	۴۴۲	۲	۳۹	خون دل در ناخن رسیدن	۴۲۲
۸	۶۰	در کنار	۴۴۳	۲	۱۱	خونریز خا	۴۲۳
۱۷	۷۷	در پای برد	۴۴۴	۲	۳۲	خون شیشه	۴۲۴
۳	۱۱۷	در یاب باغ کردن	۴۴۵	۱۲	۳۲	خون کبوتر	۴۲۵
۱	۱۳۰	در یاب دل	۴۴۶	۲	۱۲۲	خون کشادن	۴۲۶



۲	۱۰۵	دل بر لب دویدن	۴۶۸	۱	۳۸	دریازا یکوزہ درآوردن	۴۴۷
۱	۱۲۶	دل بسند	۴۶۹	۱	۱۶۰	دریازا یکوزہ کردن	۴۴۸
۱	۲۹	دلجو	۴۷۰	۶	۳۷	دریا کش	۴۴۹
۶	۵۷	دل سوختن	۴۷۱	۶	۱۱۷	دریا نوش	۴۵۰
۶	۱۲۱	دلکش	۴۷۲	۱	۷۱	دزد حنا	۴۵۱
۶	۷۹	دلگیر	۴۷۳	۶	۴۸	دست اند چیز شستن	۴۵۲
۲	۵	دم زد	۴۷۴	۳	۱۰۳	دست افشار	۴۵۳
۴	۶۹	دماز	۴۷۵	۱	۱۳۳	دستان سرا	۴۵۴
۳	۱۰۸	دندان بر سر دندان نهادن	۴۷۶	۵	۶۱	دست بدامن زدن	۴۵۵
۴	۷۳	دوبالا	۴۷۷	۴	۴	دست بردوش زدن	۴۵۶
۴	۷۹	دو بدو	۴۷۸	۸	۱۱۱	دست بردمان نهادن	۴۵۷
۸	۹۹	دو تیغہ بازی	۴۷۹	۷	۱۱۷	دست بسر نهادن	۴۵۸
۳	۹۵	دو چار شدن	۴۸۰	۹	۱۸	دست پیش دهن گرفتن	۴۵۹
۴	۱۱۸	دو چشم چار شدن	۴۸۱	۶	۱۰۶	دست در آستین داشتن	۴۶۰
۶	۸۴	دو دل	۴۸۲	۵	۳۱	دست در دھان گرفتن	۴۶۱
۷	۱۱۲	دو رباش	۴۸۳	۸	۹	دست کشادن	۴۶۲
۸	۵۰	دو ربکام کسے رفتن	۴۸۴	۹	۹	دست کشیدن	۴۶۳
۹	۷۰	دو ربکام کسے زدن	۴۸۵	۵	۱۱۴	دستنبو	۴۶۴
۴	۸۵	دو ربین	۴۸۶	۱۳	۱۷	دکان گرفتن بازار	۴۶۵
۷	۱۱۸	دو رنگ	۴۸۷	۴۰	۷۹	دلاسا	۴۶۶
۹	۴۰	دوش بدوش	۴۸۸	۳	۵۹	دل باختہ	۴۶۷

۱	۳۹	رنگ پریدن	۵۰۸	۸	۴۵	دولت خوابیده	۴۸۹
۴	۱۰۴	رنگ دادن چیز یا	۵۰۹	۲	۱۱۳	دوران غنچه خند	۴۹۰
۱	۱۰۴	رنگ داشتن	۵۱۰	زال معجب			
۱۰	۱۰۳	رنگ ریختن	۵۱۱	۲	۸۴	زوق بردن	۴۹۱
۶	۷۴	رنگ زدن	۵۱۲	راے معموله			
۶	۱۰۴	رنگ سوختن	۵۱۳	۴	۷۴	راه بردن	۴۹۲
۱۳	۱۵	رنگ گرفتن	۵۱۴	۱۴	۴۵	راه خوابیده	۴۹۳
۱	۸۱	رو برو	۵۱۵	۱۰	۲۰	راه گرفتن	۴۹۴
۱	۹۸	روز روشن	۵۱۶	۱	۱۹	رخنه گرفتن	۴۹۵
۱	۹۷	روشن شدن	۵۱۷	۱۰	۵	رشته براگشت بستن	۴۹۶
۲	۶۵	روشن شدن آب	۵۱۸	۵	۵	رشته تاک	۴۹۷
۷	۵۹	روکش	۵۱۹	۱	۶	رشته دراز کردن	۴۹۸
۳	۹۵	رہزن دل	۵۲۰	۸	۴	رشته شب	۴۹۹
۶	۵۴	ریش بابا	۵۲۱	۳	۶	رشته عمر	۵۰۰
زائے ہوز				۴	۱۲۱	رکا بدار	۵۰۱
۵	۱۲۶	زاد بوم	۵۲۲	۸	۳۰	رگ جان	۵۰۲
۴	۷۷	زادہ نافہ	۵۲۳	۶	۱۰۳	رنگ از چہرہ بردن	۵۰۳
۱	۶۷	زبان بستن	۵۲۴	۹	۱۰۳	رنگ بر آب ریختن	۵۰۴
۶	۲۹	زبانمان	۵۲۵	۲	۱۰۴	رنگ بر آوردن	۵۰۵
۱۲	۲۰	زبان درتہ دندان گرفتن	۵۲۶	۱۱	۱۰۳	رنگ بردن	۵۰۶
۱۱	۱۷	زبان گرفتن	۵۲۷	۱۰	۷۶	رنگ بر روشستن	۵۰۷

۱۰	۱۰۲	سبکبار	۵۴۸	۱	۲۶	زربفت	۵۴۸
۲	۲۷	سبکبان	۵۴۹	۳	۲۶	زرنار	۵۴۹
۱۹	۲۵	سبک خوابی	۵۵۰	۴	۲۲	زرفشان	۵۳۰
۳	۲۵	سبکسار	۵۵۱	۱۸	۲۲	زرنکر	۵۴۱
۲	۱۲۱	سستم خ	۵۵۲	۶	۳۸	زنگل	۵۴۲
۷	۲۹	سختدان	۵۵۳	۱۸	۲۲	زرین کمر	۵۴۳
۹	۱۰۴	سخن در دل گرفتن	۵۵۴	۴	۲	زلف شب را شانه کردن	۵۴۴
۸	۵۹	سر بر برون آفتاب	۵۵۵	۸	۷۷	زلف صبا	۵۴۵
۴	۷۶	سر بسته	۵۵۶	۲	۶۷	زلف عروس	۵۴۶
۴	۳۴	سر تا سر	۵۵۷	۴	۲۵	زله برداران	۵۴۷
۵	۸	سر تا قدم	۵۵۸	۵	۷۳	زمره سنج	۵۴۸
۴	۸	سرت گردم	۵۵۹	۳	۵۶	زمین شهر	۵۴۹
۵	۸۵	سرخاب	۵۶۰	۱	۱۲۲	زند و داشتن شمع	۵۴۰
۹	۳۰	سرد فتر	۵۶۱	۱	۵۰	زهرینا	۵۴۱
۱۲	۳۸	سرد مهر	۵۶۲	۴	۱۰۰	زیروز بر	۵۴۲
۷	۹	سرزدن	۵۶۳	۴	۱۰۶	زیور کشیدن	۵۴۳
۷	۴۲	سر کردن	۵۶۴	سین مهمله			
۱۳	۱۶	سر کشیدن	۵۶۵	۵	۳۱	ساختن با حیرت	۵۴۴
۲	۹۰	سر کشیدن آتش	۵۶۶	۱۱	۱۱	سبز رنگ	۵۴۵
۱	۱۲	سر کشیدن از حیرت	۵۶۷	۱۱	۱۶	سبوق بردن	۵۴۶
۲	۲۲	سر گردان	۵۶۸	۱۰	۱۸	سبوق گرفتن	۵۴۷

۱	۸۵	شادی مرگ	۵۸۹	۵	۳۰	سرگوشی	۵۶۹
۶	۶	شام غریبان	۵۹۰	۲	۹۳	سرفروشت	۵۷۰
۲	۱۳۵	شاه خاور	۵۹۱	۹	۵۳	سروکار	۵۷۱
۶	۲۵	شبحون زنون	۵۹۲	۲	۲۶	سزاوار	۵۷۲
۳	۲	شب زلف	۵۹۳	۶	۲۳	سکه نشانند	۵۷۳
۵	۲۵	شب زنده داشتند	۵۹۴	۳	۷۰	سلسله پیاپستن	۵۷۴
۱	۲۵	شب قدر	۵۹۵	۶	۱۰۸	سلسله لبستن	۵۷۵
۷	۱۰۲	شبنم بیدار	۵۹۶	۲	۱۱۷	سنگ کهربائی	۵۷۶
۶	۱۰۹	شبنم شرگان	۵۹۷	۳	۷۵	سمن بر	۵۷۷
۱۲	۲۶	شش جبت	۵۹۸	۶	۱۱۲	سوال از آسمان و جواب از لیسان	۵۷۸
۳	۱۵۸	شش خانه	۵۹۹	۵	۱۵	سودا گرفتن	۵۷۹
۱	۱۲۹	شش و پنج	۶۰۰	۶	۱۱	سیاه کار	۵۸۰
۲	۵۰	شعله گرفتن	۶۰۱	۴	۳۵	سبل خاستن	۵۸۱
۹	۶۸	شعله ور	۶۰۲	۱۹	۳۸	سیلی خوردن	۵۸۲
۳	۵۵	شکر خند	۶۰۳	۴	۱۹	سیاب شدن	۵۸۳
۳	۲	شکر شکن	۶۰۴	۹	۶۵	سیاب کردن	۵۸۴
۷	۱۰۳	شکت زلف	۶۰۵	۱۲	۷۷	سیم مجبول	۵۸۵
۱۲	۵۲	شکستن رنگ	۶۰۶	۳	۸۰	سیمین رواق	۵۸۶
۴	۵۹	شکوه بردن	۶۰۷	۸	۶۲	سیه کاری	۵۸۷
۷	۷۲	شمع عالمناپ	۶۰۸	شبنم معجمه			
۶	۸۱	شوخی چشم	۶۰۹	۱۱	۲۰	شادباش	۵۸۸

۱	۱۵۰	۶۳۰	صوری و منوی	۶۱	۴	شورا نگین	۶۱۰
طاسک				۸۷	۲	شور بخت	۶۱۱
۴	۸۰	۶۳۱	طاسم فیروزه طاق	۶۲	۶	شور برخاستن	۶۱۲
۵	۸۰	۶۳۲	طاسم نیلی رواق	۱۸	۳	شور لپشتی	۶۱۳
۶	۱۱۲	۶۳۳	طاسم طاق	۳	۳	شور خوبان	۶۱۴
۳	۸۱	۶۳۴	طاسم آتش	۱۵۱	۳۰	شیراز بهستن	۶۱۵
۸	۱۰۲	۶۳۵	طاسم نور فخر	۵۲	۳	شیر ماهی	۶۱۶
۲	۱۶۲	۶۳۶	طاسم بهستن	۳۲	۱	شیشه خواب	۶۱۷
طاسک مجسمه				۱۰۲	۹	شیشه گدار	۶۱۸
۶	۱۱۰	۶۳۷	طاسم قرار	صا و مهمله			
۱	۱۵۶	۶۳۸	طاسم الله	۹۲	۱	صاحب دلدل	۶۱۹
عین مهمله				۱۷	۳	صاحبقران	۶۲۰
۳	۹۳	۶۳۹	عارض افروز حسن	۱۶۲	۱	صرف خاص	۶۲۱
۳	۶۵	۶۴۰	عاشق و معشوق	۲۱	۳	صلا زدن	۶۲۲
۱	۵۳	۶۴۱	عالم بالا	۳۶	۴	صلح دادن	۶۲۳
۴	۱۲۱	۶۴۲	عذر خواستن	۱۴۹	۳	صنعت انجام	۶۲۴
۹	۳۵	۶۴۳	عرق ریختن	۱۰۱	۴	صنعت ایهام	۶۲۵
۲	۱۴۸	۶۴۴	عروس خان باغ	۱۶۹	۱	صنعت ترصیح	۶۲۶
۵	۱۴۸	۶۴۵	عروس زلفک	۱۷۰	۳	صنعت تعبیه	۶۲۷
۴	۷۰	۶۴۶	عشوه زن	۳	۱۱	صنعت حلیه	۶۲۸
۹	۱۲	۶۴۷	عشوه و کار افتادن	۷۰	۸	صنعت لیستین عکس	۶۲۹

۳	۳۹	۶۶۶	قدم سودن	۴	۷۲	۶۴۸	عقدہ کش
۱	۷۶	۶۶۷	قطرہ زن	۹	۲۰	۶۴۹	عنان گرفتن
۱	۱۰۹	۶۶۸	قطرہ فشاندن	۹	۱۱۵	۶۵۰	عین الکمال
۱	۱۶۱	۶۶۹	قیم بر کئے شکستن	عین معجمہ			
۱۰	۲۲	۶۷۰	قند مکر	۶	۱۳	۶۵۱	غبار آوردن چشم
۱	۹۵	۶۷۱	قیمت شکستن	۳	۶	۶۵۲	غفران آب
کاف عبری				۳	۱۱۰	۶۵۳	غلط انداز
۴	۱۳۹	۶۷۲	کار بجائے بردن	۵	۱۰۹	۶۵۴	غنیچہ خاطر
۱	۷	۶۷۳	کار و کشت	فا			
۸	۹۲	۶۷۴	کافر کتابی	۸	۲۶	۶۵۵	فال و فر
۲۲	۴۲	۶۷۵	کاکل افشانی	۱۲	۴۴	۶۵۶	فقتہ سنج
۳	۶۴	۶۷۶	کاکل شمع	۵	۱۲۹	۶۵۷	فراخ دست
۳	۸۲	۶۷۷	کاکل صبح	۵	۴۷	۶۵۸	فرو کشیدن نفس
۱	۵۲	۶۷۸	کاکل کئے شکستن	فات			
۳	۷۱	۶۷۹	کام روا	۵	۷۵	۶۵۹	قبا از مصحف پوشیدن
۷	۴۳	۶۸۰	کام کشیدن	۱۲	۳۳	۶۶۰	قبا گردانیدن
۱۳	۱۸	۶۸۱	کران گرفتن	۱	۷۱	۶۶۱	قلبہ نما
۲	۶۴	۶۸۲	کشاد دل	۴	۸۷	۶۶۲	قدح بر سر کئے شکستن
۳	۶۴	۶۸۳	کشادن بخت	۸	۳۱	۶۶۳	قدرداشتن
۲	۷۷	۶۸۴	کشاکش	۷	۵۴	۶۶۴	قدم افشردن
۱۷	۴۴	۶۸۵	کشتی بارہ	۹	۶۷	۶۶۵	قدم زدن

۴	۶۴	گرہ در کار افادون	۷۰۶	۶	۷۵	کشتی پر شک زانند	۶۸۶
۶	۲۱	گرہ در بکلوزون	۷۰۷	۴	۲۱	کفت دعا گرفت	۶۸۷
۵	۱۰	گز انگیبین	۷۰۸	۱۰	۴۴	کفت کردن	۶۸۸
۲۳	۴۲	گل چیدن	۷۰۹	۸	۳۲	کلاه بر فلک انگندن	۶۸۹
۱۲	۵۲	گل شکستن	۷۱۰	۵	۱۱۷	کم حرف	۶۹۰
۵	۳۸	گل کردن	۷۱۱	۶	۱۲۳	کوچه گرد	۶۹۱
۴	۷۲	گلگشت	۷۱۲	۲	۶۱	کور بخت	۶۹۲
۴	۴۰	گل گل	۷۱۳	۲	۱۶۰	کوه نور	۶۹۳
۱۹	۴۲	گلوسوز	۷۱۴	۹	۷۶	کیش خدا	۶۹۴
۱	۱۶۶	گلوسنبر	۷۱۵	کاف فارسی			
۶	۳۲	گنبد خضر	۷۱۶	۲	۲۵	گرا مبار	۶۹۵
۵	۴	گنبد گردان	۷۱۷	۳	۲۴	گرد باد	۶۹۶
۵	۵۹	گوش نهادن	۷۱۸	۳	۲۳	گرد سر کس شدن	۶۹۷
۹	۱۱۶	گوشه گو	۷۱۹	۱	۱۰۰	گردش چشم	۶۹۸
۷	۷۹	گوشه شکستن	۷۲۰	۶	۱۰۲	گردیقی	۶۹۹
۷	۶۰	گوشه بزدان	۷۲۱	۴	۳۶	گرم شدن بچیز	۷۰۰
لاهم				۵	۱۵۲	گره از کار کشادن	۷۰۱
۴	۱۰۷	لج	۷۲۲	۹	۵	گره به بند قبا زون	۷۰۲
۱۲	۳۳	لبه دارون	۷۲۳	۱	۱۱۸	گره بر بکلوزون	۷۰۳
۵	۹۹	لبه کشادن	۷۲۴	۳	۱۵۲	گره بر گوش زون	۷۰۴
۵	۹۷	لبه کشیدن	۷۲۵	۸	۱۲	گره بندان	۷۰۵

۳	۱۲۱	۴۴۶	سہ جبین	۱	۹۶	۴۲۶	لب و دندان راشن
۶	۸۵	۴۴۷	مہرو	۳	۸۴	۴۲۷	لذت چشیدن
۷	۱۱۵	۴۴۸	مہرہ گیس بند	۱۰	۶۵	۴۲۸	لولوے چشم
۱۶	۴۲	۴۴۹	میان بستن	میسر			
۹	۶۲	۴۵۰	میان دادن	۵	۷۷	۴۲۹	مادر بختا
۴	۱۲۵	۴۵۱	میل بچشم کشیدن	۳	۴۹	۴۳۰	مادر فرزند کش
۳۴	۴۲	۴۵۲	میل و چشم کشیدن	۱۱	۳۲	۴۳۱	مادر و پرینا
۱۱	۴۳	۴۵۳	مینا شکستن	۸	۷۶	۴۳۲	ماہ زمین
نون				۸	۱۷	۴۳۳	ماہ گرفتن
۹	۴۵	۴۵۴	نایکار	۳	۴۳	۴۳۴	مہ نظر
۱۱	۷۲	۴۵۵	ناخن بد شکستن	۱	۹۰	۴۳۵	مرواحہ فروختن
۴	۱۲	۴۵۶	ناخن در سینہ زدن	۱۵	۱۵	۴۳۶	مترگان آفتاب
۲	۱۲	۴۵۷	ناز پرورد چمن	۹	۲۷	۴۳۷	شکل کشادن
۸	۱۱۲	۴۵۸	ناز پرورد نگاہ	۲	۲۹	۴۳۸	مصحف رو
۳	۸۷	۴۵۹	ناسور چکیدن	۵	۷۰	۴۳۹	مصراع چھپیدہ
۱۲	۵۲	۴۶۰	نالہ در گلو شکستن	۱	۱۱۹	۴۴۰	مصراع تنگ
۵	۴۸	۴۶۱	نالہ فرو خوردن	۶	۷۱	۴۴۱	معنی چھپیدہ
۱۱	۶۷	۴۶۲	نام آور	۵	۱۰۵	۴۴۲	منصوبہ چیدن
۳	۱۱۷	۴۶۳	بنفس موجی	۶	۷۷	۴۴۳	موجو
۸	۶۷	۴۶۴	نرخ بالا کردن	۱	۳۴	۴۴۴	موشگاف
۲	۶۳	۴۶۵	نزاع از میان برخواستن	۲	۳۴	۴۴۵	موسے پیالہ



۳	۶۸	ننگ ابرو	۷۸۷	۱	۶۳	نشتن زمین	۷۶۶
۴	۱۲۹	نیر اعظم	۷۸۸	۱۱	۱۱۹	نظر بند	۷۶۷
		واو	۰	۹	۱۱۹	نظر ننگ	۷۶۸
۹	۱۱	دال افتاد	۷۸۹	۲۱	۳۲	نفل در آتش کردن	۷۶۹
۱۳	۳۱	دبال آوردن	۷۹۰	۳	۱۰	نقاب بر رو کشیدن	۷۷۰
۲	۷۲	وعدده شب در میان	۷۹۱	۷	۵۱	نقاب بر زدن	۷۷۱
۸	۲۲	دل کردن	۷۹۲	۹	۵۹	نقاب کردن	۷۷۲
۱	۱۵۸	دلی عهد	۷۹۳	۲	۱۰۳	نقش آب	۷۷۳
پایه هوز				۴	۶۰	نقش بر آب	۷۷۴
۱۰	۶۷	مهدم	۷۹۴	۲	۱۵۹	نقش بر حجر	۷۷۵
۱	۶۲	همه	۷۹۵	۱۲	۳۳	نقش بستن	۷۷۶
۵	۱۰	همنان	۷۹۶	۴	۷۵	نقش پرده	۷۷۷
۱	۶۵	همنشین	۷۹۷	۶	۲۶	نقش دیوار	۷۷۸
۳	۲۰	همه گوش	۷۹۸	۱	۱۱۵	نقش نشان دادن	۷۷۹
۱۲	۱۰۹	هوا جو	۷۹۹	۱۰	۶۲	نقش نشتن	۷۸۰
	۱۵۰	هوا خواه	۸۰۰	۲	۹۲	نکته سنج	۷۸۱
۵۳		هوا در گرد بستن	۸۰۱	۱	۲۹	نگار خانه	۷۸۲
۳۳		هوا سنگفتن	۸۰۲	۹	۲۶	نگون	۷۸۳
۲		هوا گرفتن	۸۰۳	۴	۶۵	نگین دولائی	۷۸۴
۳		هوس آباد	۸۰۴	۷	۷۱	نوشدارو	۷۸۵
		هوش از سر رفتن	۸۰۵	۱۱	۱۸	نہان پیکران	۷۸۶

پایے تھمائی		۸۰۹	یکبیک	۴۹	۵
۲	۱۵۳	۸۱۰	یک رنگ	۳۰	۶
۳	۷۴	۸۱۱	یک سرو	۱۰۱	۱
۶	۷۶	۸۱۲	یمین السطنتہ	۲۷	۲

اعمال

بر آخر ہر نسخہ دستخط مصنف علامت این باشد کہ بدیعہ

جائز بقبضہ قابض در آمد فقط

۱۱۱

۷۲۰

۷۲۱

۷۲۲

۷۲۳

۷۲۴

۷۲۵



AUTHOR \_\_\_\_\_  
TITLE \_\_\_\_\_

RULES:—

- RULES:—**
1. The book must be returned on the date stamped above.
  2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.